

[Afghanistan Digital Library](#)

adl1200

<http://hdl.handle.net/2333.1/k6djhc48>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

(شماره ۵)



وزارت امور خارجه

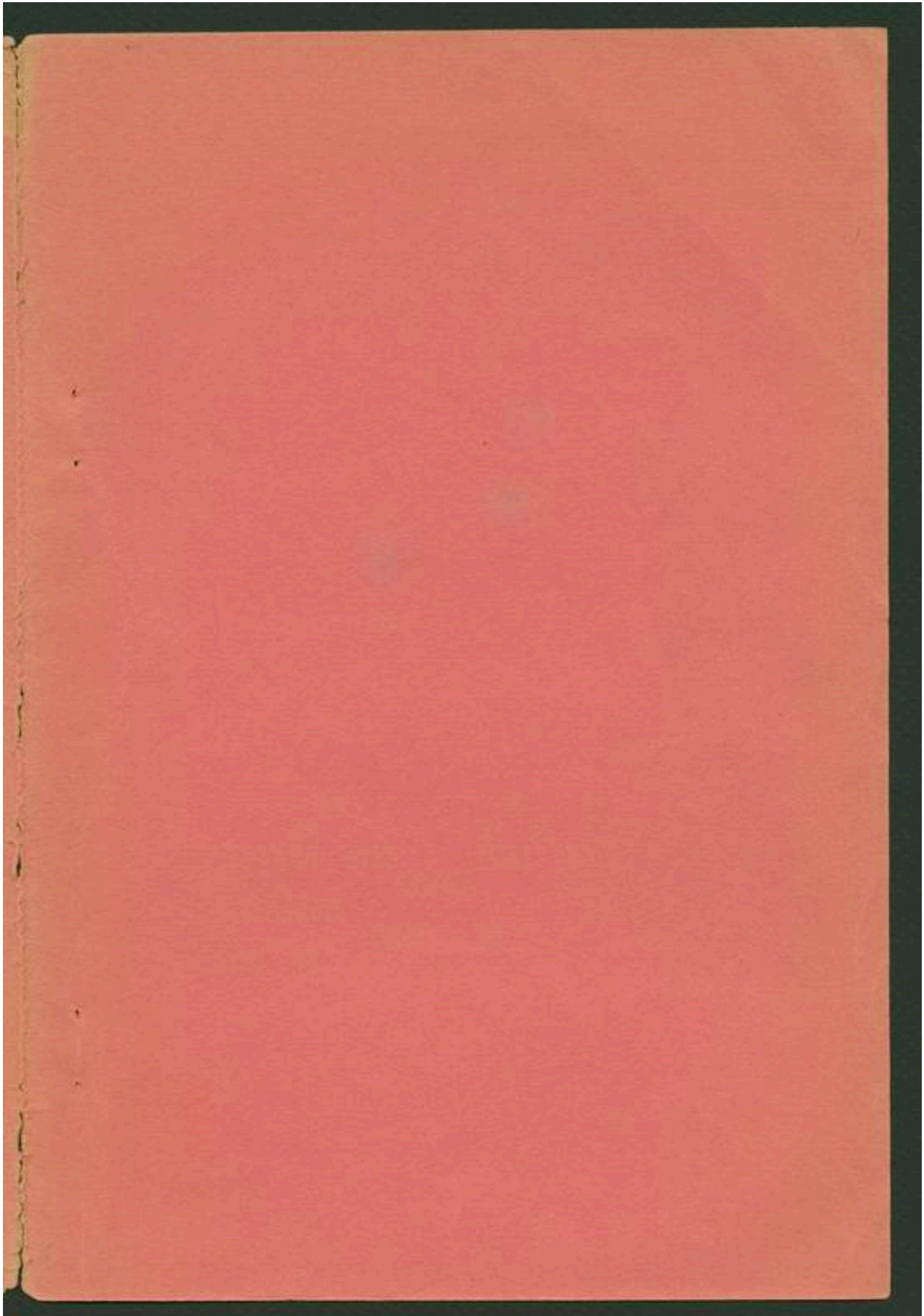
مؤسسه خدمات سیاسی

مختصر تاریخ افغانستان

از کنفرانسهای بنیاد ملی سید قاسم «رنتیا»

۱۳۳۶

۱۹۵۷



جنگ‌های جلال‌آباد و اوضاع کابل

آواز مه‌شورش ملی کسابل و کشته شدن انگلیس‌ها و تخلیه کابل از طرف آنها با وجود شدت زمستان بزودی به همه اطراف و اکناف مملکت پراگنده شده و در هر جا مردم بمجرد شنیدن آن بمقصد جهاد کمر بسته انگلیس‌ها و طرفداران و دست‌نشانده گسان‌شان را از بین برداشتند و زمسام امور ملی را از کف آنها خارج ساختند چنانچه اولتراز همه بقرار شرح بالادرد و ردک و چهار یکنار انگلیس‌ها را مقتول و یا اسیر ساختند سپس در غزنی شمس‌الدین خان بن سردار امیر محمد خان پالمر صاحب منصب انگلیس را اگر فتنار ساخت و راه کابل را بروی عساکریکه از قندهار بایست حرکت میگردند قطع نمود همچنین قلعه قلات نیز در اثر فشار ملیون ترک داده شد مکتوب الفتنستن که به جنرال نات حکمران نظامی قندهار رسید او که خود را از صحنه قتال دور میدید فوری برای تخلیه اقدام نکرد و منتظر انکشاف اوضاع نشست ولی برای ارسال امداد بیکه قبلاً ممکناتن از او خواسته بود باوجودیکه ۹ هزار عسکر با اختیار خود داشت نیز اقدامی ننمود زیرا که از یکطرف زمستان رسیده بود و راه بین کابل و قندهار برف‌گیر و صعب‌العبور بوده و از طرف دیگر از طغیان قبائل عرض راه خبر شده و این لشکر کشتی را خطرناک میدانست و از همه گسشته حالت قند هار مامون نبود و مردم که از واقعات کابل شنیده بودند گوش‌بآواز بوده و در اطراف قندهار سران ملی علناً قیام کرده بودند بنا برین جهات جنرال نات فیصله کرد که تا معلوم شدن اوضاع قندهار را حفظ کند و بیدیکر اقدامی تشبث نرزد پس کترول خود را بر قندهار شدیدتر ساخته و آمادگی لازمه گرفته گوش‌بآواز نشست اما در جلال‌آباد بزودی پارسیدن محمد اکبر خان جنگ شروع شد اکبر خان غیر که برای بدرقه انگلیس‌ها تا جلال‌آباد آمده بود تقریباً هیچ قوه منظم در اختیار نداشته تنها همان غازی‌های باحرارت که تساجلال‌آباد او را همراهی کرده بودند لشکر او را تشکیل میدادند. باوجود این بدون فوت وقت به حمله شروع کرد عساکر انگلیس که از قلعه بیرون شده بودند در اثر این حمله که بتاريخ ۱۸ جنوری (۱۸ ذی‌قعدة) صورت گرفت به قلعه داخل شدند اکبرخان محاصره را بدورشان تشدید نموده و برای آنکه کار به طول نه انجامد (زیرا خوف رسیدن قوه ازپشاور و پراگندگی کار کابل و قلت جیبخانه درمیان بود) انگلیس‌ها را هر قسم تحریک میکرد تا به جنگ میدانی حاضر شوند چنانکه بکروزبیرق انگلیس را که از اردوی الفتنستن گرفته بود برای تشجیع‌شان بیرون آورده به آنها نشان داد اما اینهم تاثیر نه بخشید و اگرچه یکبار از قلعه خارج و بمیدان برآمدند مگر بزودی مغلوبانه بشهر داخل شدند و محاصره دوام کرد و سلطان احمد خان هم بدست خود زخم برداشت. در ضمن این واقعات که عساکر انگلیس کابل را ترک گسفتند و اکبرخان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان با بکرخیل بمقصد بدرقه

(۱۵۸)

آنها و اینکه مبادا در جلال آباد ترقف کنند به مشرور و سمران ملی با آنها همراهی کردند در کابل یکمده از سمران ملی نو اب محمد زمان خان را به شاهی قبول کردند و بار ثانی به او بیعت نمودند حال آنکه شاه شجاع هنوز در بالا حصار محصور و ملی از طرف ملت منفور بود زیرا ملت میدانست که در تمام اوقات شورش و محاصره شدن انگلیس هاشاه شجاع که میتوانست علنا طرف ملت را گرفته صداقت خود را بوطن و ملت ثابت سازد. باین امر اقدام نکرد. بلکه برخلاف به اعانت انگلیسها اقدام نموده بود و پسر خود را برای کمک شان اعزام و سلسله مخبرات را نیز با امکانات ترک نکرد. بود اما سمران تجربه کار و دانسته چون امین الله خان لوگری که روی کار آمدن نو اب محمد زمان خان را سبب جنگ داخلی مزید دانسته و خیر داشتند که محمد اکبر خان و سلطان احمد خان آن را قبول نکرده نزاع رخ خواهد داد خصوصاً در حالیکه هنوز قشون بیگانه در جلال آباد و قندهار موجود و هر آن خوف حمله انتقامی انگلیسها از هر طرف متصور بود. پس صلاح را درین دیدند که باشاه شجاع بسازند و مملکت را بی سرنگذارند تا وضعیت روشن شود پس امین الله خان در اثر رجوع و التماس شاه شجاع که پسر خود شاهپور را نزد او فرستاده بود بتاريخ ۱۹ فروری ۱۸۴۲ ع (صفر ۱۲۵۸ ه ق) نزد شاه شجاع رفته با وی مذاکره کرد و به او مشوره داد که باید با ملت همدست شده و از طرفداری انگلیسها دست بردارد و نواب محمد زمان خان را وزیر خود شناخته بر ای جهاد عسکر جمع کند و به امداد محمد اکبر خان که از مرکز قوه میخواست اعزام دارد. و از اکبر خان عنبر گذشته را بخواد شاه قبول کرد و هم در اثر درخواست محمد اکبر خان به میجر مکر بگر مامور سیاسی انگلیس در جلال آباد مکتوب نوشت که باید جلال آباد را تخلیه کند و در آن صورت شاه شجاع بضمه انت خود، ایشان را سلامت تا پشاور خواهد رسانید.

با وجود این شاه شجاع نه از خود مطمئن بود و نه از حمایت انگلیسها دست بردار میشد و از همه بیشتر از بار کزائی ها بالخاصه اکبر خان خوف داشت و وجود او را سبب بادی خود در حال و آئینده میدانست ازین روش شخصی را که بهر ساندن آن مکتوب به مکر بگر مامور ساخته بود. ضمناً شفاهی تعلیم داد، مکر بگر را آگاه سازد که مکتوب او در اثر فشار نوشته شده و نباید بآن اعتماد کند بلکه بساید جلال آباد را حفظ و هر چه زودتر از پشاور کمک بخواد و هم طرری کند که اکبر خسان از بیین برداشته شود. بالمقابل مکر بگر هم باو اطمینان داد که بزودی عسکر از پشاور حرکت خواهد کرد باید شاه تا پانزده روز مردم کابل را از حرکت بطرف جلال آباد مانع شود بنابراین شاه در حالیکه ظاهر آ حاضر شده بود که برای جهاد حرکت کند و بواسطه امین الله خان لوگری مردم را به جهاد تشویق مینمود لیکن در باطن فکر گذشتاندن وقت را داشت چنانچه بدون جهت دو ماه را بهمین تعلل امروز و فردا گذشتاند و هم بین شاه و نواب محمد زمان خان که به اصرار امین الله خان وزارت را قبول کرده بود اتحاد موجود نبود و شاه نواب را از قریس، آزادانه بحضور خود راه داده نمیتوانست و نواب هم

(۱۵۹)

بدون محافظ بحضور شاه نیرفت پس این شاهی و وزارت صرف بنام بوده کارها بدست امین الله خان بود که از دل و جان برای تهیه جهاد میکوشید .

از آنطرف مکر یگر به تعلیم شاه پاینده محمد خان کاکری ملازم محمدا کبر خان را اغوا کرد که نامبرده را بقتل برساند وی در موقعیکه محمد اکبر خان بر اسب سرار میشد - بر او گله انداخت که بیازوی اکبر خان اصابت کرد . هر چند بعد از اعتراف ، شخص موصوف که گفت به تحریک شاه شجاع این کار را کرده است ، از طرف محمد اکبر خان غیور بخشیده شد - اما ساطان احمد خان که این بخشیدن را سبب جسارت مزید خاتنین ملت میدانست نامبرده را بقتل رسانید . محمد اکبر خان که از رویناد های کابل و روی کار آمدن مجدد شاه شجاع شنید فیصله سران ملی را پذیرفت ولی چون از صداقت شاه شجاع مطمئن نبود پیغام فرستاد اگر شاه به ملت صادق میباشد - فوری خودش برای جهاد حرکت کند در آن صورت او هم حاضر است در تحت فرمان وی برای مدافعه وطن خدمت نماید . این پیغام اکبر خان در وقتی رسید که شاه دوم ماه را به وعده و وعید گلشنانده و هنوز هم برای حرکت حاضر نبود . پس از گرفتن این مکتوب سران ملی چون نواب محمد زمان خان و میر حاجی (بن میر واعظ مرحوم) فیصله کردند که چون شاه با انگلیسان همدمت است نباید بیش از این انتظار او را بکشند بلکه باید مات بهیجان آمده را که اینقدر مدت در انتظار نگه داشته اند - اجازه حرکت بدهند بنا بر این میر حاجی قیادت مجاهدین را بدوش گرفته بیرق جهاد را بلند کرد و مردم را امر حرکت داد .

شاه که ازین واقعه شنید سخت پریشان شد و دانست که اگر بیشتر ازین تعلل بخرج دهد نه تنها مقام او برای همیشه از دستش خواهد رفت بلکه جان او نیز در خطر خواهد افتاد . پس اعلان کرد که فردا خود شاه نیز با ملت حرکت میکند اما به خاصان خود میگفت که آهسته آهسته حرکت میکنیم و تا یک ماه به جلال آباد میرسیم در آن جامن خود را به اردوی انگلیس میرسانم و عساکر بیسر مانده پراکنده میشود چنانچه روی همین نظریه روز اول که از کابل حرکت نمود (۵ - اپریل ۱۶ حمل) در دو میلی شهر در سیاه سنگ توقف ورزید و بنام سان دیدن ، قوا معطل کرد . درین وقت تمام بزرگان ملی از هر قوم و هر طبقه بیرقی ساخته و در تحت آن بقیادت یک جوان جنگی جمع شده بودند که درین جمعیت ها سرداران بارکزیانی چون محمد عثمان خان و شجاع الدوله خان (بن نواب محمد زمان خان) نیز وجود داشتند و شاه به نظری اعتباری بایشان میدید - میگویند در همین روز مکتوب سردار سلطان محمد خان از لاهور برای برادر زاده اش نواب محمد زمان خان رسیده بود که در آن بقسم طعنه برای او نوشته بود که پسر دوست محمد خان لات (مکناتن) را کشت اکذرن شما اگر دستار غیرت بر سردار پد لات بزرگ را (مراد خود شاه شجاع) زنده نگذارید . این مکتوب که در محضر تمام افراد خاندان بارکزیانی قرائت شد - خون پسران جوان شان چون محمد عثمان خان و شجاع الدوله خان را بجوش

(۱۶۰)

آورده غیرت ملی و رقابت او در زاده گئی چنان تحریک شان کرد که این دو نفر خفیه با هم عهد کردند تا این طعنه را از دامن خاندان خود رفع کنند و با چند نفر از دوستان خود چون شاغاسی دلاور و نور محمد خان رکانشه ترتیب دادند که شاه شجاع را قبل از حرکت بطرف جلال آباد بقتل برسانند. موهن لال عقیده دارد که درین اقدام نواب عبدالجبار خان نیز محرک ایشان بود قرار بیان سراج التواریخ گویا پلان آنها بایست در موقعیکه شاه صفوف مجاهدین را معاینه میکرد - اجراء میشد اما اتفاقاً در همان وقتی که نوبت شجاع الدوله و محمد عثمان خان رسید شاه شجاع که از سرداران بارکزی منزجر و بران هبابی اعتماد بود - دامن خیمه خویش را پائین انداخت و از پس یوفتن احترام سرداران بارکزی خود داری نمود و آنها موقع نیافتند و در اثر آن پیش آمد نقشه ابتدائی ایشان بهم خورد. محمد عثمان خان تصور کرد که شاه از فکر ایشان آگاه شده است و موقع هم از دست رفته پس از اجرای عزم خویش منصرف شد. اما شجاع الدوله بعزم خود را سخ مانند و ناشام بانتظار بسر برد تا مگر فرصتی بدست آید. درین موقع شاه شجاع که تا این زمان فکر خود را یکطرفه نکرده و هنوز تردد داشت از جوش و خروش مردم درک کرد که کار جدی است و نمیتواند دیگر ملت را به امروز و فردا فریب بدهد. بلکه بایست از کابل حرکت کند پس مخفیانه برای برداشتن جواهرات خویش از سیاه سنگ به بالا حصار برگشت. شجاع الدوله که متر صد فرست بود - او را تعقیب کرد و تمام شب را در عرض راه بین بالا حصار و سیاه سنگ در انتظار گذرانید.

قتل شاه شجاع :

۶۰ تقریباً بمعیّت شاغاسی دلاور و نور محمد خان رکاه با او همراه بودند از بسیار انتظار خسته شده پراکنده شدند اما شجاع الدوله هنوز هم انتظار کشید تا اینکه دم صبح شاه شجاع در چپانی که به واسطه ۴ نفر کسار بردار حمل میشد ظاهر گشت. شجاع الدوله از کمین گاه خارج شده - بر او گلهه پرتاب کرد. کار برداران ترسیده چپان را انداختند و شاه که مجروح شده بود - از چپان خارج و رو بفرار گذاشت و در تاریکی خود را در یک چرخشک انداخته پنهان شد. شجاع الدوله که هر قدر جستجو کرد او را نیافت و بالاخره در حال ما یومی میخواست که اسپ خود را که نزد شاغاسی دلاور بود گرفته حرکت نمایند زیرا هوا روشن شده می رفت اما شاغاسی با توصیه کرد که کار را نباید نیم کله گذاشت و هر دو نفر به جستجو برآمدند شجاع الدوله شاه را در پنا هگسا هی یافته بر او حمله کرد درین وقت شاه شجاع تضرع نمود که « سردار - سر کسار چه گستاخ کرده است » شجاع الدوله در جواب گفت « گستاخ شاه خیانت به قوم و اسلام و طرفداری از کفار است » این را گفته کلهه دیسگر جانب او پرتاب نمود که شاه از اثر آن از پا درآمد. و شجاع الدوله غیور که قصدش رفع یک اسکه بدنامی از نام ملت و از بین بردن یک عایق مهم از راه مقاصد ملی

(۱۶۱)

بود. بدون آنکه اعتنائی به جواهرات شاه بکنند - برای خیرکردن دیگرسران ملی حرکت کرد و سپس کار برداران که باطراف پنهان شده بودند. نقش شاه را کشف و در سیاه سنگ و بالا حصار از کشته شدن او خبر دادند و یک نفر از ایشان (شهینواز خان پیشخدمت) در حین جستجو در نزدیکی نقش شاه خریطه جواهرات را که شاه قبل از مرگ خود احتیاطاً در زردیو ار گذاشته بود تا اگر نجات یابد آنرا پس بگیرد - یافته در سرچوکه نزد صرافان هند و برد و او از قیمت اصلی آن چیزی نگفته به عوض ده پوند همه را گرفت اما چون یک نفر دیگر معامله را دیده بود - به او هم پنج پوند داد ولی آن شخص قضیه را به شجاع الدوله رسانده و او جواهرات را که ملک ملت بود - مسترد کرد.

قتل شاه شجاع بروز ۳ اپریل ۱۸۴۲ (۳ صفر ۱۲۵۸ ه ق) اتفاق افتاد و نعش او را در همان روز برداشته به جوار قبر پدرش در چهار باغ کابل دفن کردند و در پای تابوت این شاه بدبخت ملت بجای آنکه نوحه و گریه کنند چنین فریاد میکردند:

«لات کلان به لات خورد ملحق شد» پس از مرگ شاه شجاع شهزاده شهپور که از طرف شاه

شجاع حین عزیمت او بطرف جلال آباد - بحیث نایب السلطنه تعیین و نصرالله خان بن امین الله خان لوگری بحیث معاون او مقرر شده بود، دروازه های بالا حصار را مسدود ساخته و از ترس آنکه مبادا ملت که پدرش را بنام هواخواهی کفار بقتل رسانیده بود بر او و فامیل شان نیز هجوم ببرد - امر قیاری داد. از طرف دیگر شهزاده فتح جنگ که با عساکر ملی در سیاه سنگ بود - از آنجا فرار کرده در قلعه محمود خان بیات پناه برد اما بز رگان ملی چون امین الله خان لوگری و میرد رویش که برای ضبط و ربط امور از سیاه سنگ بکابل مراجعت کردند - پس از دفن شاه مقتول - با هم قراردادند که برای آنکه فعلاً در مملکت اغتشاش رخ نداده و سبب پراکندگی شیرازه ملت نشود خصوصاً در حالیکه انگلیس در صدد انتقام بود و لشکر بزرگ بطرف افغانستان سوق کرده بود بایست فوراً شاه جدید از بین پسران شاه شجاع تعیین گردد. روی این فیصله شیرازه فتح جنگ را که پسر بزرگ شاه شجاع بود در نظر گرفته او را از دست محمود خان بیات که نظر بند بود، ها و در بالا حصار رسانده باو بیعت کردند. امانوآب محمدزمان خان که این انتخاب را غیر صحیح و پسران شاه شجاع را هم مثل خود او اجنبی پرست و مخالف و منفور ملت و از همه گذشته بی کفایت میدانست باین فیصله رضا نداده به مخالفت اقدام کرد و چون مردم نیز از زمامداران اجنبی پرست بسیر آمده بودند - طرف داری نایب لوگری را با همه محبوبیتی که داشت - گوارا نکردند و به مخالفت او قیام ورزیدند. بنابراین نایب امین الله خان بمعیت فتح جنگ در بالا حصار محصور شده و مجاهدین آنها را به محاصره گرفتند. با هم چون قوه عسکری و اسلحه در دست آنها بود به زودی خود را از محاصره خلاص کرده بر قوای ملی فشار آوردند. درین وقت بود که وزیر اکبرخان و سردار سلطان احمد خان از کشته شدن شاه شجاع

و تفرقه بین سران ملی شنیده و از جلال آباد حرکت و بکابل رسیدند و چون از جریانات آنگوی حاصل کردند اولتر از همه قوای فتح جنگ را به بالاحصار عقب نشانده حصارى ساختند و آنوقت محمد اکبر خان با نایب امین الله خان داخل مفاهمه شده و به او توصیه کرد که ازین شاه پوشالی طرفدار انگلیس صرف نظر و به مجاهدین ملی ملحق گردد و دست جمع برای دفع اجنبی که اکنون بخاک وطن بار دیگر تجاؤز کرده است شروع بکار کنند - نایب امین الله خان مشوره او را پذیرفته به مجاهدین پیوست - فتح جنگ در انتظار جنرال پالک محاصره را ۴۰ روز طول داد آخر الامر به مشوره محمد شاه خان بابکر خیل و امین الله خان لوگری به اکبر خان پیغام فرستاد که اگر شاهی او را بپذیرد - وزارت از آن او خواهد بود و امور مملکت در کف او گذاشته خواهد شد .

پادشاهی فتح جنگ و وزارت محمد اکبر خان

سردار محمد اکبر خان که درین وقت خیر حرکت جنرال پالک را با ۲۰ هزار عسکر منظم از پشاور بطرف جلال آباد شنید و انگلیس ها هم بهمین امید در جلال آباد محاصره را طول داده بودند - مصلحت را در آن دیدن از طرف کابل خود را آسوده ساخته به دفع دشمن خارجی پیر دازد و چون میدانست که پسران شاه شجاع مثل خود او حیثیت خود را در نظر ملت باخته اند و آینه نمی توانند بر خلاف ملت کاری بکنند برای دفع نزاع باین پیشنهاد که همه بزرگان ملی قبول آنرا ضروری میدانستند موافقت کرد و به بالاحصار رفت و عسکر را تنظیم و امور مملکت را بدست گرفت و ازین وقت مشهور به وزیر اکبر خان شد - اما فتح جنگ که عهد نامه خود را با وزیر اکبر خان صرف برای نجات یافتن از محاصره و پیدا کردن راه رابطه با انگلیس ها عقد کرده بود - همینکه از محاصره خلاص شد ، به جنرال پالک مکتوب فرستاده و او را دعوت آمدن معجلاً نه به کابل نمود و این مکتوب بدست وزیر اکبر خان افتاد بنا بر آن پس از گرفتن این وثیقه بلا فاصله او را حبس و دارائی اش را ضبط نمود .

اما فتح جنگ که بعضی خائنین به توصیه انگلیس او را حما به میگرداند بزودی وسیله فرار او از بالاحصار فراهم و سقف عمارت را اشکافته از راه دروازه مخوفی خارج و به چندا ول رسانیده شد و از آنجا بلباس تبدیل از راه سرخاب لوگر بطرف جلال آباد اعزام گردید .

درین بین وزیر اکبر خان که قبلاً از حرکت جنرال پالک بطرف جلال آباد اطلاع یافته بود بدو سردار سلطان احمد خان را با قوای ملی به آنطرف سوق داد و ثنائی پس از ضبط و ربط امور کابل خود نیز باقوائی دیگر یسکه فراهم شد حرکت کرد - اما جنرال پالک که با ۲۰ هزار عسکر منظم از پشاور بمقصد انتقام خون مکتلتن و پرتس وارد ویالنتین اعزام شده بود طبعاً قوای مختصر ملی بدون سلاح نمیتوانستند

(۱۶۳)

در جنگ میدان با او برابری کنند . با هم سلطان احمد خان در دره خیبر و سپس وزیر اکبر خان در حوالی جلال آباد با او مقابله کردند ولی در پایان کار قوه را مساوی ندیده بطرف تیزین عقب نشستند تا بار دیگر قوای ملی را از اطراف و اکناف مملکت جمع و برای جهاد با کفار متجاوز آماده سازند .

بار سیدن اردوی جنرال پالک قوای محصور انگلیس در جلال آباد پس از (۴) ماه محاصره رهائی یافته و جنرال پالک که از تجارب گذشته عبرت گرفته بود با وجود پیغام های فتح جنگ و دیگر انگلیس پرستان فوری بطرف کابل حرکت کرده نتوانست - بلکه برای پیدا کردن یک راه حل دیگر منتظر نشست . فتح جنگ که از کابل فرار کرده بود هم سرراست نزد او (جنرال پالک) شتافت و یک بار دیگر ثابت ساخت که او نیز مثل پدرش خائن ملت و اجنبی پرست میباشد - و جنرال پالک او را تسلی داده و عده داد که دوباره بر تخت خود جلوس خواهد کرد .

موافقه انگلیس با امیر دوست محمد خان :

در بنوقت با وجود اعلامیه ثانی لاردر (آکلیند) که بعد از شنیدن واقعه بربادی قشون انگلیس نشرو در آن تصمیم دولت برطانیه را برای اعزام عسکر بزرگ و بجا کردن شرف و منافع برطانیه اعلام داشته بود - و باین همین اعلامیه جنرال پالک با ۲۰ هزار عسکر اعزام شده بود - باز هم در زیر دل حکومت برطانیه احساس نموده بود که نگهداشتن افغانستان در زیر تسلط برطانیه مشکل بلکه متعذر است بنابراین در صدد پیدا کردن راه حل دیگری برآمده بود - تا مطابق آرزوی ملت رفتار کرده ازین راه روابط خود را با افغانستان و افغانها سر از نو استوار سازد و لاردر التیره که جانشین لاردر آکلیند شد - با همین هدایت به هندوستان رسیده و در عین زمانیکه جنرال پالک هنوز شهزاده گان سدوزائی را به ظاهر حمایت میکرد در باطن تمایل دولت برطانیه بطرف امیر دوست محمد خان بود و در انتظار مفاهمه و با امیر موصوف به جنرال پالک امر داده شده بود تا مارش خود را بطرف کابل به فیصله این قضیه معطل سازد چنانچه حاکم اعلی جدید امیر دوست محمد خان را که برای گذشتاندن موسم گرما بکوه های منصوره رفته بود دعوت آمدن به کلکتته نموده به او پیشنهاد کرد که با افغانستان برگردد و سلطنت خود را بار دیگر اشغال کند . امیر که از رویداد های افغانستان بد رستی اطلاع نداشت و نمیدانست که انگلیس ها چقدر بیچاره شده خواهند بود که او را که خودشان رسماً از سلطنت افغانستان محروم ساخته بودند دوباره طرف رجوع قرار داده و سلطنت افغانستان را به او تکلیف میکنند - این تکلیف را بدون گذاشتن کدام قید و شرط جز همان چیزیکه خود انگلیس ها پیشنهاد کرده بودند یعنی تخلیه افغانستان و گذاشتن امور داخلی بدست او قبول کرد - و ملتفت شده نتوانست که انگلیس ها از فرط مجبوری او را که رسماً دشمن برطانیه اعلان کرده بودند - بار دیگر به پادشاهی افغانستان تکلیف میکنند و بنا بر آن میبایست هر قسم شرایط را که برای سلطنت خود در افغانستان لازم می

دانت بمان می گذاشت - اما متأسفانه این قسم نشده و انگلیس ها از بی خبری امیر از اوضاع افغانستان و حالت زار انگلیس ها در خود هند استفا ده کرده یا با موقع ندا دند که شرایطی پیش کند و یا اینکه شرایط اورا نپذیرفتند و امیر هم که از مجبوریت های انگلیس ها اطلاع نداشت اصرار نکرد - بهر حال پس از آنکه مسائل با امیر تماماً فیصله شد لار د النبره برای استرداد ششون از دست رفته عسکری و سیاسی انگلیس لازم دانست تا یکبار دیگر عسکر بر طانیه بصورت مصنوعی بکلیل داخل شده و یکی از شهزاده گان سسوزائی را برای چند روز دوباره بر تخت بنشانند

• بستن بران از امیر دوست محمد خان بنام وزیر اکبر خان خط گرفتند که وزیر نامدار و دیگرس سران ملی را که وجود آنها مانع صورت گرفتن این اقدام انگلیسی هابود به عقب نشینی توصیه و امر مینمود و امیر چنان کرد و برای قناعت وزیر اکبر خان عینک و قطعی تصور خود را نشان فرستاد و باین قسم وزیر نامدار که امر پدر را بر همه چیز اولی میدانست - بعد از آنکه تیاری کافی برای جلوگیری از قوای جنرال پالک نموده و بمقام تیزین مدخل راه کابل را بتهوه ملی خوب استحکام بخشیده بود مجبور شد علی الفور قوای خود را پراکنده ساخته خود بدون داخل شدن بکابل تا بامیان عقب نشیند و راه کابل را برای پیشرفت جنرال پالک صاف سازد و حتی دیگر سران ملی را هم از قول امیر به خود داری از مقاومت توصیه بنماید . باین قسم بود که جنرال پالک با ۲۰ هزار عسکر انتقامی خویش ننگ عسکری و سیاسی دولت بر طانیه را بجا کرده (۴) پس از (۵) ماه توقف اجباری در جلال آباد بطرف کابل مارش فاتحانه نمود و بدون آنکه یک گله هم رد و بدل شده باشد بتاریخ ۶ ستمبر ۱۸۴۲ ع (۱۸ شعبان ۱۲۵۸) ه ق بکابل وارد شد. فتح جنگ در حالیکه جنرال پالک و جنرال سیل بدو طرف او اخذ موقع کرده و مکر بگری و لارنس و موهن لال در عقب سرش حرکت مینمود ندر میان فیر توپ های سلامی در بالا حصار داخل و بر تخت شاهی اخذ موقع کرد و خان شیرین خان و غلام احمد خان بامیزانی خاتین مشهور وزارت اورا بعهده گرفتند:

جنرال پالک و اشغال کابل

موهن لال مینویسد که در روز ورود عسکر انگلیس بکابل تمام اهالی شهر خانه های خود را گذاشته و از شهر بیرون شده بودند و جز آنهایی که در وقت عقب نشینی اردوی الفنستن با آنها کمک کرده و اکنون انتظار جائزه و انعام داشتند کسی در شهر نمانده بود . اما اینها هم در ضمن ورود عسکر انگلیس چور شدند و عسکر بر طانیه به مجرد دخول در شهر سرراست داخل چته شده و جانی را که در آن نعش (مکناتن) و (تریور) آویزان شده بود ، بهو ابراندند د کانه را چور کردند و طوریکه مولفین انگلیس اعتراف کرده اند « از هیچگونه تجاوزات ناشایست در شهر خود داری نوری بدند» و باین صورت انتقام صدمه را که بشرف بر طانیه وارد شده بود (بمکر خود) گرفتند غافل از اینکه میگویند :

در برگ گل دوباره که آرد گلاب را

بهرکیف انگلیس ها اولین کاری که کردند اعزام یک قوه تحت قیادت مک کاسکل بطرف کوهستان بود تا کوهستانی ها را که از قدیم با انگلیس ها مخالفت داشتند و به مجرد ورود دوباره انگلیس تحت قیادت امین الله خان لوگری بنای قیام را گذاشته بودند سرکزی بی دهد و ضمناً در صورتیکه وزیر اکبر خان باردیگر خراسته باشد بر انگلیس ها حمله نماید جلو او را مسدود سازد چنانچه این عسکر قوای ملی را موقع اخذ ترتیبات نداده مراکز ایشان یعنی قصبات زیبای استالف و چهار یکار را آتش زدند وزیر اکبر خان که درین وقت از غور بنده به بامیان رفته بود کمپ اسرای انگلیس را نیز با خود برده بود حال آنکه دسته دیبگر از اسرای انگلیس که در شیوه کی و افشار کابل بودند (بشمول موهن لال) توسط خان شربین خان و دیگر سران چند اول رهائی یافتند . در خلال او قاتی که جلال آباد محاصره مانده و جنرال پالک بطرف افغانستان اعزام شده بود - جنرال (نات) در قندهار میخراست با خوب شدن موسم بطرف کابل حرکت کند . اما مردم بر او شوریده و صفدر جنگ پسر شاه شجاع را نیز با خود متفق ساختند بنا بران جنرال نات با قوای خویش در قندهار بحال نیمه محاصره مانده و جز اینکه موقع خود را حفظ کنند دیگر اقدامی نترانست و از هند برای خود امدادخواست و منتظر نشست تا اینکه خبر ورود جنرال پالک با او جان ناز به بخشید و هم جنرال انگلیند با قوای که از هند به کمک او رسیده موقعیتش را تحکیم نمود درین موقع که به قرار پلان انگلیس ها کابل و جلال آباد و قندهار یعنی مراکز عمده افغانستان از طرف قشون انگلیس بار دیگر اشغال شد شاید انگلیس ها میخواستند تا یکبار دیگر برای دوام این وضعیت برخلاف قرار دادی که با امیر دوست محمد خان کرده بودند (و هیچیک مویده هم برای ضمانت این وضعیت به نفع امیر موجود نبود) سعی و تجربه بعمل بیاورند و دلیل آن هم اینست که پس از خلع فتح جنگ که بعد از مشاهده اوضاع تهدید آمیز ملت مقام خود را بر تخت شاهی بی ثبات یافت و در ماه اکتوبر (شعبان) به معیت محافظین انگلیس از افغانستان خارج شد بلافاصله شهزاده شاهپور برادر او را به شاهی برداشتند و از اقلیت انگلیس پرست برای او بیعت گرفتند (۲۷ شعبان ۱۲۵۸ ه ق ۴ اکتوبر ۱۸۴۲ ع) و شهزاده محمد تیمور را بعوض صفدر جنگ به قندهار اعزام کردند .

خلع فتح جنگ و شاهی شاهپور :

اما اوضاع مغشوش مملکت و نفرت ملت و عدم اعتماد شان بر شهزادگان سلسله زائی و خوف انگلیس ها از تماس با اهالی بالاخره جنرال پالک و لارد النبره را ملتفت وقانع ساخت که دیگر نمی توانند افغانستان را بهر اسم و رسمی که باشد تحت اشغال خود نگهدارند و با پاد شاهی را که طرف اعتماد و محبوبیت ملت نباشد بر مردم افغانستان بقبولانند بنا بر آن پس از مخابره بالندن در ماه شوال ۱۲۵۸ ه ق (نوامبر ۱۸۴۲ ع) فیصله شد که افغانستان را بطور قطع تخلیه کنند و امیر دوست محمد خان را با افغانستان بیاورند .

روی این فیصله قطعی، تخلیه افغانستان از قشون انگلیس شروع شد و به عساکر انگلیسی در قندهار نیز امر داده شد تا بسکابل آمده از آنجا همه قشون یکجا بطرف پشاور حرکت کنند و این از سبب آن بود که می ترسیدند مبادا افغانها باز در وقت عقب نشینی آنها را مورد حمله قرار بدهند و بنا بر آن عقیده داشتند هر قدر تعداد عسکرشان زیاد باشد و از نقطه نظر دفاع و مقابله مطمئن تر باشند بهتر خواهد بود اما حرکت جنرال نات از قندهار شهزاده محمد تیمور را طوری بیدل ساخت که او هم مستقیماً از قندهار جانب هند حرکت کرده و صمد جنگ برادر او که از طرف انگلیس ها معزول شده بود دوباره از طرف سران ملی زمام امور قندهار را بکف گرفت .

تخلیه افغانستان :

عساکر برطانیه در ماه نوامبر ۱۸۴۲ ع (رمضان ۱۲۵۸ هـ ق) به تخلیه افغانستان شروع نمودند ولی طوری از خود خائف بودند که بقول مرهن لال این تخلیه را باید یک شکست نامید به یک عقب نشینی اختیاری زیرا از دو از عقب معروض خطر و تهاجم بود و بصورت بی نظم و پریشان سرعت بطرف هند حرکت می کرد و حینیکه عساکر انگلیس از کابل خارج شدند شاهپور نیز در برابر حسیات برافر وخته ملی خصوصاً که از حرکت اکبرخان از تاشقرغان شنید تاب مقاومت نیاورده سرا سیمه کابل را ترک گفت و بعضی از طرفداران انگلیس که هنوز هم میخواستند خانه جنگی را در مملکت ادامه دهند پس از رفتن شاهپور شهزاده حیدر بن زمانشاه را به اشغال سلطنت تشویق نمودند و او را برای مقابله با وزیر اکبرخان تا پامیان پیش فرستادند اما وزیر اکبرخان بمجرد رسیدن به پامیان او را شکست سختی داد که در مراجعت بسکابل بکنفرانس طرفدار خود نیافت و او نیز جانب جلال آباد فرار نمود و در آنجا به معیت محمد عثمان خان نظام الدوله بطرف هند حرکت کرد . وزیر اکبرخان در انتظار ورود پدر زمام امور کابل را دوباره بکف گرفت .

امیر از طرف انگلیس ها از قید و نظر بندی رها و در حالیکه هنوز شاهپور و صمد جنگ در افغانستان بودند با اجازه داده شد که بطرف افغانستان حرکت کند که این بقول موهن لال صریحاً برخلاف قرارداد سه گانه بود و گویا به این قسم انگلیس ها پس از ناکامی مطلق خود قرارداد سه گانه را که با شاه شجاع ورنجیت سنگ اعتماد داده بودند خودشان نقض کردند و امیر دوست محمد خان را بار دیگر پادشاه افغانستان شناختند . اما درینجا باز از فکر نفاق اندازی کسار گرفته در حالیکه امیر دوست محمد خان را پادشاه افغانستان اعتراف کردند در صورتیکه پسر امیر و هواخواهان او مملکت را در دست داشتند و شاهان سندوزائی را طرد کرده بودند بدون هیچیک تعهلو ایجابی محض برای اتجزیه افغانستان قندهار را ملک امیر نشانخته سرداران قندهار را که در ایران بسر میبردند و از هیچ رهگذر (و لوبلحاظ صرف مساعی برای استرداد حکومتشان باشد) استحقاق تصاحب مجدد قندهار را

-۱۶۷-

نداشتند دوباره به قندهار دعوت نمودند و امیر دوست محمد خان را مجبور ساختند تا جدائی قندهار و هرات را قبول کند و سلطنت خود را باز به کابل و جلال آباد و غزنی منحصر بداند در صورتیکه سلف او شاه شجاع را همین انگلیس ها پادشاه قندهار و حتی بلوچستان هم شناخته بود و آرزو داشتند هرات را نیز در موقع مساعد به حکومت او ملحق سازند و این دفعه که آن اساس آن قرار داد را بکلی بر هم می زدند و حکومت را دوباره حق سلاطین می شناختند هیچ مجبور نبودند آن (ستارکوی) سابق را مجدداً اعتراف و احترام کنند خصراً در حالیکه میدانستند امیر دوست محمد خان هیچگاه به این امر قناعت نکرده و اتحاد افغانستان نصب العین حقیقی او میباشد و شک نیست که با موافقه و یابی موافقه انگلیس ها این هدف خود را بدون معطلی تعقیب خواهد نمود.

پس اولین علامت عدم خیرخواهی انگلیس ها نسبت با افغانستان و حتی به شخص امیر دوست محمد خان با اصرار آنها در تجزیه افغانستان به ملوک الطوائف آشکار شده و در حالیکه بایست برای جلب رضای ملت افغانستان و اعتماد امیر دوست محمد خان که اکنون او را بنام دوست خود خطاب می کردند علاوه از اینکه حکومت تمام افغانستان را بشمول هرات و لاقبل قندهار بنام او اعتراف می کردند (و این قسمت اخیر برای انگلیس ها هیچیک اشکالی نداشت و فداکاری تازه و یا نقض کدام تعهدی را ایجاد نمی کرد) لازم بود درین وقت که سلطنت سک ها رو به ضعف گذاشته و مشرف به تجزیه بود پشاور و دیگر ولایات افغانی را که مال افغانستان بود بقلعه و او ملحق می نمودند تا به این قسم یک همسایه متحد و صمیمی برای خود پیدا کرده و دشمنی و استخوان شکنی ها نریمیم می یافت اما انگلیس ها چنین نکرده و از راه دوستی و بکر نکی که به زبان می گفتند عملاً با وجود صداقت و اعتماد امیر دوست محمد خان که به یک وعده خشک و خالی شان شورش ملی را فرو نشاند و به عسکر انگلیس اجازه اشغال مجدد کابل را داد. و بعد در موقع عقب نشینی قوای انگلیس مردم را از آزار ایشان و انتقام جرتی مانع شد. بمقابل او پیش نیامدند و اتحاد افغانستان را بدون هیچیک اجابیی ۲۰ سال دیگر به تعویق انداختند.

بهر حال امیر از راه پنجاب بطرف افغانستان حرکت کرده در لاهور مدت بیست روز مهمان شیر سنگ حکمران پنجاب بوده و باین قسم میان این دو دشمن دیرینه علاقه مودت برقرار شد و اگر چه شیر سنگ و سردار سلطان محمد خان برادر امیر که در لاهور بود امیر را تشویق دادند برخلاف انگلیس با سک ها داخل اتحاد شود اما امیر نه تنها درین وقت این پیشنهاد را نه پذیرفت بلکه بعد از مراجعت به افغانستان تا سقوط سلطنت سک نیز کوچکترین اقدامی بطرفداری سک ها و یا برخلاف انگلیس بعمل نیاورد. امیر از راه پشاور به افغانستان وارد و در سرحد از طرف وزیر اکبر خان و نواب جبار خان و نواب محمد ز مان خان و سردار سلطان احمد خان استقبال گردید و وزیر اکبر خان اختیار سلطنت را که تا این زمان بنام او عهده دار شده بود تماماً به پدر تفویض کرد

(۱۶۸)

و مانند یک فرزند مطیع و فدا کار و یک رعیت تابع و حاضر خدمت، برای قبول او امر او اظهار
آماجی نمود امامت که تاجپوشی دوم امیر را تنها و تنها از اثر فدا کاری ها و عرق ریزی های وزیر
اکبر خان دلیر میدانند در سجع مهر امیر این بیت را که از قریحه یسکی از شعرای و ملی نماینده
افکار ملت بود ثبت نمودند.

بزد ز فضل و عنایات خالق (اکبر) امیر دوست محمد دوباره سکه بزر

خلاصه امیر دوست محمد خان پس از سه سال و ۴ ماه ترك سلطنت دوباره بر تخت کابل جلوس
کرد و از طرف دیگر سرداران قند هار که در ایران علاقه مروس از طرف شاه ایران بحیث جاگیر
و شهر بابک کرمان مرکز بود و باش آنها و یک لک روپیه معاش سالانه برایشان تعیین شده بود
و درین مدت به موجب معاهده که ایران با انگلیس داشت اجازه داخل شدن به افغانستان را حاصل
نکرده بودند پس از نشر خبر تخلیه افغانستان با شماره انگلیس از طرف شاه ایران اجازه حرکت
به طرف افغانستان حاصل و از راه سیستان جانب قند هار حرکت نمودند و صفدر جنگ را که هنوز
در قند هار مانده و مردم بسرا و اعتماد ندا شتند شکست داده فرار هند ساختند - و خود حکومت
خریش را دوباره بدست گرفتند و باین قسم اوضاع قبل از سال ۱۸۳۹ ع (۱۲۵۴ ه ق) دوباره
در افغانستان عیناً بسر قرار شد مثل اینکه هیچیک واقعه رخ نداده و امیر دوست محمد خان امیر کابل
و کهندل خان و برادرانش زمامداران قندهار و یار محمد خان السکوزائی که کامران شاه سدوزائی
را بقتل رسانیده بود بلاوقته پادشاه هرات بوده باشند.

و باین طریق انگلیسها پس از سه سال و هشت ماه تسلط در افغانستان (از صفر ۱۲۵۵ ه ق تا رمضان
۱۲۵۸ ه ق اپریل ۱۸۳۹ - نوامبر ۱۸۴۲ ع) از اثر عدم انقیاد ملت افغان ، مملکت را مجبوراً
ترك گنجه یک اردوی معظم خویش را - علاوه بر (پرستیز) و فو ذمعی خود در افغانستان چه بلکه
در تمام شرق - بطور جبران ناپذیری از دست دادند. درین سه سال و هشت ماه نیز چنانچه شرح دادیم
حالت انگلیس ها همیشه خوار و زبون بوده و از هر طرف باشور و غوغای ملت مواجه بودند که
نمونه این خوراری و زبونی همانا معاهدات مغلوبانه است که با سران ملی منعقد کرده و میخواستند
بهر شرط و قراری که سران ملت به آنها رفتار کنند - جانی سلامت بکشند تا اینکه این آرزو نیز با اثر
عدم صداقت در معاهدات و کوشش ایشان در نفاق اندازی بین سران ملی ، برآورده نشد، تمام قوای
آنها از بزرگ تا کوچک طعمه شمشیر بیابریغ افغانهای غیور گردید.

این بود جریانات و نتایج دوره اول لشکرکشی انگلیس به افغانستان.

بهر حال مولفین انگلیس نسبت باین لشکرکشی ، خودشان خوبتر قضاوت کرده و احتیاج به تفصیل
و مورشگافی را برای ما نگذاشته اند. موهن لال مولف کتاب حیات امیر دوست محمد خان که کتاب

او از طرف حکومت برطانیه تصدیق و تقدیر شده اشتباهات لارڈ آکلیندو مکناتن را قرار ذیل خلاصه میکنند :

- ۱- مخالفت با سران ملی و عدم احترام آنها .
- ۲- بی بازخوری استی آمرین و تجاوزات مامورین .
- ۳- تحمیل مصارف یک اردوی بزرگ بر عایدات قلیل مملکت .
- ۴- جادادن سران بارکراتی در ملک و عدم احترام و دلجوئی از ایشان .
- ۵- تصادم با روحیات ملت و بی پروائی در مقابل آن .
- ۶- عدم مطالبه امداد فوری از هند در موقع شورش .

وامثال آن از قبیل مقررکردن الفستین جنرال بی کفایت و مریض بعوض لارڈ کین و غیره و غیره ... اما سرهنری دیورند که از صاحب منصبان بزرگ انگلیس و در عملیات افغانستان شرکت داشت ، در اخیر کتاب خورد موسوم به علل (جنگ اول افغان) نسبت به این لشکرکشی چنین قضاوت میکند : « در تاریخ هند هیچیک ضربت آنقدر تحقیر آمیز برای قدرت انگلستان و آنقدر پرازی بی برای اسلحه ماقید نشده مثل آن ضربتی که محمد اکبر خان را بناج بخشی مشهور ساخت و امید همه مخالفین سیادت و ولایت برطانیه را در شرق تقریه کرد . »

از همه گذشته خود لارڈ آکلیندو بتاريخ ۱۵ مارچ ۱۸۴۲ ع (۱۲۵۸ هـ ق) در مکتوب خود به نام قوماندان عمومی هند چنین می نگارد .

« از اول اشغال کابل بدامنی موجود بود و در تابستان ۱۸۴۱ ع (۱۲۵۷ هـ ق) بدامنی در قندهار شدت اختیار کرد و در نوامبر دامنه آن به کابل سرایت نمود . این انقلاب (زیرا بهتر است بجای بغاوت انقلاب گفته شود) که سبب بربادی و تباهی و واقعات تاسف انگیز و بالاخره قتل تعداد زیاد دسته های برطانوی گردید ، یک ملامتی بشمار برود که در تاریخ هند نظیر ندارد . همه این رویدادها از سبب مخالفت عمومی ملت افغانستان بمیان آمد و منجر به اتحاد تمام ملت مزبور بمقابل ماومیدل به جنگی گردید که یک جنگ مذهبی و هم یک جنگ ملی بشمار میرفت ، این واقعه باید ما را باین نتیجه برساند که اشغال افغانستان (اگر باز هم اشغال شود) بجای آنکه بمقابل یک متجاوز غربی برای مایک منبع قدرت شود منبع ضعف خراهند شد . بنا بر این باید سیاستی که با اثر آن پیشرفت عساکر مادرین مملکت اجراء شود - یکی طرف توجه قرار نگیرد و معنوم تصور شود . اینست قضاوت خود انگلیس هادر باره سیاست تجاویز اشغال افغانستان در جنگ اول ! افسوس که اخلاف شان باز هم ازین تجارب و قضاوت های حقه عبرت نگرفته تجربه خود را تکرار کردند ولی بار دیگر بهمین نتیجه و قناعت واصل شدند ... »

سلطنت دوم امیر دوست محمد خان

مر اجعت امیر بکابل باشو رو شعف استقبال شد زیر املت بعد از آنقدر انقلابات و تجارب تلخ تسلط اجنبی، انتظار پادشاهی را داشت که از خود شان باشد و مملکت را آرام سازد اما این دفعه نیز امیر پیش از ربیع افغانستان را در تحت اختیار خود نداشت زیرا تنها کابل و غزنی و جلال آباد در تصرف او بسوده - قندهار در دست کهندل خان و برادران اعیانی اش بصورت مستقل اداره میشد و هرات در تحت زمامداری یار محمد خان الکوزائی از سلطنت مرکزی مجزا و ولایات ماورای هندوکش هم در تحت سرخ میرها و والی های محلی قرار داشتند .

- بنابراین باز مهمترین مسئله که در برابر امیر در سلطنت دومش عرض اندام میکرد، همانا وحدت بخشیدن افغانستان بود و این در حقیقت تعقیب و تکمیل پلان ناتمام سلطنت اول او بشمار میرفت . ولی این بار تجارب گذشته باالخاصه مشاهده قوه و قدرت انگلیس که در هند ملاحظه کرده بود دامیر را محافظه کارتر از سابق ساخته بود و همین مسئله سبب شد که پلان اصلاحات داخلی را بر استقلال سیاسی مقدم تر بسازد و در روابط خارجی خود نهایت احتیاط را کار فرما شده به معاهدات خود با انگلیس بکمال دقت و پابندی رفتار نماید و حتی در سیاست داخلی نیز از کمال مسامحه کار گرفته با هیچکس علناً نیچند و پلان اتحاد ملی و وحدت بخشیدن افغانستان را که آرزوی بزرگ او بود - با بسیار محافظه کاری و تأنی در دست اجراء بگیرد چنانچه روی همین اساس بود که الحاق قندهار ۱۵ سال و الحاق هرات ۲۰ سال وقت گرفت و در تحت ولایات شمالی که بدست میرهای محلی اداره میشد نیز با نهایت خاموشی اقدامات کرده بطور غیر محسوسی قدری بجا آنهارا به حکومت مرکزی مربوط و تابع ساخت ولی الحاق قطعی و مستقیم این ولایات با ستونهای بلخ تقریباً تا اخیر سلطنت او صورت واقعی بخود نگرفته بود .

- بهر حال وقتیکه امیر دوست محمد خان زمام امور کابل و توابع آنرا برای بار دوم بکف گرفت مملکت بیش از دوره قبل از استیلای انگلیس ابر و فقیر بوده امور مملکت داری در اثر سوء اجراءات عمال انگلیس و سپس در نتیجه انقلابات خانمانسوز بکلی درهم و برهم و مملکت و ملت از همه بیشتر احتیاج به امنیت داشتند تاخرایی های وارده را ترمیم نمایند و امیر نیز تمام هم خود را متوجه همین قسمت ساخته مرفق شد که امنیت را در متصرفات خویش تأمین کنند . از حیث اینسکه اکثر ما مورین سابقه از بین رفته و پا در خند مست اجنبی داخل و اعتماد حکومت و ملت را از خرد سلب کرده بودند امیر مجبور شد تا زمام امور ولایات را به پسران خویش بسیار دولی از حیث اینکه میخواست در سیاست داخلی و خارجی از صلاح و آشتی کار بگیرد و یک دوره گذشت و منار که را روی کار آورد، رجالی را که مزاج تند و خلق رزمی داشتند و با دول اجنبی در آویخته

و طرف خرف و عدم اعتماد ایشان واقع بودند از صحنه خارج ساخت
 و درین راه حتی از عقب انداختن وزیر اکبرخان فرزند نامدار خویش و سردار سلطان احمد خان
 برادرزاده و داماد شجاع خود نیز دریغ نورزید. چنانچه اول الذکر که همه انتظار داشتند عهده
 وزارت پدر را اشغال خواهد کرد - بیش از حکومت جلال آباد موقعیتی را بدست آورده نتوانست
 و در عین حال امیر او را جهت تأمین موقتی نقاط و اقوامی که سرکشی و امنیت را اخلاص مینمودند
 در نظر گرفته بود و اخیر الذکر را نیز جز به مصاحبه حضور خود بدیگر وظیفه تعیین نکرد. همین قسم
 امین الله خان لوگری، محمد شاه خان بابکرخیل، نواب محمد زمان و پسرش شجاع الدوله خان
 و محمد عثمان خان و نواب جبارخان همه در تشکیلات جدید مقامی نیافتند و اشخاص با نفوذ قومی
 در تحت نظر حکومت قرار گرفتند. بالمقابل پسران امیر به شرح ذیل بحکومات ولایات نامزد شدند:
 وزیر اکبرخان بحکومت لغمان و جلال آباد - سردار شیرعلی خان بحکومت کرم - سردار محمد افضل خان
 بحکومت زرم - سردار محمد اعظم خان بحکومت لوگر - سردار غلام حیدر خان بحکومت غزنی
 سردار محمد امین خان بحکومت کوهستان - سردار محمد شریف خان بحکومت بامیان
 سردار محمد اکرم خان به حکومت هزاره جات (که هنوز این منطقه پوره تأمین نشده بود).
 و نیز امیر بنام پسر بزرگ خود پنج کنگدک عسکر منظم از روی تشکیلات عسکری دنیا تشکیل داد
 که درین وقت تمام اردوی امیر را همین پنج کنگدک تشکیل میدادند و معاش شان از مالیات حکومتی که
 شهزادگان - موصوف: وزیر اکبرخان - سردار شیرعلیخان - سردار محمد امین خان
 سردار محمد شریف خان و سردار غلام حیدر خان در آن حکومت داشتند تصدیه می گردید.
 از جمله این شهزادگان تنها وزیر اکبرخان بنام بحکومت جلال آباد و لغمان نامزد بود
 و عملاً طوری که در بالا گفته شد امیر حضور را در دربار خود لازم دانسته و در محل حکومتش اعزام
 نمی کرد. زیرا بار اول که در بدو ورود امیر به لغمان رفته بود - فکر تسخیر بساجور را نموده
 و این کار را در نظر امیر یک امر عادی و سهل جلوه داده بود و امیر هم شهزاد محمد افضل خان را با یک
 دسته عسکر به کمک او فرستاده بود اما همینکه از یکطرف مشکلات این لشکرکشی را ملتفت و از طرف
 دیگر تماس آنرا با انگلیس ها درک کرد فروری از آن منصرف و وزیر اکبرخان را بکابل خواست
 و از آن پس علی الاکثر او را در کابل نگه میداشت زیرا میدانست که وزیر اکبرخان غیر از تعقیب
 نقشه استرداد اراضی از دست رفته افغانستان باز نمی ایستد و تأمین حدود سیاسی مملکت را نسبت
 به اصلاحات داخلی مقدم میداند.

اما امیر در قسمت هایی که با ممالک خارجی تماس تصادمی را رویسکار نمی آورد و امرای
 داخلی را نیز ضعیف میدید این قدر محافظه کار نبوده و مشوره های وزیر اکبرخان را درین قسمت
 پذیرفته او را مامور انجام آن میساخت چنانچه در سال ۱۸۴۳ ع (۱۲۵۹ ه ق) وزیر اکبرخان

بمعیت سردار محمد اکرم خان به قسمت های مرکزی اعزام شده - از بامیان تا حوالی مزار شریف از یکطرف و تمام هزاره جات را از طرف دیگر متحد و د ولایت قند هار و هرات تأمین نمود و مساحه حکومت سردار محمد اکرم خان بسرا در خویش را توسعه بخشید . در مراجعت خبری ساقط که سردار سلطان احمد خان که از امیر رنجیده و نزد کهندل خان رفته بود با پنج هزار نفر جانب کابل حرکت کرده است تا حقوق خویش را در سلطنت امیر قهرآ باز یافت دارد . وزیر اکبر خان که از این خبر شنید داوطلبانه با آنطرف حرکت کرد و در مقر به عسکر قند هار که تحت قیادت رحمدل خان اعزام شده بود ، رسید و سردار سلطان احمد خان را که با او رفاقت صمیمی و دیرینه داشت و در جنگ و صلح با هم یار بودند از قیام بمقابل عم بز رگش منصرف ساخت و به قناعت و اطاعت خود - که با همه حقوق ثابت هیچیک مطالبه اشتراک را در سلطنت ننکرده بود - او را قانع گردانید و سردار سلطان احمد خان حاضر شد که بکلی افغانستان را ترک گیرید و به ایران برود . امار رحمدل خان بکابل آمده به توصیه وزیر محمد اکبر خان که میخواست بین ارکان خاندان شان نفاق پیدا نشود از امیر عفو خواست و مرخص شد .

بعد از رفع این غایله امیر نفس راحت کشید و مدت دو سال دیگر در امنیت بسر برد . سیاست خارجی او عبارت از دوستی با انگلس و صلح با دیگر همسایگان بود - از آن جمله با ایران روابط عادی داشته و صرف برای پیش بینی آینده در برابر ایران سعی میکرد تا ایران را از یار محمد خان پادشاه هرات دور نگه داشته زمینه را برای الحاق هرات آماده سازد . باروس و بخارا روابط مستقیم نداشت اما در هر حال از نفوذ تمام دول اجنبی در دربار خود بهر حذر بود و تمیخواست نماینده هیچیک از این دول را در افغانستان قبول کند چنانچه درین قسمت مساعی دولت بر طایفه در نزدامیرچه در زمان توقف او در هندوچه بعد از ان بجائی نرسید و امیر از قبول نماینده خارجی بدلیل عدم قبول مسئولیت حفظ جان آن نظر به تجارب گذشته سر باز زد و حتی مثل گذشته نماینده غیر رسمی را هم نپذیرفت و همین قسم در موضوع تجارت نیز آزادی خود را حفظ و از داخل شدن در هر قسم قرارداد و تعهدی خود داری نموده و سیاست (دروازه بسته) را رویهمرفته در تمام موارد در مملکت تطبیق کرد (که تقریباً از طرف تمام اخلاف او و باستانهای امیر شیر علی خان تا آوان استقلال افغانستان ادامه یافت)

در سال ۱۲۶۲ هـ ق (۱۸۴۵ ع) در نجر و و نگو بغاوتی رخ داد ، ابتداء نواب عبدالجبار خان برای رفع آن مامور شد ولی کاری از پیشبرده نترانست تا آنکه امیر شهزاده محمد اکبر خان را بآن سمت تعیین نمود و او با از بیسن بسر دن سرکش چون صاحبزاده جانان و صاحبزاده فتح - آن سمت را آرام ساخت و مالیات آنجا را جمع نمود . در اواخر همین سال مردمان اشپان و ماما خیل خوگیانی تمرد کردند . وزیر اکبر خان با تن بیمار بسر کوبی آنها شافته و پس از فرو نشاندن این غایله به جلال آباد مراجعت کرد اما مرضش در پنجاشدت اختیار نموده به عمر (۲۹) سالگی دارفانی را وداع گمت

و نظریه وصیتی که کرده بود تابوت او را به مزار شریف نقل دادند که در جرار روضه مبارک دفن گشت (۱۲۶۳ هـ ق مطابق ۱۸۴۵ ع) نظر به بدبینی که در او اخیر بین امیر و وزیر پیدا شده بود و علت آن اختلاف نظرشان در سیاست خارجی بود - بعضی ها از همان وقت مرگ وزیر نامدار را اثر زهر خورده گسی بصورت ریزه های الماس به تحریک اجنبی میدانند (والله اعلم بالصواب).

شک نیست که در پروگرام و طرز عمل وزیر و امیر اختلاف کالی وجود داشته و حالیکه وزیر یک سیاست استقلالی و جسورانه را که همیشه در زمان کل اختیای خود به مقابل انگلیس ها و سایر ملل همسایه اجنبی پیش برده بود میخواست ادامه داده و رعوت افغانی را در همه امور و انمود سازند و از مطالبه حقوق متلوفه هیچگاه و به هیچ قسم صرف نظر ننمایند، بالمقابل امیر طرفدار یک سیاست محدود و محافظه کارانه بوده نظر به تجارت گذشته به هیچ قسم اقدام مستقلانه و ابتکاری در عالم سیاست خارجی جرئت نمیکرد ازین رو در دوره دوم سلطنت امیر دوست محمدخان در چندسالی که وزیر نامدار زنده بود بحیث یک سرو دمساز نه بلکه به منزله بازوئی بود که کور کورانه او امر پلدر را اطاعت میکرد. ولایات و قبائل سرکش را که از طرز اداره مامورین و شهزاده گان در نجیده بنای طغیان میگذاشتند گز شمالی میداد و یا بتدبیر امیر میساخت. بهر حال عاطل ماندن چنین یک شخصیت برجسته که رول سیاسی او هم بمانند عملیات جنگی اش در افغانستان آنقدر کامیاب و مطابق شئون ملی و آرزوی قوم ثابت شده بر دین ذات خود ضاعهه بزرگی بشمار رفته و سپس مرگ ناپهنگام او که بحیث فرزند بزرگ و نامدار امیر ولیعهد سلطنت شناخته میشد و در حقیقت مستحق ترین و شایسته ترین فردی برای احراز تاج و تخت افغانستان بشمار میرفت لطمه جبران ناپذیری به پیکر مملکت حواله نمود و واقعات، ابعد و اختلافات پسران امیر که علی الاکثر لیاقت تاج و تخت را نداشتند و یکی بدبگر خود تن نمیدادند بیشتر اهمیت و ارزش چنین یک مرد بزرگ را که روزگار قرن ها بعد یکبار مثل او را بیک مملکت ارزانی میکند و شکسته گئی های آن مملکت را بدست او ترمیم و آرزو های آن ملت را توسط او برمی آورد، واضح ساخت.

ملت مراتب علاقه مندی خود را باین جوان وطنخواه و شهزاده رشید در موقع مرگ او با ابراز تأثرات قلبی اثبات کرده، در یکی از مرثیاتی که شعرائی ملی در مرگ او سروده اند قوت او را (غم اکبر) نشان داده اند. کمی پیش از مرگ وزیر اکبرخان یک رکن بزرگ دیگر مجاهدین ملی که نواب محمدنورمانخان باشد نیز در اثر اصابت مرض و با که شیوع داشت دارفانی را وداع گفت و در مزار عاشقان عارزان علیه الرحمه دفن شد - شاعر ملی در رثای او چنین سروده است.

(عقلم کشید آه دل از صبر کند و گشت - در داکترین زمانه محمد زمان برفت (۱۲۶۳ هـ ق) امیر شهزاده غلام حیدر خان را که بعد از وزیر اکبرخان برادر بزرگ اعیانی او بود ولیعهد سلطنت اعلان و از حکومت غزنی به حکومت جلال آباد تعیین کرد و سردار شیر علی خان برادر کوچک تر او به حکومت غزنی اعزام شد.

سقوط حکومت سک ها و اقدامات امیر دوست محمد خان

درین موقع در اوضاع همسایه شرقی افغانستان یعنی هند نیز تغییرات مهمی رخ داده بود. در حالیکه نفوذ انگلیس روز بروز در آنجا زیاد شده میرفت بالمقابل طوریکه مختصراً اشاره کردیم دیگر حریمان این صحنه از قبیل سرداران افغان میران و راجگان مجلسی روحانیون و خوانین و دیگر عاصر یکی بگردن دیگر آویخته یکی بعد دیگری از بین میرفتند و جای هر کدام را که سقوط میکرد انگلیس که مترصد بود میگرفت تا آنکه بالاخره جز دوسه قوه درین صحنه عظیم کسی باقی نماند که یکی آن نسبتاً مهم بود و آنهم حکومت رنجیت سنگ بود که ابتداء از طرف زهانشاه سدوزائی حکومت لاهور یافته و سپس از ضعف شاهان سدوزائی افغانستان استفاده نموده اعلان استقلال کرد و انگلیس با او در مقابل افغانها و سایر روه سالی محلی معاونت نموده کشمیر سند دیره جات و پشاور را از افغانستان متنوع ساخت اما پس از مرگ رنجیت که در سال ۱۸۳۹ ع (۱۲۵۵ ه ق) در آوان تسلط انگلیس با افغانستان صورت گرفت در خاندان او هم نفاق پیدا شد و تا ۱۸۴۵ ع (۱۲۶۳ ه ق) چندین نفر بی هم روی کار آمدند و یکی بعد دیگری فوت و یا کشته شدند. در ۱۸۴۵ ع (۱۲۶۳ ه ق) دلیب سنگ پسر سوم رنجیت که زمامدار بود با انگلیس ها که تمام اختلافات داخلی و نجا وزات به مملکت خویش رابه تحریک آنها میدانست - خصوصاً بعد از الحاق سند به حکومت برطانیه که در ۱۸۴۳ مطابق ۱۲۶۰ ه ق (بدون خبر امیر دوست محمد خان) صورت گرفت - تحمل نتوانسته اعلان جنگ داد و معاهده درستی و عدم تجاوز ۱۸۰۹ ع (۱۲۲۳ ه ق) را نقض و دریای ستلج را عبور کرد ولی در ۱۸۴۶ ع (۱۲۶۴ ه ق) چندین مرتبه قوای سک که بعد از رنجیت شخص لائق در راس خود نداشت شکست خورده - در ماه مارچ همین سال معااهده بین شان صورت گرفت که بموجب آن جلندر - دو آب و کشمیر و هزاره جچ و دیگر کوهاستان یعنی اندوخته ۳۰ ساله رنجیت به انگلیس منتقل و نمایندگان انگلیس در لاهور و دیره جات و پشاور مقرر و در حقیقت حکومت را بکف گرفتند. در ۱۸۴۸ ع (۱۲۶۵ ه ق) سک ها که با این قسم نه تنها از قسمت کلی امپراطوری خود محروم بلکه در حصص باقی مانده نیز حاکمیت و استقلال خود را از دست داده بودند تحمل نتوانسته و شوریدند. و نمایندگان انگلیس را در ملتان و پشاور کشتند و بطور عمومی برخلاف انگلیس قیام ورزیدند. درین وقت سردار سلطان محمد خان که در شاه دره لاهور اقامت داشت موقع را مساعد دیده به امیر دوست محمد خان وعده هائی را که برای استرداد پشاور و دیگر علاقه های افغانی نموده بود یاد آوری کرد و پیشنهاد نمود که از موقع استفاده نموده به طرف پشاور لشکر کشی نماید و اراضی از دست رفته را باز گیرد.

امیر که نمیکه است برخلاف قرار داد های خود با انگلیس ها رفتاری بسکنند، این مسئله را

بامشاورین و فرزندانش خورش طرف مباحثه قرار داد. اکثر مشاورین و پسرانش چنین مشوره دادند که این اقدام به تعهدات امیر با انگلیس ربطی ندارد و یک مسئله خصم بین افغانستان و حکومت سک است که اکنون آنها نیز موافقه داشته و میخوانند متصرفات سابق افغانستان را مسترد نمایند.

امیر با وصف این مشوره متفق علیه باز هم شخصاً تصمیم و امید قوی برای این کار نداشت چه تمام قوه که درین وقت رای چنین یک امر مهم آماده کرده میتوانست از ۲۵ هزار نفر تجاوز نمی نمود لیکن با هم در اثر فشار عقائد عامه با این قوه اندک خودش بمعیت پسران خویش جانب پشاور حرکت کرده و بدون مقابله داخل پشاور شدند بر اسکها حاضر بودند که پشاور را به افغانستان تسلیم کنند تا به چنگ انگلیس نیفتد سپس امیر در اتک توقف کرده سردار محمد اکرم خان، سردار غلام حیدر خان پسران، شمس الدین خان و شجاع الدوله خان برادرزاده گان خود را با پنجهزار سووار بامداد سکها تا گجرات پیش فرستاد ولی توصیه کرد که در محاربات شرکت نکنند و آنها چنان کردند و در خلال این موقع سکها بمقام (جلیان و اله) شکست فاحشی خوردند (۲۷ فروری ۱۸۴۸ ع) (۱۲۶۵ هـ ق) و هر دوسر کرده ایشان شیر سنگ و چتر سنگ مجبور شدند در را و لپندی خود را به انگلیسها تسلیم کنند و باینصورت سلطنت سک پس از پنجاه سال بدست انگلیس منقرض شد.

امیر که فکر داشت به آسانی و صرف بیک مظاهره میتواند پشاور و دیره جات را پس بگیرد و منتظر شکست قطعی و خاتمه کار سکها و عرض اندام کردن انگلیس در صحنه پنجاب و پشاور نبود، ازین تحول اوضاع قوری فسخ عزم کرده و به شنیدن خبر نزدیک شدن عساکر انگلیس پشاور را که در تصرف خود داشت ترک نموده با عساکر و پسران خود در حالیکه سردار سلطان محمد خان و دیسگر برادرانش نیز از شاه دره لاهر حرکت و باو ملحق شده بودند جانب افغانستان بازگشت.

حالآنکه اگر بعد از تسلیم شدن پسران سک باز هم پشاور را حفظ و با انگلیسها مذاکره میکرد شاید آنها که موقع خود را در پنجاب هنر زمتزلزل میدیدند و اندیشه زیاد از سکها و مخصوصاً از افغانها بخاطر داشتند، اقل این ولایت افغانی را باو میگذاشتند. اما امیر چنین نکرد و همینکه مشاهده نمود که طرف او انگلیسها میباشند، از همه نقشه های خویش صرف نظر و پشاور را تخلیه کرده به افغانستان مراجعت نمود و این آخرین تئبث امیر در قسمت استرداد اراضی از دست رفته افغانستان که به دست اجانب افتاده بود به شمار میرود و باینکه بعدها مواقع مساعد تری نیز فراهم شده بود بالخاصه در موقع شورش عمر می هند امیر برای اقدام جدید حاضر نشد ولی بالمقابل بعد مراجعت از پشاور شاید به مشوره انگلیسها نظریه خود را برای وحدت ملی و الحاق ولایات داخلی که هنوز به حکومت مرکزی مرسوم نشده بودند تثبیت داده از استرداد ولایاتی که اجانب از افغانستان منسزع نموده بودند یک قلم صرف نظر کرد

آغاز اقدامات امیر دوست محمد خان برای الحاق ولایات داخلی

روی این فیصله اساسی در همین سال ۱۲۶۵ هـ ق (۱۸۴۹ ع) سردار محمد اکرم خان پسر خویش را بمزار و قطفن اعزام داشت که این مناطق را تأمین نماید - سردار اکرم خان بمقام سیغان امرای این ولایت را که بطور متحدانه از اطاعت سر باز زده بودند شکست سختی داد و در اثر آن ایشان اوراق میر بلخ و نملک و ایشان صدور میر آقچه - میر حکیم خان والی شیرغان - میر بابا بیگ رئیس ایبک - غضنفر خان سالار اند خوری - گنجعلی بیگ مهتر خسلم (تاشقرغان) محمود خسان داورسر پهل شاه مراد بیگ مرزبان قطفن - قبول اطاعت کردند و سردار محمد اکرم خان از راه دره صوف (دره یوسف) بمزار شریف واصل شد و این یکی از کامیابی های درخشان عصر امیر دوست محمد خان در تأمین حصص شمالی هندوکش بود که با اثر آن باستانی بدخشان و میمنه و دیگر قسمت ها قبول اطاعت کردند و دعای امیر بیخا را که در موقع خانه جنگی ها و ضعف حکمران مرکزی افغانستان باینطرف هانفو ذخیره را پهن کرده و با امیران و امرای محلی قرار داد هائی بسته بود - باین صورت خاتمه یافت. اما سبب اصلی اقدامات امیر دوست محمد خان در این قسمت ها این بود که چندی قبل یار محمد خان پادشاه هرات که او نیز برای توسعه قلمرو خود داخل اقدامات بود از آنطرف بسوی ولایات شمال هندوکش پیش قدمی کرده بود چنانچه پس از اشغال میمنه در سال ۱۸۴۶ ع (۱۲۶۴ هـ ق) عزم اند خوری - سرپل و آقچه و شیرغان را نموده و از میران آن اطاعت گرفته و میخیزد تمام ولایات شمال هندوکش را به سلطنت خود ضمیمه نماید ولی از سبب اینکه اطلاع گرفته بود که کریم داد خان غور را متصرف و شاه پسند خان حکمران لاش و جوین به تحریک سرداران قندهار فراهم و بکوارا اشغال کرده است، از تعقیب پلان خود صرف نظر نموده بود و در همین وقت بود که سردار محمد اکرم خان مناطق فوق الذکر را تابع امیر دوست محمد خان ساخت و لسی عمال یار محمد خان در میمنه استمرار ماندند و سردار محمد اکرم خان از سبب دوری و مشکلات تیکه در پیش بود در فرصت از میمنه منصرف شد و این کار را با آینده گذاشت.

حقیقت اینست که در این وقت افغانستان به سه قسمت تقسیم شده حکمرانان هر کدام مترصد بودند قادر اولین موقع فرصت به اراضی یکدیگر دست دراز کرده - خاك های آنرا حتی المقدور بخورد ضمیمه و باین قسم بر قلمرو خود بیفزایند تا بالاخره افغانستان بصورت تام بنیست شان بیفتد و این آرزو بود که هر کدام از امیر دوست محمد خان - کهن دل خان و یار محمد خان یکسان در دل می پرورانیدند. و در این وقت که عرصه طولانی از حکمرانی هر یکی از آنها گذشته و قوای جمع کرده بودند خواهش مذکور بصورت یک مسابقه بین شان عرض اندام کرد. و روی همین مسابقه بود که زمانی که یار محمد خان بطرف ولایات شمالی پیش رفت - سرداران قندهار جانب فرار

دست دراز کردند و بالمقابل امیر دوست محمد خان از رجعت یار محمد خان از سمت میسمنه و بلخ استفاده کرده بفریعه سردار محمد اکرم خان این ولایات را بنخود تابع ساخت. اما این بازی هنوز ادامه پیدا کرده و مسابقه تشدید یافت. و ضمناً امیر دوست محمد خان و سرداران قند هار برای بر انداختن یار محمد خان که درین وقت روابط او با ایران نیز بعد از توسعه جوئی و تشکیل حکومت استقلالی او خوب نبود - در نزد حکومت ایران و هم در نزد انگلیس ها که از اول نسبت با و نظر خوبی نداشتند صرف مساعی میسکردند و درین قسمت بین امیر دوست محمد خان و برادران قند هاری اش یک قسم هم آهنگی و اتحاد بمیان آمده بود چنانچه در سال ۱۲۶۷ ه ق (۱۸۵۰-۵۱ ع) کهندل خان برای جلوگیری از توسعه جوئی یار محمد خان و تصرف فرآه و بسکوا که دوباره تحت رسوخ یار محمد خان در آمده و سرداران قند ها را آنرا متعلق به قند هار میدانستند به مشوره امیر دوست محمد خان که میخواست دشمنان خویش را یکی بواسطه دیگری از پدر آ و رده از تعداد و قوت آنها باینصورت کاسته را ه را برای خود صاف سازد بطرف فرآه لشکر کشید و تلاش پیش آمد و محمد صدیق خان پسر خود را بطرف چخانسو اعزام نمود که آنرا متصرف شد.

یار محمد خان که شخص مدبری بود - قبل از جنگ به کهندل خان نوشت که چون ما و شما هر دو مخالف سد وزائی هامیباشیم باید بهم اتفاق داشته و یکدیگر خود را اعانت نمائیم نه اینکه بگردن هم افتاده زمینه را برای مخالفین خویش آماده سازیم. این را نوشته اما در عین زمان احمد خان اسحق زائی حاکم کهندل خان را از تلاش هزیمت داده آنجا را متصرف شد و از راه تدبیر شیرعلی خان پسر مهردل خان را که سر لشکر قندهار بود و ادار ساخت تا عقب نشینند و برای آینه از اینطرف خود را ایمن ساخت اما عمر با و وفات کرده در راه مرا جعت بهرات مریض شد و بتار یخ سلخ شعبان ۱۲۶۷ ه ق (۸ جون ۱۸۵۱ ع) در گذشت و در جوار مزار حضرت مولینا جامی در هرات مدفون گشت.

و باین صورت یکی از بزرگترین رقبای امیر دوست محمد خان از بین رفت و خانواده او نیز بزودی منقرض گردید چنانچه در موقعش ذکر خواهد شد بر ادراثر همین واقعات است که هرات برای بار اول از تصرف خانواده های سدوزائی و السکوزائی خارج و به خاندان محمد زائی مربوط شده و در ردیف واقعات این رساله بطور مستقیم اخذ موقع میکند.

در خلال این رویدادها میران قطفن باز بنی و رزیدنلو امیر دوست محمد خان که فکر الحاق میسمنه و بدخشان را نیز در سر داشت شهزاده محمد اکرم خان را دوباره به آنطرف اعزام داشت ولی او در عرض راه در اثر مرض سل که از سابق داشت در گذشت (۱۲۶۶ ه ق ۱۸۵۰ ع) و کار لشکر کشی به قطفن معطل ماند اما بزودی امیر شهزاده محمد افضل خان را بعوض او بحیث حکمران صفحات شمال هندو کش مقرر کرد محمد افضل خان ولی محمد خان و محمد زمان خان برادران و عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) پسر خود را نیز با خود به آنطرف برد و محمد شریف خان و محمد اسام خان برادران دیگر خویش را که اول الذکر والی

(۱۷۸)

تاشقرغان مقرر شده بود بطرف هزاره جات سوق کرد و فتنه را که از طرف محمود دخان سر پلی برپا شده بود به ذریعه میر حکیم خان و الی شبرغان و میر غضنفر خان اند خوئی فرو نشاند و ثانی که خردمیر حکیم خان هم بغی و بوزید - اور اسرکوبی داد و وضعیت ولایات شمال هندوکش نسبتاً آرام شد. درین وقت بود که امیر با لآخره به کرا الحاق قندهار افتاده برای آنکه قدم اول را برداشته باشد

و زمینه را امتحان و آماده سازد شهزاده شیر علیخان حکمران غزنی را امر کرد تا بنام گوشمالی دادن قبائل غزائی بطرف قلات پیشرفته و مالیات این علاقہ را مظلومانه نماید (۱۲۶۸ هـ ق - ۱۸۵۱ ع)

کهنندل خان سردار قندهار از این اقدام امیر رنجیده و چون قرارداد سابق حدود کابل و قندهار را قلات غزائی تعیین کرده بود کهنندل خان برای نشان دادن حاکمیت خردمیر قلات - مهردل خان برادر خویش را به آن طرف اعزام داشت تا قلعه قلات را تصرف و مستحکم سازد و مهردل خان در سال (۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۲ ع) این کار را انجام داد. بشنیدن آن امیر دوست محمد خان به شیر علی خان امر کرد تا باری دیگر جانب قلات عزیزت کند و غلام حیدر خان را نیز از کابل با قوه دیگری بسکنک او فرستاد - امامهردل خان از قلعه قلات صرف نظر نکرد و پیغام فرستاد که با مر کهنندل خان این قلعه را اشغال کرده و برضاه خود آنرا نمیگذارد - این خبر که به کابل رسید امیر، محمد اعظم خان را بکابل گذاشته خود با قوه کافی و اکثر ابرادران خویش (چون سلطان محمد خان و برادرانش که شاید وجود آنها را در کابل در غیاب خود لازم نمیدید) به آن طرف حرکت کرد و کهنندل خان نیز از قندهار با قوای خود در سیده در حالیکه قلعه قلات با مهردل خان محاصره بود. در اطراف آن مرکز گرفت. هنوز محاصره دوام داشت که نواب عبدالجبار خان که از قدیم وسیله صلح و آشتی بین برادران خود بود در میان شده - خضیه شهزاده غلام حیدر خان و لیعهد رانزد کهنندل خان برد و بایسن ذریعه اورا حاضر ساخت تا بحضور امیر برسد و برادران با هم آشتی کردند و قرار دادند که قلعه خراب شود و هیچکدام بر آن تصرف نکنند و هر دو لشکر از هم جدا شده قلعه خراب و هر یک بمقر حکومت خود مراجعت کرد - گویا باز از اثر خیر خواهی های بیمور دنواب جبار خان اقدام امیر کمروی یک پلان اساسی شروع شده بود بی نتیجه ماند و خرد امیر هم چون هنوز قوای سرداران قندهار را زیاده دید شاید بهمین فیصله راضی بود.

اما یکسال بعد (۱۲۷۰ - ۱۸۵۳ ع) باز امیر شهزاده شیر علیخان را مامور ساختن قلعه قلات نمود

و او بنام سرکوبی اشرار از غزنی حرکت و به قلات رسید و در آنجا اردو زد و قلعه را سر از نو تعمیر کرد کهنندل خان که شنید سخت بر آشفست و امر کرد توپی بریزند که گله بزرگ داشته قلعه را پست سازد اما توپ که ساخته شد حین امتحان ترکیده ۴۰ - ۵۰ نفر را مقتول و مجروح ساخت و هم شهزاده شیر علیخان به تعلیم امیر که بازی های سیاسی را بسیار یادداشت مکتوب علویه از طرف خود دینام کهنندل خان فرستاد

و در آن نوشت که موجود قلعه برای تامین امنیت منطقه قبائل غلزائی لازم است و اگر شما که عم من میباشید راضی نباشید ، ملازمین خود را بفرستید که مرا بیرون سازد ، من برای مقابله نیامده ام بلکه از راه عنبر برای امنیت منطقه که حکومت آن بمن سپرده شده بشما مراجعه کرده ام . کهندل خان که از خواندگان این مکتوب دلش نرم شده بود و از طرف دیگر چون قرهه مقابله با امیر را در خود نمیدید - همه این عوامل یکجا شده ، او را از اصرار به استرداد قلات باز داشت و لی چون میدانست که این پیش آمدن تدریجی امیر بالاخره به الحاق قندهار منجر شدنی است پس مهر دل خان برادر خود را برای جلب اعتماد از شاه ایران بطرف طهران اعزام داشت که او هم از سبب اینکه شاه ایران درین وقت خود را برای مداخله در امور افغانستان بالخاصه قندهار مقتدر نمیدانید ، بی نیل مقصود مراجعت نکرد و امیر شهسزاده شیرعلیخان را به غزنی جلب و فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان را حاکم قلات مقرر نمود .

در ضمن این گذارش ها امیر که فکر اشغال قندهار را جزم کرده بود بدولت برطانیه هم داخل مفاهمه بوده و میخواست مرافقه آن دولت را نیز درین اقدام حاصل دارد . دولت برطانیه که اساساً هیچگاه حاضر نیست بدون یک مجبوریت حقیقی و یا یک امتیاز و معاوضه مهم بکسی چیزی را ولرز خودش نسیا شد و انگار در این کار را که یک امر حتمی الوقوع مدانست آنرا برای صورت دادن اقدام مهمتر و بر آورده شدن مقصد بزرگتری برای خودش وسیله قرار داد و آن الحاق بلوچستان بالخاصه ولایت شال با کریمته که یکی از ولایات افغانی و در عین حال دروازه هند بشمار میرود - بود . طوریکه در قسمتهای پیشتر مسداً حظه شد بلوچستان تا ختم سلطنت دوم شاه شجاع خود را تابع افغانستان دانسته و همواره صداقت خود را به تاج و تخت افغانی اثبات کرده بود و اخیراً در مرقع تجاوز انگلیس با افغانستان برای ممانعت آن نیز صرف مساعی و قبول فداکاری نمود ولی انگلیس بانتریک محراب خان را از بین برداشت و بطور یک طرفه بر اختلاف او اطاعت خود را هم مثل اطاعت شاه افغانستان قبولاند ولی زمانیکه افغانستان از طرف انگلیس تخلیه شد و اتحاد حربی شاه شجاع و انگلیس پایان یافت ، انگلیس کسویته را ترک نکرد و امیر دوست محمد خان هم باینطرف توجهی ننمود زیرا بلوچستان همیشه از مرز طاق قندهار بشمار میرفت و سرداران قندهار متأسفانه ازین قسمت ها بسی خیر بودند بنابراین انگلیس در زمانیکه عزم امیر دوست محمد خان را برای الحاق قندهار بر سر داشتند ، خواست این وضعیت بین السبین را به یک فیصله برسانند - بنابراین قسبل از آنکه موافقه خویش را به الحاق قندهار اظهار دارد ، بدون مراجعه بسرداران قندهار ، خان قلات را در تحت فشار اشغال عسکری و ادار ساخت تابعیت برطانیه را بپذیرد و موافقه خود را معطل گذاشت تا امیر دوست محمد خان بالحاق قندهار مبادرت و از طرف برطانیه تصدیق آنرا بخواهد و در آن وقت معامله انتراع بلوچستان را بطور غیر محسوس بحیث یک معاوضه کوچک (؟) و شناسائی یک امر فیصله شده ، بطور متقابله تقاضا کند .

الحاق قندهار

بهر حال امیر هم در انتظار حصول این مرافقه قضیه قندهار را بطوریکه دیده شد ملتوی گذاشته بود تا اینکه در سال ۱۲۷۱ هـ ق (۱۸۵۴ ع) سرداران مهم قندهار یعنی مهردل خان و کهندل خان بنافصله کمی یکی بعد دیگری وفات یافتند و زمینه برای اقدام امیر از یکطرف و مقصود برطانیه از طرف دیگر آماده شد. مهردل خان بتاریخ ۲۳ جمادی الثانی (۱۲۶۱ هـ ق) به عمر ۵۹ سالگی و کهندل خان در ۷ ذی حجه همان سال به عمر ۶۳ سالگی پدرود حیات گفته در مزار حضرت حاجی علیه الرحمه دفن شدند. پس از دفن کهندل خان بین رحمدل خان برادر باقی مانده سرداران قندهار و فرزندان کهندل خان (محمد صدیق خان - محمد عمر خان - غلام محی الدین خان عبدالله خان - سلطان علیخان و محمد عثمان خان که پدرشان زمامدار بود) در سر حکومت اقتدار نزاع رخ داده کار به جنگ کشید زیرا رحمدل خان شخص نرم طبیعت بوده و برادرزاده گانش باوقعی نمیگذاشتند. برخی از اولاده سرداران دیگر قندهار چون میر افضل خان و عبدالرسول خان و عبدالاحمد خان بن پردل خان و شیرعلیخان و خوشدل خان و حاجی منور دل خان بن مهردل خان و غلام احمد خان بن میر افضل خان (فوق الذکر) با محمد علم خان و غلام محمد خان (طرزی) پسران رحم دل خان - طرف رحمدل خان را گرفته - در کوچهای قندهار ز دو خورد هائی بر پا کردند که در آن غلام احمد خان بن میر افضل خان بقتل رسید و بالاخره پس از یک سلسله کشمکش ها - رحمدل خان یکی از پسران کهندل خسان یعنی غلام محی الدین خان را طرفدار خود ساخته با او موافقه کرد که از امیر دوست محمد خان صلاح و صواب کار خود را بپرسند و نزاع ظاهراً خاموش شد - امیر که چنین چیزی را از حسدا میخو است (و شاید درین معاملات او هم دستی داشته است) جواب مثبت داده فوری شهزاده شیرعلیخان را از غزنی امر حرکت جانب قندهار داد تا پیش از پیش با عسکری که در تحت فرمان خود دارد به قندهار رفته رأی طرفین را معلوم نماید و از طرف دیگر شهزاده غلام حیدر خان را برای استمزاج نزد انگلیسها بطرف پشاور فرستاد و او در بدل اخذ موافقه انگلیس برای الحاق قندهار قرار دادی را در سه ماده ذیل بتاریخ ۱۱ رجب ۱۲۷۱ هـ ق - ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ ع در جرورد با سر جان لازنس حاکم اعلی پنجاب امضاء کرد :

(۱) دوستی و صلح دائمی بین مملکتین (۲) احترام سرحدات فعلی افغانستان از طرف حکومت هند و بالمقابل احترام متصرفات فعلی برطانیه از طرف امیر (۳) دوست شناختن دوستان برطانیه و دشمن دانستن دشمنان آن از طرف امیر - که گویا این قرار داد از یکطرف انصراف کامل امیر را از تمام دعاوی اش نسبت به ولایات از دست رفته افغانستان و از طرف دیگر از بین رفتن استقلال سیاسی افغانستان را الزام میکرد . متعاقباً خود امیر با بسیاری از پسران و برادران و برادرزاده گان خویش (منجمله سلطان احمد خان که بعد از وفات وزیر کبر خان بنام فاتحه گیری از ایران بکابل مراجعت و در دربار

-۱۸۱-

امیرسر میرد) و عسکر یزرگی ظاهراً بنام معسالحه و باطناً بقصد الحاق قندهار عازم آنطرف گردید و لدی الزرود بهارگ قندهار مرکز گرفته و پس از مشوره های لازم چنین قرارداد که هیچکدام از سرداران در اداره امور حکومت قندهار دخلی نداشته باشند اما از مالیه قندهار آنچه از مصارف مامورین و عسکر و دیگر مخارج حکومت باقی بماند، بقسم معاش برای عموم سرداران موصوف علی قدر مراتبهم مقرر شود. رحمدل خان و غلام محی الدین خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و محمد عثمان خان پسران کهندل خان (که این اشخاص دعوی حکومت را داشتند) و درین وقت حاضر حضوراً میر نشده و در پشت رو د بودند - پذیرفتند و دیگران که آنها نیز حاضر مرکز نبودند - بلزیهه سلطان احمد خان و شهزاده غلام حیدر خان از ملخک گر شک به قندهار مراجعت داده شدند و مقررات فیصله امیر را قبول کردند و تنها شیر علیخان بن مهر دل خان و سلطان علیخان بن کهندل خان - محمد علم خان بن رحمدل خان بایران فرار نمودند. در همین وقت بود که سردار سلطان محمد خان که با امیر در قندهار بود از مقدمات شورش عساگر هندی شنیده و به امیر پیش نهاد نمود تا ازین فرصت استفاده کرده به پشاور عسکر بکشد اما امیر نپذیرفت و نامبرده لاجرم به اشترک سلطان احمد خان که از سابق بایران ارتباط داشت برای تهدید امیر دوست محمد خان مکتوبی بنام شاه ایران مسوده کرده و در آن از امیر و رفتار او بمقابل اجانب شکوه نمود و طوری کرد که این مکتوب بدست امیر بیفتد.

امیر که از حقایق آگاه بود - سردار سلطان محمد خان را چیزی نگفت بلکه با و خا طر جمعی داد که حین مراجعت بکابل اولاً از راه مسالمت با انگلیس ها دزین باره گفتگو خواهد کرد و اگر کامیاب نشد آنوقت البته به اقدامات عملی شروع خواهد نمود - اما سلطان احمد خان را که اساساً و جداً مخالف خورد میدانست با پسران تبعید کسرد. و خود پس از انتظام امور قندهار و گماشتن شهزاده غلام حیدر خان بحکومت آنجا تمام سرداران باقی مانده قندهار را باخورد گرفته به کابل مراجعت کرد و به اساس همان وعده که به سردار سلطان محمد خان داده بود بنا به اصرار او به فکر افتاد تا باز دیگر با انگلیس ها نسبت به پشاور (و هرات) مذاکره کند.

جنگهای هرات و معاهده امیر با انگلیس

اما در خلال این واقعات - در هرات واقعات طور دیگر شده - توجه امیر را بیشتر باین طرف جلب کرد - قبلاً گفتیم که یار محمد خان الکوزائی بعد از مراجعت از قندهار در گذشت (۱۲۶۷ هـ ق ۱۸۵۱ ع). پس از مرگ او پسرش سعید محمد خان بر تخت برآمد و میرزا بسزرگ خان را بر رسم سفارت بایران فرستاد تا تخت نشینی او را ابلاغ دارد - نا صراحتاً شاه قاجار (جلوس ۱۲۶۴ هـ ق ۱۸۴۸ ع) نیز میرزا احمد خان ناظم دیوان را جهت ادای تعزیت مرگ یار محمد خان و شناسائی

حکومت سعید محمد خان بدریارات اعزام داشت. سعید محمد خان که اساساً شخص کم مغزی بود پس از چندی فترت و واضحی در قوای عقلانی او پدید آمده و مردم هرات کهندل خان سردار قندهار را برای گرفتن هرات دعوت نمودند تا از شر او خلاص شوند. او به هرات لشکر کشید سلطان مراد میرزا والی مشهد به امر شاه ایران برای امداد سعید محمد خان اظهار آمادگی و اتخاذ ترتیبات نموده و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان میر پنج را با چند هزار عسکر و توپخانه به امداد پادشاه هرات اعزام کرد. پس از مقابله مختصری کهندل خان به مراعات دوستی سابقه که با ایران داشت و بیشتر از سبب اینکه از طرف کابل مطمئن نبود به قندهار برگشت و سعید محمد خان حاضر شد که در مسکوکات خود نام ناصرالدین شاه را ضرب نماید.

اما این تسلیم که پس از ۱۵ سال سلطنت استقلالی پادشاه محمد خان پسرش سعید محمد خان خود را دو باره دست نگرا ایران ساخت مردمان غیر هرات را مشغول ساخته از جمله نایب عیسی خان بردرانی که شخص عاقل و با غیرتی بود - این وضعیت را تحمل نتوانسته و سعید محمد خان را با خطب دماغ و تسلیم به اجانب برای وطن و ملت ناگوار یافته - شهزاده یوسف بن شهزاده قاسم بن حاجی فیروزالدین حکمران سدوزائی سابق هرات را از مشهد خواسته و سعید محمد خان را بقتل رسانید و شهزاده موسی را بعوض او به پادشاهی بر داشت (محرم ۱۲۷۲ ه ق ۱۸۵۵ ع) ناصرالدین شاه که سعید محمد خان را دست نشانده و آله دست خویش میدانست بنام خون خواهی او بر هرات لشکر کشید و مراد میرزا آکاکای شاه و حکمران مشهد، هرات را به محاصره گرفت. درین بین میان شهزاده یوسف و عیسی خان بردرانی وزیر او در کار مذاکره اختلاف پیدا شده عیسی خان که روحیات شاه را ضعیف یافت او را از شهر خارج ساخت و نزد ایرانی هافرستاد که سلاسل و اغلالاً بطهران فرستادند و بنام خونخواهی سعید محمد خان بدرجه شهادت رسانیدند و لشکر ایران که هرات را به محاصره گرفته بود این محاصره تا مدت ۴۰ روز طول کشید و محمد عیسی خان بردرانی مردانه او را با امداد ملت که بار بار در برابر تجاوزات ایران پافشادی خود را با ثبات رسانیده بودند استوار نشست و ضمناً از امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار امداد خواست و تمام انتظار او ازین طرف بود. اما امیر دوست محمد خان که درین وقت فکرش متوجه قندهار بود و پیش از فیصله کار قندهار در خود توان چنین یک اقدام را نمیدیدند. جواب با صراحت نداد. حالانکه سرداران قندهار از سبب اینکه این موقع مصادف با مرگ مهردل خان و کهندل خان و آغاز هرج و مرج در آن ولایت بود. مکتوب او را بی جواب گذاشتند. و بنا بران چون محمد عیسی خان که تمام امیدش بطرف کابل و قندهار بود و درین دفعه شهر هرات نیز از حیث آذوقه و جبهه خانه مثل دفعات قبل پیش بینی کافی نداشت. مقاومت را دوام داده نتوانسته برای مصالحه حاضر شد اما ایرانیها این مرد دلیر را چنانکه شرائط تسلیم شهر را بهار دوگاه ایران وانمود و به شهر مراجعت میگرد. به خنده و بطور

سوئی بقتل رسانیدند (اکتوبر ۱۸۵۶ ع صفر ۱۲۷۳ هـ ق) و به یقین مسئول قتل او مراد میرزا اسر لشکر ایران بود. در زمانیکه این واقعات در هرات اتفاق می افتاد - امیر دوست محمد خان از الحاق قند هار فراغ یافته و به تشویق سردار سلطان محمد خان و دیگر مشاوریین خویش بفرماندگی با انگلیس افتاده بود. زیرا انگلیس ها درین وقت باشورش عمر می عساکر هندی مواجه بوده و قضیه هرات و دست گذاری مجدد ایران بعد از معاهده سال (۱۸۴۱ ع ۱۲۵۷ هـ ق) بر آن ولایت بیشتر اسباب پریشانی آن مملکت فراهم میکرد پس زمانیکه امیر دوست محمد خان در اثر اصرار و ابرام سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان که در این وقت با قبائل پشاور و دیره جات روابط داشتند و آنهارا بجهاد تشویق میکردند و دیگر مشاوریین خویش بنام استواری سزید روابط خود باب مذاکره ربا انگلیس گشود حکومت هند این خواهش را به کمال خوشی استقبال نموده - امیر را به هند دعوت کرد. اما امیر رفتن خود را به هند لازم ندانسته و خواهش نمود تا نما ینده بر طایفه در سرحد با او ملاقی شود. همان بود که باز همان سر جان لارنس (که بعد ها بنام لارد لارنس نائب السلطنه هند شناخته شد) برای این ملاقات تعیین گردید. امیر در اوائل زمستان سال ۱۲۷۳ هـ ق (اواخر ۱۸۵۶ ع) از کابل به معیت جمع بزرگی از افراد خاندانی خود و مامورین عالی رتبه در بار حرکت و در اوائل جنوری ۱۸۵۷ ع با سر جان لارنس به مقام جمرو د ملاقات نمود. موضوع مذاکرات طرفین مسئله پشاور و هرات بود. انگلیس هادر باره پشاور ادعای امیر را رد ولی بالمقابل در باره الحاق هرات موافقت و بر علاوه وعده کردند که در اشغال هرات با امیر معاونت کنند و این معاونت در چند ماده به قرارداد ۱۲۷۱ هـ ق (۱۸۵۵ ع) علاوه و ضمیمه شد که مهمترین آن قرار ذیل بود:

- ۱- حکومت بر طایفه برای تقویت امیر در اشغال هرات مبلغ ۱۲ لک روپیه نقد سالانه تازمانیکه جنگ مذکور دوام کند و ۱۶ هزار تنگک با جباخانه (یکبار) تسلیم میکند.
- ۲- امیر تا مدت دوام جنگ نمایندگان بر طایفه را در کابل و قندهار و بلخ برای اخذ اطلاعات اجازه اقامت داده و هم وعده میکند تا در هر نقطه دیگر که عسکر افغان به مقصد مقابله با ایرانیها جمع شوند نمایندگان بر طایفه را برای همین منظوری ختم جنگ در آن جاها قبول نماید.
- ۳- هر وقت پول سالانه مذکور قطع شد صاحب منصبان بر طایفه از ملک امیر خارج خواهند شد این بودم و ادعای این عهدنامه. لیکن علاوه سر جان لارنس نسبت بوجود نماینده دائمی بر طایفه در دربار امیر نیز اصرار کرده و امیر آن را باین شرط پذیرفت که مسلمان باشد تا از سبب احساسات ملت افغان حیات او بخطر دچار نگردد.

قراریکه دیوک آف آرگایل وزیر هند در کتاب خود موسوم به قضیه افغانستان مینویسد امیر به سر جان لارنس اظهار کرد که خواهش قلبی تمام افغانها اینست که بر طایفه به منازعات داخلی شان مداخله نکند تا خود آنها بترتیبی که از خود دارند منازعات داخلی را فیصله کنند.

و در اثر این مذاکرات فیصله شد که یک هیئت عسکری انگلیس تحت ریاست (میجر هنری لمسدن) به قندهار اعزام و عساکر افغانی را تریبه نماید. این معاهده و ملحقات آن بتاريخ ۶ جنوری ۱۸۵۷ ع (حمل ۱۲۷۳ ه ق) از طرف سر جان لارنس و شهزاده محمد اعظم خان (به سبب علالت و اقصی یا صوابدید امیر) امضاً شد و امیر بعد از توقف چند روز در جلال آباد بطرف کابل حرکت نمود. این معاهده اگرچه امیر را به یکی از آرزوهای قلبی اش که عبارت از الحاق هرات و بزعم خود او تکمیل وحدت افغانستان بود، نزدیک ساخت ولی از حیث اینکه دولت برطانیه درین وقت مجبور شده بود هرات را که بعد از مرگ یار محمد خان دوباره تحت تاثیر ایران رفته بود، از تحت رسوخ ایران خارج و طوری کند که ازینطرف مطمئن باشد، موافقه الحاق آن به امیر دوست محمد خان از طرف دولت برطانیه یک تفصل و نیک بینی به امیر نه بلکه یک مجبوریت و بالمقابل اقدام امیر برای اشتراک در اشغال هرات برای دولت انگلیس بحيث یک کمک قیمت دار تلقی میشد زیرا بعد از گذشته شدن محمد عیسی خان بر درانی بدست ایرانی ها و تصرف هرات از طرف مراد میرزا - دولت انگلیس هر چند از راه دیپلوماسی توسط ستوبک نماینده سیاسی خود در طهران بر ای منصرف ساختن ناصر الدین شاه از هرات کوشش بخارج داده بود - بجائی نرسیده - و جز اعمال قوه دیگر راهی برای انگلیس باقی نمانده بود و اعمال قوه نیز بایستی برای آنکه موثر باشد از راه افغانستان بالخاصه راه قندهار اجرا میشد یعنی همان نقشه اجرا نشده سال ۱۸۳۹ ع (۱۲۵۵ ه ق) را دوباره سردست میگردفتند اما در عین زمان انگلیس بمقابل این موافقه خود انصراف امیر را از مطالبه پشاور که دلیل اول این سفر و مذاکرات او با انگلیس ها بود به بسیار سهولت حاصل نمود حال آنکه اگر امیر درین موقع بحران داخلی هند و دست پاچگی انگلیس ها اندکی پافشاری نشان میداد بطوریکه سر جان لارنس بعد از اظهار کرده بود انگلیس ها حاضر بودند تمام ولایات افغانی ماورای رود سند را بعوض حصول بیطرفی افغانستان در غایله شرش عمومی هند بامیر قویض نمایند. متاسفانه که امیر ملتفت بیچارگی انگلیس ها نشده و باز هم یک موقع طلائی را از دست داد.

بهر حال در اثر این قرار داد و فد صاحب منصبان انگلیس در ۱۳ مارچ سال ۱۸۵۷ ع (۱۲۷۳ ه ق) برای تریبه عساکر امیر بطرف قندهار حرکت کرد و یکنفر نماینده مسلمان از طرف برطانیه بکا بسل اعزام شد و نمایندگان چندی نیز برای کسب اطلاعات بطور بیسرو صدا بجانب بلخ و غیره نقاط حرکت نمودند و امیر بمشوره برطانیه برای اشغال هرات تربیات عسکری را شروع نمود. ولی این تدابیر کات اقسلاً یکسال وقت گرفت زیرا امیر عجله عسکر کافسی برای همچه اقدام در اختیار خود نداشت.

حکومت سردار سلطان احمدخان در هرات

در خلال این واقعات دولت برطانیه میبخر است از راه مظاهره قوه ایران را از هرات منصرف سازد و از همان تجارب گذشته استفاده کرده در ماه نوامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ ه ق) عسکری تحت قیادت «جمیزا و ترم» از راه دریا بطرف ایران اعزام کرده بود که عسکر مزبور در همان آ و اینکه کنفرانس جمرو د بین سرجان لارنس و امیر دوست محمد خان منعقد میشد بر بند ریو شهر در جنوب ابر ان حمله کرده آنرا منصرف شده بود و حکومت ایران از اثر این اقدام برطانیه که با اعلان جنگ ترو ام بود سراسیمه شده موافقه کرد تا هرات را تخلیه کند (۴ مارچ ۱۸۵۷ ع - ۱۲۷۳ ه ق) و عسکر ایران بتاريخ ۲۷ جولائی ۱۸۵۷ ع (اواخر ۱۲۷۳ ه ق) هرات را تخلیه نمودند. ولی ناصرالدین شاه که از اشغال و مخصوصاً الحاق هرات مثل اجداد خویش مایوس شده بود به فکر افتاد تا از طریق سیاسی هرات را تحت رسوخ خویش نگهداشته از ملحق شدن به حکومت مرکزی افغانستان مثل زمان اسلاف خویش بازدارد و هم طوری کند که حکمران هرات مخالف انگلیس باشد پس سردار سلطان احمد خان را که از مدتی در دربار ایران برای همچه یک مقصدی پذیرفته شده بود - و از یکطرف مخالف امیر و از طرف دیگر دشمن دیرینه انگلیس بود - تکلیف کرد تا حکومت هرات را بنکف بگیرد. ولی چون از سردار موصوف و دوستی دائمی او با خود مطمئن نبود - محمد علم خان بن رحمدل خان و شیرعلی خان بن مهر دل خان را نیز که در ایران بودند با او همراه و در حکومت هرات شریک ساخت (رمضان ۱۲۷۳ ه ق مطابق فروری ۱۸۵۷ ع) لیکن سردار موصوف که شخص استقلال پرستی بود - آن ها را در حکومت هرات موقع نداد. چنانچه اول الذکر را بزودی بایران تبعید کرد که در راه از دست دزدان کشته شد و اخیر الذکر پس از مدتی که وزیر او بود چون در سیاست خارجی با او موافقه نداشته طرفدار انگلیس بود به قندهار آمد و امیر دوست محمد خان معاش سابقش را برقرار ساخت - اما برای سلطان علیخان بن کهندل خان و اولاده وزیر بار محمد خان به مشوره ایران معاش مقرر کرد. سردار سلطان احمدخان که از طرف حکومت ایران لقب (سرکار) را حاصل کرده بود در هرات حکومت مستقلی تشکیل داد که اگر چه لقب شاه را نداشت با هم مثل زمان سرداران قندهار تمام اقتدار حکومت در کف او بود اما ایرانی ها که هیچگاه در معامله هرات از راه صداقت پیش نیامده بودند - با وجود معاهده که با انگلیس عقد کردند و در آن عدم تعلق خود را به امور هرات تجدد و تأیید نمودند - معیناً عساکر خویش را در غوریان و سرخس نگهداشته بودند و مترصد بودند که اگر چنانچه بلوای شدید عساکر هندی در بنگال کسب و خامت نمایند دوباره بر هرات حمله کنند لیکن انگلیس ها ظاهراً برای تطبیق مواد عهدنامه ایران و انگلیس و باطناً برای درک افکار سردار سلطان احمدخان هیبتی را تحت اثر میجر تیلر از بغداد بطرف هرات

فرستادند که کمی بعد از ورود سردار سلطان احمدخان، به هرات رسیده (۴ مارچ ۱۸۵۷ ع - شوال ۱۲۷۳ ه ق) وبا سردار سلطان احمد خان داخل مذاکره شدند تا اگر چنانچه سردار موصوف مطابق خواهش دولت برطانیه رفتار نماید علی الرغم دشمنی سابقه حکومت او را برسمیت بشناسند زیرا بلوای عساکر هندی در این وقت طوری فکر اولیای امور برطانیه را پریشان ساخته بود که قرار دادی را که با امیر دوست محمد خان سه ماه پیش عقد کرده بودند از خاطر شان فراموش ساخته بود اما هر قدر کوشش کردند سردار سلطان احمد خان که دشمنی جدی با انگلیس ها داشت از هر قسم تمایل به انگلیس انکار ورزیده همه خواهش ها و پیشنهادات شان را رد کرد و هیئت انگلیس را پس از تقریباً یکسال که بمذاکره گذشت در اول مارچ ۱۸۵۸ ع (۱۲۷۴ ه ق) ناکام مراجعت داد و با لمقابل هیئت روسی را که بنام هیئت علمی تحت اثر خانیکوف وارد شده بود با احترام پذیرفته مدتی در هرات نگهداشت و پس از بازگشت هیئت انگلیس احساسات مخالفت خود را بمقابل انگلیس علنی ساخت و در مجالس با افتخار و مباهات میگفت: که هیئت انگلیس را اخراج کردم و معاهده با آنها نهبستم. اما روی کار آمدن سردار سلطان احمد خان در هرات سبب ناراضی شدید امیر دوست محمد خان و پسرانش گردیده، مخصوصاً شهزاده غلام حیدر خان بقدری عصبی شد که برای حصول اجازه لشکر کشی جانب هرات خود سرانه از قندهار بکابل آمد ولی امیر که این کار را پیش از وقت میدانست اورا مانع شد و شهزاده درین وقت گرفتار محرقه دماغی شده بعمر ۳۹ سالگی درگذشت و در مزار عاشقان و عارفان علیه الرحمه دفن شد (۱۲۷۴ ه ق ۱۸۵۷ ع) و امیر ولایت عهد را با حکومت قندهار به شهزاده شیر علیخان که برادر عینی او و وزیر اکبر خان مرحوم بود اعطا کرد (ذی حجه ۱۲۷۴ ه ق ۱۸۵۷ ع) امیر که نسبت به مسئله هرات انتظار فیصله و تصمیم انگلیس و تکمیل ترتیبات نظامی خود را داشت در انتظار آن، متوجه دیگر ولایات داخلی شده چون بعضی از میران قطن هنوز فکر خود سری را داشتند و امیر بخارا نیز در بعضی حصص تحریکات میکرد، شهزاده محمد افضل خان و برادر دیگرش محمد اعظم خان را مامور ساخت تا بار دیگر قطن را تامین کنند و فکر امیر را از اینطرف جمع سازند. آنها بالشکری جانب قطن عزیمت کردند و بعد از کسردن قلعه های مستحکم قند زوبغلان و غوری میرا تالیق میر قطن و سایر میران محلی را به اطاعت وادار ساختند (۱۲۷۵ ه ق - ۱۸۵۸ ع). سپس سردار عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) بن شهزاده محمد افضل خان از طرف پدر مامور بدخشان شده تالقان را گرفت و تابدخشان هم پیش رفته میر یوسف علی میر بدخشان را تابع ساخت (۱۲۷۶ ه ق - ۱۸۵۹ ع). درین بین میرزا مظفر امیر بخارا که از تاخت و تاز بسیار امیر در صحنات شمال هندوکش شنید و مغلوب شدن تمام میران را مشاهده کرد ترسید که مبادا بخاک او هم داخل شوند پس عسکری بطرف رود آمو سوق داده خود دهم تا چارجوی پیش آمد. شهزاده محمد افضل خان پسر خود سردار عبدالرحمن خان را از بدخشان به آنطرف جلب کرد اما پیش از رسیدن او قوای همراکاب غلام علیخان یکی از مامورین

- ۱۸۷ -

محمد افضل خان باسواره نظام امیر بخارا غفلتاً در ضمن کشفیات روپسرو شده، بخارا را بیان هزیمت یا فتنه و از قوت اردوی افغان به میر مظفر خیر دادند و او به عجله امر بازگشت داد و از بسیار و ارخطائی خیمه شاهی و اکثر لوازم سپاه جابجا ماند. و قتیکه خیر پیشقدمی امیر بخارا را بسکابل رسیده بود امیر عسکر بگریز با نظرف جهت امداد محمد افضل خان اعزام داشت ولی چون امیر بخارا را پس به بخارا مراجعت کرده بود دیگر واقعه درین قسمت ها رخ نداد بلکه تا اخیر سلطنت امر دوست محمد خان حتی حین جلوس امیر شیر علیخان نیز میران قطن و بدخشان سروصدائی بلند نکردند.

با وجود این امیر از فکر هرات منصرف نشده همواره درین باره با انگلیس هادرتماس بود و انگلیسها هم پس از آنکه بکلی از سردار سلطان احمد خان مایوس شدند، فیصاه کردند که هرات را به امیر بگذارند لیکن لشکر کشی را به هرات در آنجا و اینکه شورش عساگر هرات به انتهای شدت خود رسیده و هر آن خوف خاتمه یافتن نفوذ انگلستان در هند موجود بود صواب ندانسته و بر علاوه از طرف خود امیر نیز خوف داشتند.

در داخل افغانستان نیز عناصر زیادی (بسرکردگی سردار سلطان محمد خان) که او ضاع هند را بدستی مراقبت میکردند، به امیر مشوره میدادند که این فرصت را نباید از دست داد و اصرار میکردند که این بک فرصت طلائی است و اگر امیر اقدامی بنماید نه تنها پشاور و دیره جات و تمام ولایات شرقی افغانستان را مسترد خواهد ساخت بلکه بر علاوه میتواند با تولید شور و هیجان زید در بین قبائل و ساکنان مان شمال هند، اقتدار بر طانیه را در تمام هند وستان خاتمه بخشیده ساحه امپراتوری سد و زانی را تسجد پسند و احیاء کند و طوریکه خود سیاستمدار مشول انگلیس اعتراف کرده اند حقیقتاً « وضعیت انگلیس در هند بقدری خراب بود که واقعاً هر گاه امیر دوست محمد خان اقدامی میکرد کار انگلیسها در هند خراب میشد و حتی اگر امیر دوست محمد خان صرف از راه تهدید پیش میآمد طوریکه لار دلار نرس نایب السلطنه آینده هند گفته بود حکومت بر طانیه حاضر بود - برای اسکات او پشاور را با او گذار نماید.

قرار داد امیر با انگلیس و الحاق هرات

اما امیر که خرد در این قرار داد های دوستی با انگلیس مربوط میدید. این همه پیشنهادات و فشار های داخلی را بی جواب گذاشته روابط دوستانه خرد را با انگلیس هادو ام داد و بهیچ قسم اقدام مستقیم یا غیر مستقیم متشبث نشده و در چنان موقع بار یک کمال صداقت و عهد شناسی خود را بدولت همسایه - که حتی دیروز هم بعد از قرار داد با امیر در ظرف کمتر از سه ماه حاضر شده بود بار قیب او سردار سلطان احمد خان داخل قرار داد جدا گانه بشود - ثابت کرده و تا پایان این غایله که تقریباً سه سال طول کشید و در ظرف این

مدت انگلیس ها دو باره مرفق به رام ساختن حصص مختلفه هند از قبیل بنگال - مدراس - هلی پنجاب - پشاور - گریز - دیندو و عسکر تازه تشکیل و مملکت را تأمین کردند. نه تنها در امور هندوستان با وجود مراجعات سران ملی هند و مشران قبائل افغانی - مداخله نکرد بلکه اقدامات خود را برای الحاق هرات نیز بر حسب مشرور انگلیس ها معطل ساخت. حتی با اینکه سردار سلطان احمد خان پس از استقرار خود در هرات بنای تجاوزات را به قلمرو امیر گذاشته بود همه این اوضاع را با نهایت برده باری تحمل مینمود.

لیکن در عین زمان بر نیات لشکر کشی هرات را تکمیل نموده پس از سرکوبی مکرر تگتو و علاقه غلزائی برای اقدام قطعی جانب هرات تصمیم گرفت. اما باز هم در انتظار وصول موافقه دولت برطانیه با قدم های محافظه کارانه داخل اقدامات شده همان راهی را که در الحاق قندهار تعقیب کرده بود از سر گرفت چنانچه در سال ۱۲۷۶ ه ق (۱۸۶۰ ع) شهزاده محمد شریف خان پسر خود را بحکومت فراه برقرار و با هدایت دادتا متصرفات خویش را بسمت هرات توسعه بدهد چنانچه او غور و ساغر را گرفت اما بزودی سردار سلطان احمد خان عسکر فرستاده سیف الدین خان مشهور بوکیل برادر محمد شریف خان را (که خود به قندهار برگشته و او را قایم مقام خود قرار داده بود) عزل و میرافضل خان بن پدرل خان را که از امیر رنجیده و به هرات رفته بود بحکومت فراه برقرار ساخت این مسئله و هم طرد بعضی از اولاده سرداران قندهار از هرات که طبعاً به دربار امیر رجوع کرده بودند امیر را بیشتر مشتعل ساخت و او ادان نمود تا هر چه جز و دتر به هرات لشکر کشی کند. همان بود که چون بواسطه نمایندگی برطانیه از آماجگی دولت مذکور بر برای قبول این اقدام خود اطمینان حاصل کرده بود - در ماه رمضان ۱۲۷۷ ه ق (۱۸۶۱ ع) عزم حرکت جانب هرات نمود. و چون خودش در جلال آباد بود شیر علی خان امامور ساخت تا پیشتر حرکت کرده زمین را برای غزیمت امیر آ ماده سازد - شیر علیخان از قندهار گذشته برای امداد محمد امین خان و محمد شریف خان برادران خویش که فراه را محاصره کرده بودند به آن طرف حرکت نمود و چون میرافضل خان خسرو او بود به پیغام او قلعه فراه را کشود و خود امیر بتاریخ ۱۸ شوال ۱۲۷۷ ه ق مارچ (۱۸۶۱ ع) از کابل با قوای کافی و اکثر شهزاده گسان و سرداران و مامورین عالی رتبه به قصد هرات حرکت کرد.

وقتی به فراه رسید میرافضل خان را به شفاعت شهزاده شیر علیخان بخشید لیکن او با زان عرض راه فرار و در هرات به سردار سلطان احمد خان پیوست.

سردار سلطان احمد خان که توان مقابله با بقدر قوه بزرگ را در خود نمیدید باز هم بمقابله اصرار و رزیدنه چند هزار سوار را بقیادت محمد یوسف خان بن محمد قلی خان نواده وزیر فتح خان مرحوم که وزیر و مشیر او بود برای مقابله تا اسفزار پیش فرستاده و محمد یوسف خان موصوف در حین مخاربه بقتل رسید و عساکرش پراگنده شدند و قوای امیر به هرات و اصل گردید پس ان سلطان احمد خان در حوالی شهر مقابله های شجیعانه نموده و بالاخره بشهر داخل گشتند و شهر هرات در ده صفر

۱۲۷۸ هـ ق (اگست ۱۸۶۲ ع) محاصره شد. سردار سلطان احمد خان قبل از محاصره شدن شهر مکتوبی به شاه ایران نوشته و در آن از او امداد خواسته بود. سردار موصوف با وجود اینکه برادرزاده و داماد امیر دوست محمد خان بود ولی از ابتداء بنظریات امیر خصوصاً در قسمت روابط خارجی مخالفت داشت و مانند وزیر اکبر خان مرحوم از دشمنان جدی انگلیس بشمار میرفت و از همین جهت بود که امیر او را با همه حقوقیکه داشت از کارهای مملکت دور داشته موقع نمیداد و بنا بر آن سردار موصوف برای تطمین حس دشمنی خود به انگلیس به شاه ایران که درین وقت رقیب سیاست انگلیس شناخته میشد رجوع کرده و در دربار او عزت یافته لقب (سرکار) را نیز حاصل نمود و متعاقباً شاه ایران شاید به مصلحت روسها او را به حکومت هرات فرستاد با اینکه سردار در تمام زمان حکومت خود در هرات یعنی در ظرف پنجسال مستقلاً کار میکرد با هم با ایران دوستی و از طرف ایران چشم امداد داشت. بهمین اطمینان بود که شهر را به محاصره انداخته و منتظر رسیدن امداد ایران نشست. اما این دفعه نیز ایران که غرضش به تحریک روس جز ضعیف ساختن حکومت افغانستان چیزی نبود. مثل اوقات دیگر که اغراض خود او و تحریک کننده گانش ایجاب میکرد بطرف هرات برای رفع محاصره از سر متحدو دوست خود اقدامی نکرد و گذاشت تا کاکا و برادرزاده (یا خسرو داماد) باهم بیا ویزند و خانه جنگی در افغانستان روی کار شود. و در جواب مکتوب سردار سلطان احمد خان پیغام فرستاد که به موجب معاهده سال ۱۸۵۷ ع (۱۲۷۳ هـ ق) که با انگلیس ها دارد نمیتواند بامور افغانستان مداخله کند در حالیکه بقرار تشریحات صفحات ماقبل، حکومت ایران چندین بار این تعهد خود را شکسته و در مواقعیکه مفاد خود او متقاضی بود برخلاف قرار داد هائی که با انگلیس و زمامداران افغان داشت به هرات لشکر کشیده بود. این مکتوب شاه ایران در حالی به هرات مواصلت کرد که محاصره از هر جانب تکمیل یافته و راهی برای رفتن قاصد موجود نبود بلکه قاصد بدست کارگزاران امیر افتاده امیر مکتوب را از او گرفته و به محتویاتش اطلاع حاصل نمود در همین وقت امیر دوست محمد خان از عبدالغفار خان نماینده انگلیس مقیم مشهد نیز مکتوبی گرفته بود که در آن از عدم اقدام پادشاه ایران در معامله هرات با اطمینان داده بود امیر دوست محمد خان هر دو مکتوب را بداخل شهر برای سردار سلطان احمد خان فرستاد تا از رسیدن امداد مایوس شده شهر را تسلیم کند اما سردار موصوف که شخص غیور و نکته دانی بود بجای آنکه از این خبر هابه هراس افتاده باشد در جواب امیر این بیت را که نماینده اعتماد به نفس یک سردار افغان و تکیه و توکل او بر خدا و ضمناً اشاره به بیوفائی دوستان بیگانه و کنایه بسوی توسل جوئی امیر به اجانب بود نوشت و بامیر ارسال کرد.

نا خدا در کشتی ما گر نباشد گو میباش
ما خدا داریم و ما را تا خدا در کار نیست
جمادی الاول (۱۲۷۸ هـ ق نوامبر ۱۸۶۱ ع)

سردار سلطان احمد خان که تن به تقدیر داده بود دیر نگ خود را ضعیف و دانا طبع غیورش اجازه به تسلیم نمیداد و بنا بر آن فیصاه کرد که تا جان دارد به عزم خود استوار مانده پایداری افغانی را اثبات نماید از طرف دیگر امیر نیز که همه عواطف قرابت پیش نظرش بود درین معرکه، بهترین امتحان

وظیفه شناسی را به مقابل احساسات شخصی که از بزرگترین صفات شاهان و بزرگان استء ملاء نشان داد. هر دو نفر در عزائم خود با وجود مشوره هائی که بایشان داده میشد استوار ماندند و کار محاصره روز بروز برای محصورین مشکل تر میشد. درین بین خانم سردار سلطان احمد خان که پادشاه بیگم نام داشت و دختر امیر دوست محمد خان و خواهر وزیر اکبر خان و شهزاده شیرعلیخان و لیعهد بود در داخل شهر درگذشت و سردار پیغام فرستاد که اگر امیر موافقه کند تابوت او را به گازرگاه در خارج شهر نقل دهند امیر موافقه کرد ولی خود از شترک در مراسم دفن انکار ورزید و تنها پسران امیر، به معیت پسران سردار، تابوت را مشایعت کردند. (رجب ۱۲۷۸ هـ ق جنوری ۱۸۶۲ ع) بابت قسم محاصره ۸ ماه بطول انجامید و در این وقت خود سردار مرصوف هم که ناکامی و تسلیم خود را حتمی میدید از شرط غصه بتاریخ ۸ رمضان ۱۲۷۹ هـ ق (مارچ ۱۸۶۲ ع) پدر و دحیات گفت اما بقرار و وصیت او پسرانش فوت وی را مکتوم و چند روز نعش را مخفی نگاهداشتند تا اینکه امیر بنوربیمه جو اسیم خویش از داخل شهر اطلاع یافته پیغام فرستاد تا پسران سردار شهر را تسلیم کنند. پسران سردار بحریم: سکندر خان و شهناز خان و عبدالله خان قبول نکرده تنها نعش سردار را بیرون کشیدند تا پهلوی خانمش در گازرگاه دفن شود. چنانچه عبدالله خان پسر خسورد سال سردار همراه جنازه از شهر خارج شده و پس از مراسم دفن که با حضور پسران امیر و برخی از رجال در یار صورت گرفت و امیر در آن اشتراک نوزید دوباره به شهر داخل و محاصره را از سر گرفت و هر چند امیر پیغامها داد و مردم داخل شهر نیز که مقابله را بی نتیجه دیده و صرف درین قدر مدت با احترام سردار سلطان احمد خان مقاومت میکردند هر قدر اصرار کردند پسران سردار از مقابله دست نگرفتند و شهناز خان بجای پدرز مام امور را بدست گرفته به مقابل هجوم های عساکر امیر که امر بر ریش را در یافت کرده بودند مقاومت میکرد تا اینکه دو ماه دیگر نیز بدین منوال گذشت و مردم هرات با هم مشوره کرده صلاح را در آن دیدند که برخلاف خواهش شهناز خان و برادرانش شهر را بکشایند. درین کار برخی از سرداران چون میر افضل خان بن پیر دل خان و غلام محی الدین خان بن کهنه دل خان که در داخل شهر بودند، نیز با پسران ملی همدست بودند. اگر چه شهناز خان این دو سردار را فروری بعد از اطلاع بر عزائم شان از شهر خارج ساخت که نزد امیر رفتند، با هم مردم شهر بتاریخ ۸ ذی الحجه ۱۲۷۸ هـ ق (می ۱۸۶۲ ع) دروازه هارا کسر دند و قزای امیر داخل شهر گردیده پسران سردار را نزد امیر رسانیدند. امیر با ملاطفت با آنها پیش آمد کرده پس از الزام بر ملامتی شان میخراست آنها را عقو نمایند ولی آنها از خود و پدر خویش مردانه و ارجح دفاع کرده و زبان به مقابله گشودند و امیر مجبور شد برای احترام مقام سلطنت بر نواسه های باغی خود حکم اعدام را صادر نماید لیکن به شفاعت خواهی شهزاده شیرعلیخان که مامای سکه شان بود اعدام شان را به حبس تبدیل داد و حکومت هرات را به شهزاده شیرعلیخان تفویض کرد.

اما عمر به خود دوهم و فائقه ده، بتاریخ ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۸ هـ ق (۹ جون ۱۸۶۲ ع) پس از ۲۱ سال سلطنت (دوره دوم) به عمر ۷۲ سالگی در اثر مرض ضیق النفس و ضعف عمومی که در اوقات محاصره طولانی هرات (۱۰ ماه و پنج روز) دامنگیر او شده بود در حالیکه به آخرین آرزوی خویش که عبارت از اتحاد افغانستان باشد کامیاب شده و نام مجدد وحدت ملی را نیز در نظر تاریخ احرار کرده بود پدر و دحیات گفت

محمد محسن خان دبیر تاریخ فوت او را چنین سروده است :

محسن سوال که-رد زبیر خود که-آه ! تاریخ فوت ابن شه غازی چسان گرفت ؟

حوری سراز چنان بدر آورد در چرا ب ! گفت از امیر جاهد غازی تسوان گرفت !

(۱۲۷۸ ه ق)

با وجود کوا بئی که در سطرر و فصول بالانسیب به رو بداد های این پاد شاه ذکر یافت اگر از نظر وسیع قضاوت تاریخ دیده شود و احساسات یکطرف گزاشته شود میتوان گفت که امیر دوست محمد خان بعد از احمد شاه درانی بزرگترین سلاطین این عصر افغانستان بشمار رفته و خدمت بز رنگی که عبارت از خاتمه دادن به دوره ملوک الطرا ئنی مجدد افغانستان (پس از انقراض شاهنشاهی سدوزائی) و تاسیس سلطنت کوچک ولی منظم افغانستان جدید باشد انجام داده است که این کار سائر نارسائی های دوره پادشاهی او را تحت الشعاع قرار میدهد .

سلطنت اول امیر شیر علیخان

از (۱۲۷۸ ه ق - ۱۸۶۲ ع - تا - ۱۲۸۳ ه ق - ۱۸۶۶ ع)

پس از مرگ امیر دوست محمد خان به موجب اعلان ولایت عهدی که قبلاً بعد از وفات شهزاده غلام حیدر خان در مررد شهزاده شیر علی خان بعمل آمده بود - شهزاده شیر علی خان که در هرات حاضر بود بعد از ختم فاتحه خوانی امیر کبیر بز روز چهارم که ۱۲ ذی الحجج ۱۲۸۸ ه ق (۱۲ جون ۱۸۶۸ ع) بود اعلان سلطنت نمود . چون در این وقت اکثر پسران بزرگ امیر (باستانی شهزاده محمد افضل خان که از همه بز رنگتر و در ولایات شمالی حکومت داشت) در هرات حضور داشتند همه شان ظاهراً به امیر شیر علی خان بیعت کردند تنها شهزاده محمد اعظم خان که شخص ماجرا جو و پرادعا بود میخراست از بیعت انکار ورزد . اما حضرت سید جمال الدین افغان که در این وقت در هرات موجود و مریدی شهزاده موصوف بود - از اقدامات او مانع شده و نامبرده را وادار ساخت تا علی العجاله بیعت نماید . اما محمد اعظم خان قلباً باین بیعت راضی نبوده و صرف برای بدست آوردن فرصت به آن تن داده بود و انتظار داشت که در صورت عدم بیعت شهزاده محمد افضل خان (که باو مکتوب هم نوشته بود ناز بیعت انکار ورزد) موقع برای اقدامات نامبرده آماده خواهد شد . امیر شیر علیخان اگر چه شخص متجدد و روشن فکری بود و آرزوهای خوبی برای مملکت در دل داشت لیکن از حیث اداره و تدبیر ضعیف بود و مخصوصاً خلق سریع الانتقالی داشت که در بسا موارد نقشه هایش را ناکام میساخت چنانچه همین نقص ها نه تنها در سیاست داخلی و فامیلی سبب

مشکلات بزرگ برای خورد او و مر جبهه جنگی برای مملکت گردید بلکه در سیاست خارجی نیز او را ناکام ساخت و انگلیسها از این ضعف او استفاده کردند و بار دوم بر مملکت تجاوز کردند و تا آنکه مثل مرتبه اول ملت به مقابل آنها قیام ننمود افغانستان را ترک نگفتند.

روی همرفته عصر سلطنت این پادشاه برای افغانستان اگر چه از لحاظ روی کار آمدن و مسائل مدنیت و بیداری دوره روشنی بشمار میرود لیکن از طرف دیگر مملکت را به خانه جنگیهای طولانی و جنگهای خارجی مواجه ساخته مر جبات خونی و فقر و آزار ملت را فراهم نمود.

- * اگر سلطنت اول امیر شیر علی خان را بخیر اهیم در چند جمله خلاصه کنیم باید بگوئیم که مهمترین مشغولیت امیر مرصوف را درین دوره تقریباً (۵) سال جنگ بمقابل برادرانش که سلطنت او را تسلیم نمیکردند تشکیل میداد و سبب سقوط آن نیز همین مسئله شده و در بین برادرانش نیز محرک حقیقی محمد اعظم خان بود. طوری که در بالا اشاره شد و قتیکه امیر شیر علی خان در هرات تاجپوشی نمود. اکثر برادرانش با او همراه بودند و از برادران مهمش صرف محمد افضل خان در ولایات شمالی و محمد امین خان در قندهار و محمد شریف خان در فراه حکومت داشتند. امیر شیر علی خان از تاجپوشی خورد به برادران موصوف و همچنین به تمام حکام خیر داد و بیعت خواست محمد شریف خان فروری بیعت کرد محمد امین خان اطلاع مذکور را بی جواب گذاشت اما محمد افضل خان که شخص مصلحت اندیش و قناعی بود رسماً بیعت خورد و فرستاد و به حرف محمد اعظم خان گوش نداد.

بنابر آن امیر شیر علی خان تا اندازه از طرف برادران خویش مطمئن گشته پس از ضبط و ربط امور هرات شهزاده محمد یعقوب خان را که ۱۲ ساله بود بنام حکمران هرات به معیت فرامرز خان جرنیل به هرات گذاشت و خورد در ماه صفر (۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ ع) با تمام برادران و بنی اعمام و دیگر منسربین خویش جانب کابل حرکت کرد.

اما محمد اعظم خان که از طرف برادر بزرگ خورد محمد افضل خان مایوس شد بنای تحریک دیگر برادران خویش را گذاشته. با محمد اسلم خان داخل مراده شد و قرار دادند که محمد اعظم خان از عرض راه فرار کند و مقارن همین وقت محمد اسلم خان نیز به هزاره جات داخل شده و به کمک محمد حسین خان برادرش که در هزاره جات بود لشکری آماده سازند و از طرف دیگر محمد اعظم خان نیز از اقوام مادری خورد در زرمات امداد خواسته و متحداً پیش از رسیدن امیر شیر علی خان بطرف کابل مارش نمایند. روی این فیصله برد که محمد اعظم خان در هرات حین حرکت اردوی امیر بنام تیار نبودن بارگیر تعلق را پیش گرفته میخواست عقب بماند اما امیر شیر علی خان ملتفت شده انتظار کشید تا او مجبور شده به معیت امیر حرکت کند. اما باز هم سعی نمود تا خورد را از اردو پیش کشیده در وقت فرصت فرار اختیار نماید. چنانچه در منزل اسفزار (سبزوار- شین دند حالیه) با ۲۵۰ سوار معیتی خود بجانب هزاره جات حرکت نمود. محمد اسلم خان نیز بقرار موافقه که شده بود از طرف دیگر بسوی هزاره جات

فرار کرد و به محمد حسین خان برادر سکه خود که حاکم هزاره بود پیوست. امیر شیر علیخان از شنیدن این خبر ظاهراً اهمیتی برای آن قائل نشده و امرداد تا محمد حسن خان برادر سکه محمد اسلم خان و محمد حسین خان را تحت نظارت قرار دهند اما مشاورین شاه باین کار مشوره نداده خراش کردند تا امیر درین آغاز سلطنت خویش برادران خود را هراسان نسازد - پس فیصله شد تا محمد حسن خان برای بازگشتانیدن محمد اسلم خان و اینکه به محمد اعظم خان کمک نکند، به هزارهجات اعزام گردد. چنانچه نامبرده از قندهار با فرمان عفو امیر که بنام برادران خویش تحریر کرده بود بطرف هزارهجات حرکت کرد لیکن امیر قبل از عزیمت او فرامین دیگری بنام مردم هزاره نسبت با اینکه با هر کس همراهی نکنند و بدور حکومت مرکزی و سلطنت حقانی جمع باشند فرستاده بود. پس حینیکه محمد حسن خان به هزارهجات رسید و محمد اسلم خان از همراهی با او رفتن نزد امیر انکار نمود مردم هزاره بر او شوریدند و مجبور شد برای حفظ جان خود از محمد افضل خان از مزار شریف امداد بخواند و محمد افضل خان یکپه از سوار برای خلاصی او فرستاد که گماشته سگان سردار محمد افضل خان هر سه برادر را به سلامتی به مزار شریف رسانیدند و هزارهجات به امیر شیر علیخان وفا دار باقی ماندند اما این اقدام محمد افضل خان و لو که از بی خبری و یا از روی مصلحت اندیشی بوده باشد زمینه را برای تولید بدگمانی بین امیر شیر علیخان و برادر بزرگش آماده ساخت. اما محمد اعظم خان که از راه هزارهجات قصد کابل داشت و منتظر اقدامات محمد اسلم خان بود - پس از مشا هدهه ناکامی او از خدوف شهزاده محمد علی خان پسر امیر شیر علیخان که درین وقت حاکم کابل بود - کابل نزدیک شده نتوانسته از شیخ آباد وردک بطرف لوگر رفت تا از زرمتم کمک حاصل و بر کابل حمله کند، ولی محمد علی خان از کابل لشکری جانب لاهور گرسوق داده او را از آن علاق خارج ساخت که فوری بطرف زرمتم رهسپار گشت

امیر شیر علیخان که به قندهار رسید محمد امین خان که برادر عینی او بود و از سابق با او رقابت داشته و حتی پادشاهی او را تصدیق ننموده و بیعت هم نکرده بود، از امیر پذیرائی درستی ننموده و پس از حرکت او از قندهار نیز به مامورین عرض راه توصیه کرد تا به همراهان امیر علوفه و آذوقه ندهد، امیر شیر علیخان این وضع را به مشوره مشاورین خویش تحمیل کرده چیزی نگفت و جراب آنرا به آینه گذاشت و زمانی که به غزنی رسید، محمد اعظم خان که از اقدامات خود در زرمتم نتیجه بدست نیآورده بود از ترس آنکه مبادا امیر موصوف با عساکر خود جانب زرمتم حرکت کند، برای فریب دادن امیر موسی خان خاله زاده امیر دوست محمد خان را نزد امیر فرستاد تا عذر او را بخواند اما امیر در جواب گفت که این پیام کافی نیست باید محمد اعظم خان شخصاً حاضر شود و الا خود امیر با عساکر خود با آنطرف رو آورده، قهر آ او را اخراج خواهد کرد و نائب سلطان خان را نیز با موسی خان موصوف همراه ساخت تا محمد اعظم خان را از عزم امیر آگاه سازد اما محمد اعظم خان که نقشه دیگری داشت برای آمدن

-۱۹۴-

بکابل حاضر نشد و امیر از غزنی متوجه زرمت گردید و وقتی به نزد یکی زرمت رسید محمد اعظم خان پیام فرستاد که اگر سرداران او را اطمینان بدهند و برای اطمینانش چندتن از آنها حاضر شوند، نزد امیر خراج اهدا و امیر جمعی از سرداران را فرستاد که او را بحضورش حاضر کردند، و پس از سرزنش لسانی عفو شد و امیر به او پیشنهاد رفتن کابل را نمود و وعده کرد که حکومت کابل را به او بخواهد داد؛ محمد اعظم خان ظاهراً قبول کرد ولی مقصد او این بود تا فرصت بدست بیاورد بنابراین خراجش نمود تا سه ماه مهلت به او داده شود و بالمقابل پسر خرد محمد سرور خان را به قسم بر عهده نبرد امیر گذاشت تا به کابل برده شود. امیر بکابل رفت و بر تخت سلطنت جلوس کرد (۱۲۷۹ هـ ق) او اخیراً (۱۸۶۳ ع) در همین وقت ما در امیر (معروف به مادر وزیر) در کابل وفات یافت.

امیر شیر علیخان که بر تخت سلطنت جلوس نمود در عین اینکه هنوز از طرف برادران خویش ایمن نشده بود و محمد اعظم خان بعد از گذشتن سه ماه مهلتی که برای اتمام کارهای شخصی خویش خواسته بود، به مرکز حاضر نشده به فکر افتاد تا سلطنت خرد را به دولت برطانیه ابلاغ و شناسائی و امداد مادی آن دولت را حاصل نماید پس حین ورود به کابل از تاجپوشی خرد بحیث وراثت قانونی پسر در مرحوم خورشید به حکومت انگلیس توسط نماینده که در کابل داشتند اعلام داشت. اما حکومت برطانیه که هنوز از افکار این پادشاه پوره مطلع و مطمئن نبود و هم میخواست در مقابل این شناسائی از طرف او پابندی به تعهدات پدرش و بلکه بیشتر از آن را رسماً حاصل دارد، بنابراین بنام اینکه هنوز برادرانش به سلطنت او تمکین نکرده اند و اساس سلطنتش پوره استوار نشده است اگر چه شناسائی عملی سلطنت امیر مو صرفاً توسط «دمین» مامور سیاسی خود مقیم پشاور در ماه دسمبر ۱۸۶۲ ع (۱۲۷۹ هـ ق) اطلاع داد اما امداد هائی را که به پدرش تعهد کرده بود معطل ساخت و این خود برای متزلزل ساختن امیر شیر علیخان چه از لحاظ سیاسی و چه مادی تأثیر بدی نموده و میتوان گفت یکی از علل مهم ناکامی امیر شیر علیخان در تحکیم بنیان سلطنتش در امارت اول او، همین وضع تردد کارانه دولت برطانیه بوده است که اگر حمایتی را که برطانیه نسبت به محمد اعظم خان بعد از حین فرار او به هند بعمل آورد در آن اضافه کنیم مسئولیت خازنه جنگی های بعد از وفات امیر دوست محمد خان تماماً بدوش دولت مزبور می افتد، زیرا بابت دولت برطانیه به تقدیر از دوستی صادقانه امیر دوست محمد خان سلطنت امیر شیر علیخان را که در وقت پدر رسماً ولیعهد شناخته شده بود معناً و مادناً تأیید میکرد تا در اثر این شناسائی و امداد های آن دولت حکومت جدید پیش از پیش تقویه یافته به مخالفین خویش غلبه حاصل مینمود.

امیر که این بی علاقه گئی دولت برطانیه را مشاهده کرد و دید که آن دولت تمام سیاست موافقانه دوره اخیر سلطنت پدرش را در مقابل خرد فراموش و او را که از طرف پدر ولیعهد سلطنت شناخته شده بود تأیید نکرده باین قسم برادرانش و سایر مردم افغانستان را بر خلاف او بطور غیر مستقیم تشجیع میکند

لازم دانست تا او هم از طرف خود بدینست دولت مزبور بی‌علاقه‌گی نشان بدهد. چنانچه در سال ۱۲۸۰ هـ ق (۱۸۶۳ ع) که ملت مهمند زیر قیادت سلطان محمد خان بن سعادت خان معروف بمقابل رویه مامورین برطانی در برابر خود و سائر افغان‌ها قیام کردند، در ابتداء امیر شیرعلیخان برای جلوگیری از این قبائل اقدامی نکرد و گذاشت تا دولت برطانیه به او مراجعه نماید. زمانیکه دولت موصوف مراجعه کرد و امیر را به الزام شرکت و تحرک درین حرکت ملی و عدم سرکوبی سلطان محمد خان مهمند متهم ساخت امیر برای رفع این اشتباه شهزاده محمدعلیخان پسر خود را بمعیت سردار محمد رفیق خان لودین وزیر خویش و شش فوج منظم به آنطرف اعزام نموده و امر کرد تا قبائل موصوف را از حمله بر انگلیس هانم منع کنند و آن‌ها پس از صرف مساعی زیاد مردم مهمند آرام ساختند و سلطان محمد خان به باجور که علاقه آزاد بود فرار کرد. پس از ختم این عملیات شهزاده محمدعلی خان به جلال آباد برگشته سردار محمد رفیق خان جهت اطمینان انگلیس از حسن نیت امیر بطرف پشاور اعزام شد و از دوستی امیر به انگلیس اطمینان داد. اما انگلیس‌ها بمقابل این وضعیت دوستانه و این اثبات حسن نیت باز هم به هیچیک عمل بالمثل حاضر نشدند و سردار محمد رفیق خان بدون نیل مقصود که حصول امداد برطانیه بود بکابل برگشت. و امیر شیرعلی خان که با آرزوهای زیاد بر تخت پدر جاوس کرده بود باین قسم در سیاست خارجی خودم مانند سیاست داخلی از اول وهله به یاس دچار گردید و دولت برطانیه طوریکه لازم بود که با جان‌نشین قانونی پادشاهی که با همه بی‌التفات‌های دولت برطانیه مدت بیست سال در بحرانی‌ترین حالات بادولت مزبور دوست و خیرخواه باقی مانده بود برای تحکیم سلطنت او کمک نماید تا از یک طرف حقوق آن متحدان را وادامه از طرف دیگر از آرامی افغانستان، همسایه‌اش هند نیز در امن باقی بماند امدادی نکرد حتی از تأیید و تقویه معنوی که بسبب ولیعهد رسمی حق مشروع امیر شیرعلی خان و از روی قانون بین‌الدولی وظیفه دولت برطانیه بود نیز انکار ورزید و این مسئله آغاز تولید بدبینی بین امیر موصوف و دولت برطانیه و مقدمه خانه جنگی‌های طولانی گردید.

بهر حال امیر شیرعلی خان در سلطنت اول خود نظر بداشتن رقبای زیاد و قوه کم آرام نمانده بزودی محمدعلی خان نجیلی بن عطا محمد خان لغمانی سر به بغاوت برداشت و امیر مجبور شد به شهزاده محمدعلی خان که به حکومت جلال آباد تعیین کرده بود. امیر سرکوبی او را بدهد و در حالیکه او مصروف این کار بود. امیر فکر داشت. تا بر خلاف محمد اعظم خان که در زمت مشغول جمع آوری بود اقدامات خود را شروع کند اما قبل از آن نامه از طرف محمد افضل خان برادر بزرگش واصل شد که بانحاف و هدایا همدست میرزا احمد خان کشمیری پیشکار خود و ناظر حیدر خان از محرمان خویش فرستاده بود و در آن از اطاعت خود به امیر اطمینان داده بود. در وقتیکه امیر از گرفتن این مکتوب خوشحال بود و تهنیه ارسال جواب آنرا داشت، اتفاقاً مکتوب محمد اعظم خان

که بنام محمد افضل خان نوشته دران او را بحمله بطرف کابل تشویق و از جمع آوری خود از زرمتم هم با او اطمینان داده بود. بدست امیر افتاد و امیر که طبع سریع الاشتعالی داشت سخت بر آشفت و تصور کرد که هر دو برادر همدست می باشند و برای اغفال او محمد افضل خان این پیام را فرستاده است. پس در مجلس عام فرستادگان محمد افضل خان را خواسته مکتوب محمد اعظم خان را به ایشان نشان داد و زبان به بدگویی گشود و گفت که این دو برادر بامن صادق نیستند بنا بران بر آنها اعتماد کرده نمیتوانم - شمارهفته به محمد افضل خان بگوییید که ازین افکار صرف نظر و شخصاً بسرکز حاضر و قبول اطاعت نماید و هم محمد اعظم خان را از افکارش منصرف و حاضر پایتخت بسازد و الا منتظر اقدامات او باشد و در عین حال میرزا احمد خان کشمیری را از طرف خود برای ملاحظه او ضاع محمد افضل خان بحیث جاسوس گماشته امر مراجعت داد. درین وقت کشف شد که محمد سرور خان پسر محمد اعظم خان بهمدستی جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان توطئه قتل امیر را دارند امیر خبر شده پس از تحقیق هردو نفر را قتل کرد که اول الذکر نزد پدر خود رفت و اخیر الذکر به محمد افضل خان پیوست و این وضعیت مناسبات امیر و برادرانش را یکی بویهم زد و امیر شهزاده محمد ابراهیم خان پسر دیگر خویش را به معیت سردار محمد رفیق خان لودین و عسکر کافی برای سرکوبی محمد اعظم خان جانب زرمتم اعزام نمود.

سرکوبی محمد اعظم خان :

محمد اعظم خان که تا این وقت قوه لازمه را جمع نتوانسته بود از شنیدن پیشقدمی قشون شاهی چاره را بر خود حصر دیده از راه سرحد آزاده انگلیس پناه برد و محمد سرور خان پسر او به امر پدر نزد امیر مراجعت نمود و مامور سیاسی انگلیس مقیم پشاور محمد اعظم خان را ملاقات کرده روزانه یکصد کلداری بنام مهمانی برایش مقرر نمود که این مخالف عهدنامه دوستی و اتحاد امیر دوست محمد خان و دولت برطانیه بوده و اقوام امداد انگلیس را به محمد اعظم خان ثابت ساخت.

از طرف دیگر محمد افضل خان که تا این وقت هیچیک حرکت مخالف جز پناه دادن مخالفین امیر از او صادر نشده و بلکه با اثر پیام امیر برای سرکوبی میرجهاندار شاه میر بدخشان که فکر بغاوت داشت سردار عبدالرحمن خان پسر خود را به انطرف اعزام و آن منطقه را تامين کرده بود - از شنیدن پیغام درشت امیر و مخصوصاً خبر لشکرکشی به قبال محمد اعظم خان (بدون آنکه انتظار میانجی گری او را کشیده باشد) خیلی متأثر گشت لیکن باز هم کدام اقدام مخالفانه ننمود مگر از فرستادن ممالیه و حاضر شدن بکابل که امیر مطالبه کرده بود سر باز زد و مکاتیب مکرر امیر را بنسبت آمدن به کابل بیجواب گذاشت. امیر که از نفوذ روز افزون محمد افضل خان و پسرش عبدالرحمن خان در ولایات شمالی بالخاصه از تحریکات محمد اعظم خان اندیشه داشت بالاخره تصمیم گرفت تا کار را با برادران خویش یکطرفه کند. درین وقت چون از حکومت او دو سال میگذشت و محمد اعظم خان

رانیز شکست داده و قوه کافی در اختیار خود میدید فیصله کسر تا به طرف مزار شریف لشکر کشی کند محمد افضل خان که از قیاری های امیر شنید بفکر مدافعه افتاده به پسر خود عبدالرحمن خان که در قطن بود نوشت تا عسکر خود را آماده سازد و منتظر او باشد و خورد به خان آ باد رسیده و عبدالرحمن خان را عرض خویش به تخته پل فرستاد و حکمرمت قطن را که عبدالرحمن خان به بسیار مشقت از تصرف میراقلیق کشیده بود دوباره به برادر عینی میرموصوف تفویض کسرد و خورد با عسکر خویش روانه کابل شد.

پیش از حرکت امیر از کابل سردار محمد امین خان برادر عینی امیر حاکم قندهار که درین مدت با امیر روابط نداشته و امیر از سبب عدم بیعت و پذیرائی اش از او آزرده خاطر بود چون از طرف شدن امیر با محمد افضل خان شنید برای اثبات اینکه او هواخواه امیر است پیغام فرستاد که اگر اجازه بدهد در لشکر کشی بطرف مزار شریف شرکت خواهد کرد اما امیر که مزاج تند و کینه جرداشت این پیشنهاد را حمل به طعن نموده و بدرستی جواب فرستاد که احتیاجی به کمک ندارد و پس از فیصله کار محمد افضل خان جانب قندهار حرکت کرده جزای او را در کنارش خواهد گذاشت. بالمقابل سردار محمد شریف خان حکمران فراه را امر داد تا با فوج تحت امر خود بکابل بیاید و شهزاده محمد علیخان را از جلال آباد طلب کرده با عساکری که آماده ساخته بود بطرف مزار کوچ داد و خود از عقب شان حرکت کرد.

جنگ با جگانه :

تلافی فریقین بمقام باجگانه در دره هندوکش صورت گرفت و پس از جنگ سخت قسوی محمد افضل خان در هم شکسته شهزاده محمد علیخان فتح شاننداری حاصل کرد و بلا فیصله به امیر که هنوز در دره غرریند بر پیغام پرستاد که فوری خود را برساند و هدایت دهد. امیر ب سرعت به دو آب شاه پسند رسیده سلطان علیخان بن کهندل خان را نزد محمد افضل خان فرستاد که از برادر کشی صرف نظر کند و بحضور شاه حاضر شود.

محمد افضل خان که شخص خوش بینی بود پذیرفته حاضر شد و امیر از او با احترام پذیرائی کرد و عهد و پیمان دوستی با هم بستند اما امیر که میختر است باردیگر ولایات شمالی را به محمد افضل خان نسپارد تا از سر پسر و برادرش ایمن باشد خواهش کرد که از سبب سرمای زمستان که بازگشت مشکل است اردوی خود را به تاشقرغان بفرستد و خورد هم به زیارت مزار شاه اولیاء (کرم الله وجهه) مشرف گردد. محمد افضل خان چاره جز قبول نداشت زیرا رد این خواهش بدگمانی امر را نسبت به او زیاد میکرد بنابراین هر دو برادر با اتفاق هم به تاشقرغان رفتند و در حالیکه عساکر محمد افضل خان قبلاً مرخص شده بود عساکر امیر از عقب ایشان حرکت کسرد از تاشقرغان امیر به معیت شهزاده محمد علیخان به مزار شریف رفته زیارت کردند اما سردار عبدالرحمن خان که شخص غیوری

بود و از تسلیم پدر بر آشفته برد. با استقبال امیر و شهزاده نیز نیامد بلکه با مراد در مزار و عرض راه مامورین و اهالی نیز از شاه و شهزاده پذیرائی درستی بعمل نیاورند و این مسئله سبب رنجش امیر و پسر او گردید و امیر در مراجعت مکتوب عبدالرحمن خان را که به پدر نوشته و او را نسبت به تسلیمش ملامت قرار داده بود و بدست او افتاده بود دلیل آورده. محمد افضل خان را حبس کرد. عبدالرحمن خان که از واقعه آگاه شد در اول میخواست با قوایی که داشت با امیر مصاف بدهد اما محمد افضل خان برایش پیام فرستاد که اقدامی نکند و فقط خود را از حبس و مجازات نجات بخشد و عبدالرحمن خان به امر پدر از تخته پل بطرف رود آمد حرکت کرده بزحمت زیاد در حالیکه از طرف جمعی تعقیب شده برد از رود عبور و به شهر سبز داخل شد.

امیر بخارا شنیده او را دعوت آمدن به بخارا کرد و در اوائل محترمانه پذیرائی شد لیکن بزودی وضعیت امیر بخارا بمقابل او تغییر نمود مثلیکه در مراد جدش امیر دوست محمد خان تغییر نموده بود امیر شیرعلیخان باین قسم کلان ترین رقیب های خود را عجلتا از بین برداشته و پس از ضبط و ربط امر و ولایات شمالی و تقرر حکام جدید که از جمله یکی فیض محمد خان برادرش به حکومت آنچه و دیگر فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان به حکومت تخته پل بود. به معیت محمد افضل خان و عایله اش و محمد اسلم خان و دیگر برادرانش و جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان جانب کابل حرکت نمود و در اوائل بهار از راه غوری بکابل موصلت کرد. اما حکمران عمومی برای ولایات شمالی تعیین نمود.

در کابل امیر شیرعلیخان محمد اسلم خان و محمد حسین خان و محمد حسن خان برادران خود و جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان برادرزاده خود را عقو کرده و بر علاوه جشن عروسی شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان مرحوم را با دختر محمد اسلم خان در حضور خرد منعقد ساخت اما در موقع جریان این مراسم با امیر خیر دادند که محمد اسلم خان به همدستی برادران خویش توطئه قتل امیر را دارد امیر فوراً محمد اسلم خان و برادرانش را به هند اخراج کرد و ازین تاریخ اعتماد امیر نسبت به برادرانش بکلی سلب شد و حتی المقدور سعی میکرد تا آنها از مرکز دور نباشند و ایسن مسئله سبب رنجش و بدگمانی مزید برادرانش شد، چنانچه محمد شریف خان برادر عینی اش که از فرار خواسته و بکابل نگه داشته شده بود به تحریک جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان مرحوم (که شخص ماجراء جوئی بود و حتی در زمان امیر دوست محمد خان هم فرار و به ترکیه رفته و در وقت محاصره هرات مراجعت کرده بود و سپس به همدستی محمد سرور خان بن محمد اعظم خان توطئه قتل امیر را نموده و بعد از کشف تبعید شده نزد محمد افضل خان رفته و زمینه را بیسن محمد افضل خان و امیر بهم زده بود و ثانی عثمان و بکابل آورده شده بود) از کابل فرار و هر دو نزد محمد امین خان بقندهار رفتند و ایسن مسئله بدگمانی امیر را نسبت به محمد امین خان بیشتر ساخت با لمقابل

-۱۹۹-

محمد اسماعیل خان بن محمد امین خان از پندر نجیبه از قندهار بکابل آمده بامیر بیوست و امیر او را بگری پذیرائی کرد و به دربار خود مرقع داد .

بنا بر این واقعات امیر فیصله کرد که برای سرگری محمد امین به جانب قندهار لشکر کشی کند . محمد امین خان نیز ترتیبات جنگ را گزیند و قوای تحت قیادت محمد شریف خان و جلال الدین خان جانب قلات حرکت داد که قلعه قلات را به محاصره گرفتند . از اینطرف امیر در ماه ذی حجه ۱۲۸۱ هـ ق (۱۸۶۵ع) شهزاده محمد علیخان را بالشکر کافی براه غزنی حرکت داده ، و خرد نیز از عتب آن عزیمت نمود ، سردار ولی محمد خان و سردار محمد یوسف خان برادران خود در امتداداً به حکومت کابل گذاشت و سردار محمد افضل خان را همانطور تحت الحفظ باخو دهمراه ساخت . در منزل سرچشمه مقر محمد اسماعیل خان بن سردار محمد امین خان به معیت محمد زمان خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم . محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان از اردو گاه امیر فرار و به سردار محمد امین خان پیوستند . تلافی فریقین در ماه محرم ۱۲۸۲ هـ ق (۱۸۶۵ع) در موضع جلدک بین قلات و قندهار واقع شد .

جنگ محمد امین خان و محمد علی خان :

درین جنگ سرعسکر قندهار سردار محمد امین خان و سرعسکر کابل شهزاده محمد علیخان بود . ابتداء محمد علیخان بیاس کاکای عینی خود میخواست کار به مصالحه بیانجامد و جنگ رخ ندهد . اما امیر بر آشنته آن تعلل را به جین شهزاده نسبت داد و محمد علیخان که جوان غیوری بود در برابر طعنه پند که گنفته بود (اگر تو میترسی من خود هنوز قوهء جنگ را دارم و خودم به میدان داخل میشوم) با حرارت فوق العاده جوانی داخل میدان گردید و طوری به قلب قوای قندهار حمله کرد که محمد امین خان رشادت او را دیده او هم بغیرت آمده و در صاف اول قشون خود قرار گرفت و در نتیجه کاکا و برادرزاده قسمی سرگرم جنگ شدند که در یک وقت هر دو بخاک غلطیدند . این خبر که بامیر رسید سخت متاثر شد و پشیمانی که در نتیجه حسد مزاج و عصبانیت سبب از دست رفتن پسر و برادرش آنهم در محاربه بمقابل یکدیگر شده بود ، روح او را بعباب شدید دچار گردانید و طوری حواسش مختل شد که فتح خود را فراموش کرد و بحال بیخودی جانب قندهار نقل داده شد . پیش از رسیدن عساکر امیر به قندهار سردار محمد شریف خان برادر امیر و محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان مرحوم و محمد زمان خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم و شیر علیخان بن مهر دل خان و جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان و سردار مدد خان در رباط قلعه اعظم خان از امیر استقبال کرده عفو شدند و تنها محمد سرور خان بن محمد اعظم خان محبوب من گردید .

بعد از ورود بقندهار حالت روحی امیر بدتر شده از غصه و عذاب روحی در خر قهء مبار که با نژوا نشست و از امور مملکت داری بسکلی دست گرفت . سردار عبد الرحمان خان که در بخارا بود و از

واقعات خبر شد از غیبت امیر و انزوای او استفاده کرده از امیر مظفر امیر بخارا اجازة مراجعت با افغانستان را حاصل نمود و به محمد اعظم خان که در راولپنڈی اقامت گرفته بر دوش که به بدخشان بیاید و خرید از راه شیر آباد از رود آمو گذشت. یکمده سرار فراهم کرده - نملک، بلخ و آقچه و تخته پل را یکی بعد دیگری اشغال نمود و فیض محمد خان حاکم آقچه با او همراه شد اما فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان حاکم تخته پل بکابل گریخت سردار عبدالرحمن خان پس از تهیه عسکر از راه بامیان عازم کابل گردیده از آنطرف محمد اعظم خان از راولپنڈی از انگلیس ها اجازة مراجعت با افغانستان حاصل و براه جنرال جانب بدخشان حرکت نمود و سپس جانب کابل روانه در غور بند با عبدالرحمن خان یکجا شد.

حمله سردار عبدالرحمن خان به کابل :

در کابل وضعیت ولی محمد خان خوب نبود. ابتداء که محمد اعظم خان از هندوستان حرکت میکرد با و مکتوب نوشته بود تا بطرف داری ایشان اقدام کند ولی محمد خان که شخص ضعیف العقیده و ماجرا جر بود میخواست قبول کند. اما محمد یوسف خان که شخص سنجیده و محتاطی بود مانع شده بود. خبر اقدامات عبدالرحمن خان و محمد اعظم خان که با میر در قندهار رسید. غیرت سلطنت دامنگیرش شده به مشاوره مشاورین خویش ترک اعتکاف نمود و علی العجاله شهزاده محمد ابراهیم خان پسر خود را با سردار محمد رفیق خان لودین و جنرال شیخ میرخان و یک قوه عسکری بکابل فرستاد که لدی الورد دست ولی محمد خان را از کار کشیدند ولی درین بین میان سران حکومت نفاق رخ داده سردار محمد رفیق خان لودین با جمعی از سرداران از کابل فرار و به تگورفته و سپس که عبدالرحمن خان و محمد اعظم خان به غور بند مواصلت کردند. با آنها ملحق شدند امیر شیر علیخان که از این واقعه شنید محمد شریف خان و جلال الدین خان راهم با یک قوه دیگر برای امداد محمد ابراهیم خان اعزام نمود. محمد ابراهیم خان یک قسمت از قوای خویش را بسر کرده گئی فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان مرحوم برای دفع عبدالرحمن خان بطرف تتمدیره سوق داده و دستة دیگر را با جنرال شیخ میرخان به قلعه قاضی تمرکز داد تا اگر محمد اعظم خان از راه سرچشمه بکابل حمله کند از اینطرف نیز بمقابله پرداخته باشند. محمد شریف خان حین رسیدن بکابل با جلال الدین خان جهت معاینه افراس به سمت شمالی عزیمت کرده و ضمناً میخواست باب مقامه را با محمد اعظم خان بکشاید. از آنطرف پیام محمد اعظم خان نیز مبنی بر مصالحه واصل آمد بنا بر آن و محمد شریف خان با محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان ملاقات کرده یکجا عازم چهاریکار شدند و قرار دادند که مکتوبی به امیر شیر علیخان در قندهار بنویسند و خواهش کنند که محمد افضل خان را که در روانه دار که حکومت ولایات شمالی را دوباره بدست بگیرد درین صورت عسکر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان به مزار مراجعت میکنند و امارت امیر شیر علیخان را پذیرا گردیده بیعت مینمایند. محمد شریف خان این مکتوب را گرفته بکابل آورد و باشهزاده محمد ابراهیم خان

-۲۰۱-

مشوره کرد و او هم این فیصله را قبول نموده و متفقاً برای قبول یار د این خراش ۴۰ روز مهلت خراستند تا جواب امیر از قندهار برسد و در ضمن خراش کردند که سپاه مزاریه جلال آباد گذشته زمستان را در آن جا ترفک کنند - لیکن این خراش را محمد اعظم خان و عبد الرحمن خان نپذیرفتند زیرا فسر کردند که اگر به جلال آباد بروند - از مزار قطع شده و بی پا خواهند شد پس فیصله بساین شد که قسوی محمد اعظم خان در کوهستان و قوای عبد الرحمن خان در کوه دامن توقف ورزند زیرا دره غور بند و دیگر حصص خود را که و علوفه عسکر را تهیه کرده نمیتوانست - بالمقابل بعضی از سرداران منسوب به شهزاده محمد ابراهیم خان چون سردار فتح محمد خان و سردار یحیی خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم و سردار محمد یوسف خان با عساکر خود به جلال آباد فرستاده شدند تا سپاه شان در زمستان مستریخ باشد و این چنانچه پائین تر معلوم میشود سهو بود - پیام مزبور در یسبعه شاغاسی شیردل خان به قندهار فرستاده شد - ولی امیر شیرعلی خان از خواندن آن بدون ملاحظه سیاست وقت برآشفته امر به تباری عسکر داد و با سرداران قندهاری چون میر افضل خان بن پردل خان و خوشدل خان و شیرعلی خان پسران مهردل خان بطرف کابل حرکت کرد و شاغاسی شیردل خان را با جواب و تو بیخ نسبت به پسر و برادر خورش پیش فرستاد .

اشغال کابل

از نظر محمد اعظم خان و عبد الرحمن خان که ظاهرآ به انتظار جواب امیر و با طناً مترصد ختم سر ما بودند - از شنیدن مراجعت شاغاسی شیردل خان و جواب رد امیر - در ماه حوت عساکر خود را آماده ساخته شروع به پیش قدمی جانب کابل نمودند تا اگر امیر شیرعلی خان رسیدنی باشد آنها کابل را قبلاً بدست داشته و قوای او را مضمحل کرده باشند چنانچه عبد الرحمن خان از راه کابل میرو و قندهار به قریه دوده مست رسید و قلعه آنجا را به ضرب توپ بست ساخته قهر متصرف شد و سپس برگشته با محمد اعظم خان از راه افشار ناسک چی وارد کابل گردید و شهزاده محمد ابراهیم خان بن امیر شیرعلی خان در بالا حصار قلعه بند شده پس از ۹ روز محاصره چون نه از طرف قندهار اثری معلوم شد و نه از طرف جلال آباد امدادی رسید بعضی از بزرگان کابل چون حافظ جی (میر درویش) بن میر و اعظم مرحوم و سردار شاه دوله خان بن مهردل خان و مستوفی عبدالرزاق خان نزد شهزاده محمد ابراهیم خان رفته او را به ترک مقاومت توصیه نمودند و او که جوان کم تجربه بود از ترس جان به لباس تبدیل به حرم سر داخل شده تا اینکه محمد اعظم خان خود به دروازه حرم سرا رفته او را تسلی داد و بناخود از بالا حصار بیرون کشید - والا

اگر محمد ابراهیم خان فقط چند روز دیگر در قلعه مستحکم با لاجسار مقاومت میکرد طبیعی امداد برایش می رسید و کابل یعنی مرکز سلطنت امیر شیر علی خان سقوط نمی کرد .

درین وقت عبدالرحمن خان اردوی خود را که در دهمزنگ بود به سیاه سنگ نقل داده منتظر ورود فتح محمد خان و یحیی خان شد - زیرا محمد یوسف خان قبلا از جلال آباد نزد محمد اعظم خان آمده و به او ملحق شده بود و دیگران حاضر به اطاعت نگر دیده تهیه لشکر کشی را جانب کابل داشتند عبدالرحمن خان مدت ۴۵ روز در اینجا به انتظار ماند و چون خبری ظاهر نشد و باله کابل از حرکت امیر شیر علی خاد بطرف کابل شنید - آنگاه دو ثلث قوای خود را که ۹ هزار نفر می شد کوچ داده باقی را در کابل گذاشت و با این قوه بطرف غزنی حرکت و آن شهر را که در تصرف شاغاسی شیردل خان و خدای نظر خان حاکم وردک بود ، به محاصره گرفت - امیر شیر علی خان با عساکر بزرگی که بقول سراج التواریخ ۴۰ هزار بود (و این مبالغه معلوم میشود) به قره باغ غزنی و اصل گشت . عبدالرحمن خان که از قوه عساکر قندهار شنید لازم دانست که اطراف غزنی را ترک گوید و به تپه های بلند نواحی آن اخذ موقع کند (اوائل ذی الحجه ۱۲۸۲ - اواسط ۱۸۶۶ ع) و امیر وارد غزنی شده محمد افضل خان را که با خود آورده بود - با دیگر اسراء مانند محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان مسرح - و م و شهباز خان و سکندر خان بن سردار سلطان احمد خان سرکار و محمد سرور خان بن محمد اعظم خان در غزنی گذاشت و خود جانب وردک پیش قدمی کرد و عبدالرحمن خان تا هفت آسیا پس نشست . امیر از غزنی به فتح محمد خان در جلال آباد پیغام فرستاد که با قوای خود بطرف کابل حرکت کند تا از دو طرف کابل راتحت فشار قرار دهند - امام محمد اعظم خان قرائی را از مردم قومی عرض راه جلال آباد به مقابله ایشان گماشته و خود را از آن طرف آسوده ساخته بود .

در موقع تلافی سپاه قندهار و کابل در حوالی سید آباد (وردک) امیر شیر علی خان هنگام شب سردار شیر علی خان قندهاری (بن مهردل خان) را به حفاظت جناح قوای خویش مامور نموده و خود علی الصباح به حمله پرداخته بود . اما شیر علی خان قندهاری بمحل و ظیفه خود دیرتر رسیده جناح قوای امیر معروض خطر قوای عبدالرحمن خان واقع گردید و جنگ فوق العاده شدیدی رخ داد که سراج التواریخ در آن تلفات قوای قندهار را هفت هزار و از سپاه کابل را دوهزار تخمین کرده است و بر علاوه سیف الدین خان ملقب به وکیل (بن امیر کبیر) مقتول و میر افضل خان و شاغاسی شیردل خان مجروح و اخیر الذکر اسیر هم گردید و قوای امیر هزیمت یافت و زمانیکه شیر علی خان قندهاری رسید محمد اعظم خان که در بین گیر و دار جنگ از کابل به امداد عبدالرحمن خان رسیده بود - به او پیغام فرستاد که تسلیم شود و او با قوای خود تسلیم شد .

-۲۰۳-

خبر شکست قوای امیر که به غزنی رسید ز ندان بانان - محمد افضل و دیگر محبوسین را رهانمو دند که محمد افضل خان زمام امور را بکف گرفت و حینیکه امیر شیر علی خان رسید - غزنی را از کف رفته یافته ، لاجرم بطرف قندهار متوجه شد .

درین ضمن سردار فتح خان و سردار یحیی خان و سردار ذکر یا خان که با امیر شیر علی خان از جلال آباد باقوایی که در تصرف خود داشتند بطرف کابل حرکت کرده بودند به مقام دوآبه قوای سردار محمد یوسف خان را که از طرف سردار محمد اعظم خان به قیادت قشون محلی اعزام شده بود شکست دادند و محمد یوسف خان به کابل مراجعت و سرداران موصوف تاخورد کابل پیشقدمی کردند. در اینجا خبر شکست امیر شیر علی خان به ایشان رسیده و عساکر را به خور دکابل گذاشته خود در انتظار معلوم شدن وضعیت به جلال آباد مراجعت کردند اما چون از طرف محمد اعظم خان بعوض محمد یوسف خان که شکست خورده بود محمد عمر خان - احمد خان - محمد حسن خان برادر محمد اعظم خان اعزام شده بودند سرداران موصوف به عسکریکه در خور دکابل بی سر کرده و بلا تکلیف باقی مانده بودند پیام فرستادند که امیر شیر علی خان شکست خورده و محمد افضل خان کابل را گرفته است دیگر مقاومت بی فائده است باید خود را تسلیم کنند و عساکر مزبور نیز بکابل آمده قبول اطاعت کردند - و باین قسم از اثر یک سلسله بی تدبیریهای مکرر امیر شیر علی خان و پسر و سایر مامورین و منسوبین او سلطنت پادشاه موصوف پس از چهار و نیم سال در اوائل سنه ۱۲۷۳ هـ ق (اواسط ۱۸۶۶ ع) بهم خورده و محمد افضل خان به مشیر و تدبیر پسر خود عبدالرحمن خان و تحریکات برادرش محمد اعظم خان سلطنت را اشغال کرد.

سلطنت امیر محمد افضل خان

۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ ع - ۱۲۸۴ هـ ق - ۱۸۶۷ ع

امیر محمد افضل خان پس از پنج روز توقف از غزنی حرکت کرده - سردار محمد اعظم خان و سپس سردار عبدالرحمن خان در حوالی کابل از او استقبال نمودند و با تشریفات شاهی وارد کابل گردیده به بالا حصار داخل شد و مردم به او بیعت کردند .

امیر محمد افضل خان یک پادشاه عادی بود و کدام مملکوره معین برای مملکت نداشت و از اثر مجاهدات پسر خود عبدالرحمن خان و برادرش محمد اعظم خان چند روز موقع برای سلطنت یافت .
چون مدت سلطنت او کوتاه بود و در عین زمان علاوه از موجود بودن امیر شیر علی خان دو قندهار خود او هم سلطنت خود را اساسی و پایدار نمی دانست - چیزیکه شائسته مملکت داری باشد از او بظهور نرسیده و بنابراین سوانحی برای ضبط تاریخ از او نمانده است .

روز جمعه از اوائل محرم ۱۲۸۳ هـ ق (اواخر می ۱۸۶۶ ع) مصادف با جلوس او بود . همه میدانستند که شاهی او به همت سردار عبدالرحمن خان صورت گرفته و در حقیقت حق سلطنت از

عبدالرحمن خان بوده که بمانند وزیر کبیر خان مرحوم. با ایثار فرزندی حق اکتسابی خود را به پدر واگذار شده بود.

امیر محمد افضل خان میرزا احمد خان را که در مزار شریف پیشکار او بود به وزارت خسرد مقرر کرده محمد یوسف خان برادر خود را به حکومت کابل و محمد اسحق خان پسر محمد اعظم خان را به حکومت کوهستان و نصرالله خان برادر نو اب محمد زمان خان را به حکومت جلال آباد اعزام نمود و سعدالدین خان بن قاضی عبدالرحمن خان قاضی النضات را لقب (خان علوم) بخشید - محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان برای دفع امیر شیر علیخان به قیادت عساکر مامور و موءظف شدند تا به مدافعه امیر شیر علی خان از هر طرفی که ظهور کند آماده باشند اما از برادران امیر سردار ولی محمد خان و محمد اسلم خان بهمدستی سردار محمد رفیق خان لردین به فکر برهم زدن سلطنت امیر محمد افضل خان افتادند و امیر اطلاع یافته هر دو برادر خود را محبوس و محمد رفیق خان لردین را اعدام کرد. همچنین فتح محمد خان بن وزیر کبیر خان که حاکم جلال آباد بود و به قرا ربکه شرح داده شد - از آمدن نزد امیر محمد افضل خان انکار آورده بود - از جلال آباد مستقیماً جانب قندهار رفت و به امیر شیر علی خان پیوست. ضمناً امیر محمد افضل خان سلطنت خود را به حکومت هند ابلاغ نمود. (لار د لارنس) حاکم اعلا ی هندوستان در جراب باو تبریک گفت و از نفاق خاندان امیر دوست محمد خان اظهار تأسف نمود و چون محمد افضل خان مطالبه امداد کرده بود جراب داد که تانفاق داخلی بکلی رفع نشود. به هیچ طرف امداد نخواهد کرد و گفت که امداد از امیر شیر علیخان هم مضایقه شده بود و بالمقابل امیر از روی ماده ۷ معاهده ۱۸۵۷ ع - (۱۲۵۳ ه ق) تعیین یکنفر نماینده مسلمان گورنر جنرال هند را در دربار کابل قبول نمود.

امیر شیر علی خان بزودی تدارک عسکر جدید نموده بطرف کابل متوجه شد. امیر محمد افضل خان محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان را با عسکر کافی جهت مقابله فرستاد - بتاریخ ۹ رمضان ۱۲۸۳ ه ق (اوائل ۱۸۶۷ ع) در حدود قلات جنگ واقع شد و در نتیجه امیر شیر علیخان بار دیگر شکست خورد و به قندهار و از آنجا در اثر پیشقدمی عبدالرحمن خان و محمد اعظم خان به هرات نزد محمد یعقوب خان پسر خود رفت. محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان قندهار را گرفته زمستان در آنجا توقف کردند.

درین وقت سردار فیض محمد خان که سابقاً از طرف امیر شیر علی خان حکومت آقچه را داشته و سپس به عبدالرحمن خان پیوسته و حکومت تمام صفحات شمالی به او تئویض شده بود بعد از شنیدن خبر حبس ولی محمد خان برادر عینی اش فرمان امیر محمد افضل خان را برای آمدن به کابل نپذیرفته و امیر محمد افضل خان برای سرکوبی او محمد سرور خان بن محمد اعظم خان را با یک دسته عسکر اعزام داشت. فیض محمد خان در این موقع با (میرجهاند ارشاه) در قطن مشغول جنگ بود - باهم از شنیدن حرکت قشون

کابل باینطرف متوجه شده در دره با جگه که هر دو محمدرورخان را شکست داد و سامان حربا و را متصرف شد و محمد سرورخان بحال پراگندگی بکابل برگشت و فیض محمد خان تعقیب او را لازم ندانسته به بلخ مراجعت نمود و در فکر تیاری جدید برآمد. امیر محمد افضل خان که شجاعت فیض محمد خان را میدانست پریشان شده عبدالرحمن خان را از قندهار خواست. اما چون فیض محمد خان به حمله میادرت نکرد امیر هم بسوقیات جدید اقدام ننمود. در خلال این وقت امیر شیر علیخان و فیض محمد خان باهم اتحاد کرده و فیض محمد خان مشوره داد که امیر شیر علیخان بمزاری بیاید و از اینجا بطرف کابل حمله کنند. همان بود که امیر شیر علیخان در سال ۱۲۸۴ هـ ق (۱۸۶۷ ع با ۴ هزار سوار از راه میمنه بمزارشیر رسید و متفقاً بطرف کابل حرکت کردند. امیر محمد افضل خان عبدالرحمن خان را برای مقابله با ایشان پیش فرستاد و چون خوردش را مرض وبا (کولیرا) رسیده و مریض بود احتیاطاً محمد اعظم خان را نیز از قندهار جلب کرد. نامبرده گرچه جانب کابل روان شد. مگر چون شخص پله بین و پر مدعائی بود در غزنی بنام انتظار پسر خود توقف ورزید تا نتیجه جنگ امیر شیر علیخان معلوم شود. اما عبدالرحمن خان که به معیت محمد یوسف خان عم خود و جنرال نصیر خان و جنرال محمد زمان خان به چارویکار رفته بود و قتیکه درک کرد که دشمن از طریق خاواک حمله میکند به گل بهار متوجه شد و از آنجا در دره پنجشیر بمقابل امیر شیر علیخان و فیض محمد خان شتافت و در جنگی که بمقام با زارک پنجشیر واقع شد: فیض محمد خان که قیادت قوای امیر شیر علیخان را داشت با اثر اصابت گله توپ جنرال محمد زمان خان در میدان محاربه بقتل رسید و عساکر او که بی سرمانند شکست کسب کردند و امیر شیر علیخان به بلخ عودت نمود و عبدالرحمن خان بانعش فیض محمد خان بکابل بازگشت و محمد اعظم خان که از فتح عبدالرحمن خان و شکست امیر شیر علیخان شنید فروری از غزنی بکابل رسید.

ولی در همین بین امیر محمد افضل خان در اثر همان مرض وبا که با او اصابت کرده بود بشب جمعه از ماه جمادی الثانی ۱۲۸۴ هـ ق (۷ اکتبر ۱۸۶۷) به عمر ۵۴ سالگی پس از یک سال و پنجاه سلطنت پدر و د حیات گفت و در قلعه حشمت خان متصل مزار شهدای صالحین در کابل دفن گردیده

سلطنت امیر محمد اعظم خان

از ۱۲۸۴ هـ ق - ۱۸۶۷ ع تا ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ ع

امیر محمد اعظم خان که بموافق جوادانه سردار عبدالرحمن خان بر تخت جلوس کرد شخص هنگامه طلب و هوشیاری بود ولی حب جاه طوری بر او نفوذ داشت که همه چیزها را در مقابل آن فراموش و پامال میکرد در کارها جسور و مستبد لرا میبود چنانچه سردار عبدالرحمن خان را با همه ذکاوت خداداد و مزاج استقلالی او - همواره بمیل خود حرکت میداد. هنگامه طلبی همین شخص بود

که سلطنت امیر شیرعلیخان را بهم زد و راه‌های مخالفت را از هر سو بروی او باز کرد اما حکومت او هم دیر دوام نکرد. و باین حساب خساره او را مملکت متحمل شده اما از وجود او استفاده نتوانست و معلوم نشد که نقشه‌های او از چه قرار می‌باشد. اگرچه حضرت سید جمال‌الدین افغان که از سابق مربی او بود. در وقت سلطنت کم دوامش حیثیت وزیر و مشیرا و راجا شده و یک نقشه عمرانی و عرفانی را سردست گرفته بود که در آن جمله تاسیس یک جریده بنام کابل و تشکیل اداره دولت با اساس جدید شامل بود. مگر چون فرصت تکه-تکه-بیل آن را نیافت. تقریباً هیچ‌یک اثری از سلطنت او در مملکت باقی نمانده است و تا جائیکه از رویداد های گذشته و آینده قضاوت شده می‌تواند نامبرده با اینکه شخص مقدماتی بوده لیکن تدبیر و دوراندیشی نداشته است و کار های سنجیده که از او سرزده بیشتر محصول فکر و دماغ امیر عبدالرحمن خان بوده است.

امیر محمد اعظم خان از بدو جلوس - از نفوذیکه سردار عبدالرحمن خان برادرزاده اش در مملکت حاصل کرده بود - بهراس افتاده خواست او را از مرکز دور سازد و خواهی نخواهی او را بولایات شمالی اعزام کرد و ظاهراً نامبرده را بدفع امیر شیرعلیخان مامور ساخته بود. بار سیدن سردار عبدالرحمن خان امیر شیرعلیخان که قبلاً علاقه مزار را در بدل جمع آوری پول تهیه عسکر بمیران آنجا پس داده بود - و تا اینوقت قوه لازم فراهم نتوانسته بود توان مقابله را در خودند یده از راه میمنه جانب هرات حرکت کرد و به محمد یعقوب خان پسر خویش پیوست.

تأمین ولایات شمالی از طرف سردار عبدالرحمن خان :

سردار عبدالرحمن وقتیکه به ایبک (سمنگان) رسید - میرسلطان مراد میر قطفن قبول اطاعت کرده سردار عبدالرحمن خان به تاشقرغان پیش آمد و از آنجا به تخته پل داخل شد - درینوقت بعضی میران که میخواستند متصرفات خود را که امیر شیرعلیخان به آنها داده بود حفظ کنند - به اطاعت حاضر نشدند و سردار عبدالرحمن خان مجبور شد از طریق زور قلعه های شانرا تسخیر کند. قلعه نملک و آنچه را قهرا کشود و میرحکیم خان میر شیرغان بدون جنگ اطاعت کرد و دیگر میران فرار نمودند و باین قسم علاقه مزار بتصرف سردار عبدالرحمن خان درآمد و سردار موصوف باردیگر نمود میرهای محلی را از بین برد. و قتیکه سردار عبدالرحمن خان از تأمین مزار شریف فارغ شد و از دفع امیر شیرعلیخان و مطیع ساختن تمام علاقه مزار به امیر محمد اعظم خان اطمینان داد امیر که میخواست او را در همانجا مشغول نگه دارد امر کرد تا برای اشغال میمنه اقدامات خود را شروع کند سردار عبدالرحمن خان که این اقدام را پیش از وقت میدانست و طرفدار بود که به خراج گذاری والی میمنه اکتفاء شود - و عقیده داشت که پیش از دفع قطعی امیر شیرعلیخان اقدام به چنین یک امر بزرگ که طبعاً مصر و فیت طولانی قوای عسکری را السزام میکند و چون میمنه تا اینوقت

راساً از طرف هیچیک پادشاه افغانستان اداره نشده و طبعاً این اقدام با عکس العمل عمومی میرها و اهالی این منطقه مقابل میشود صواب نیست. اما امیر محمد اعظم خان که شخص مستبد الفکر بود دلائل او را نشنیده و فرمان موکد فرستاد که حتماً باید امر او را اطاعت و بطرف میمنه لشکر کشی نماید. همان بود که سردار عبدالرحمن خان مجبور شد بر خلاف صراحت و بدخوشی محض به اطاعت امر امیر به آنطرف لشکر بکشد و بزودی میمنه را بمحاصره گرفت لیکن محاصره طول کشید و والی میمنه بهمدستی دیگر میران که باو پناه برده بودند - مقاومت شدیدی بخارج داد و اگر چه برای دادن خراج حاضر بود اما از تسلیم شهر انکار میوزید و سردار عبدالرحمن خان نمی پذیرفت.

درین بین بود که امیر شیرعلیخان از هرات عسکری فراهم کرده بسر کرده گئی محمد یعقوب خان جانب قندهار حرکت داد تا آن شهر را از تصرف محمد سرور خان پسر امیر محمد اعظم خان خارج سازد.

قوای محمد یعقوب خان بسر کرد گئی جنرال فر از مرزخان استاده محمد عزیز خان پسر دیگر امیر محمد اعظم خان و محمد عمر خان برادر او را در ننگ دیک آب هلمند شکست داده دستگیر و بهرات فرستادند که اول السد کر تو قیف و محمد عمر خان از طرف امیر شیرعلیخان بخشیده شد و سپس محمد یعقوب خان با عساکر خود به قندهار نزدیک شد و محمد سرور خان که شخص بی کفایت و عیاش بود بدون جنگ جانب غزنی فرار کرد. پس از اشغال قندهار بدست محمد یعقوب خان امیر شیرعلیخان فی الجمله به کامیابی خود امیدوار گردیده به قندهار آمد و محمد ابراهیم خان پسر دیگر خویش را بهرات و میرا فضل خان خسر خود را به فرار گذاشت و در قندهار نیز توقف نمود و جانب کابل روانه شد و محمد هاشم خان برادر دیگر خویش را به قندهار حکومت داد عساکر امیر شیرعلیخان در (گیچه مرسل) نزدیک غزنی رسیده بود که امیر محمد اعظم خان با قوای خویش به مقابله حاضر شد. امیر محمد اعظم خان که قبلاً از شنیدن حرکت محمد یعقوب خان از هرات پریشان شده بود - به سردار عبدالرحمن خان نوشته بود که با نصف قوای خویش به محاصره میمنه ادامه داده نصف دیگر عساکر خود را تحت اثر محمد اسماعیل خان بن سردار محمد امین خان جانب کابل بفرستد. اما چون سردار عبدالرحمن خان درین وقت محاصره را تشدید بخشیده و از لحاظ ایجابات حربی مناسب نمیدانست محاصره را دست بسازد فرمان امیر را بی جواب گذاشت و زمانیکه قندهار سقوط کرد و امیر محمد اعظم خان فرمان ثانی و مرکب فرستاد - در آن وقت چون میر محمد حسین خان والی میمنه طالب امان شده و ۴۰ هزار مثقال طلا را سالیانه به ذمه گرفته بود (بشرطیکه به میران پناه گزین نیز امان داده شود) سردار عبدالرحمن خان این پیشنهاد را قبول کرد تا فوری برای امداد امیر محمد اعظم خان فارغ شده بتواند و والی موصوف را بار دیگر از طرف خود به حکومت میمنه برقرار ساخت و خود به عجله جانب تخته پل حرکت و محمد اسماعیل خان را با نصف قوای خویش بطرف کابل اعزام داشت.

در همین وقت بود که امیر محمد اعظم خسان پس از قتل مستوفی عبدالرزاق خان کسه ه- و اخواه امیر شیر علیخان بود- با عسکری که فراهم کرده بود بجانب غزنی حرکت نموده بود اما محمد اسماعیل خان که شخص جاه طلب و از پیش مترصد فرصت بود - در عرض راه کابل از حکام و رعایا پول جمع کرده عسکر بیشتری فراهم و بهمدستی برادرانش ذوالفقارخان و صالح محمد خان کسه بحکومت چار بیکار و کوهستان مقرر بودند به کابل حمله کرد و پس از شش روز محاصره بنزاعه میر اعظم شاه خان کوهستانی قلعه بالا حصار را کشرد و شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان حکمران کابل را اسیر ساخت و بنام امیر شیر علیخان بر مستند حکومت نشست. امیر محمد اعظم خان که درین وقت از غزنی گذشته در برابر قوای امیر شیر علیخان اخذ مرقع کرده بود - از سقوط ناگهانی کابل شنیده بریشان شد و سردار عبدالرحمن خان را از تخته بل جلب کرد سردار عبدالرحمن خان که و خامت او ضاع را که تماماً از سره تدبیر امیر رخ داده بود - درک نمود - جنرال نصیر خان را پیش فرستاده خودش از عقب او پس از تدارک لازمه و ضبط و ربط امور آن ولایت که درین موقع مخصوصاً قابل توجه بود - جانب کابل حرکت کرد. ولی در خلال این موقع امیر محمد اعظم خان که از سقوط کابل شنیده بود بکمال بی احتیاطی یک قسمت قوای خویش را جانب کابل پس فرستاده و با قیمانده هم چون بی سرو سامانی و تغلل او را در جنگ مشاهده کردند بر او شوریدند - (۲۸ جمادی الثانی ۱۲۸۵ ه ق ۱۸۶۸ ع) و امیر موصوف مجبور شد به معیت سردار محمد یوسف خان برادر خویش از راه هزارجات جانب بامیان فرار اختیار کند اما سردار عبدالرحمن خان که برای تدارک قوای کافی به بغلان رفته بود او را به بغلان جلب کرد و در آنجا طرفین از گذشته اظهار تاسف کردند و بلافاصله جانب غزنی حرکت نمودند امیر شیر علیخان که هنوز بکابل داخل نشده بود در موضع شش گاو با آنها مقابل شد. در پنجا باز در اثر خود رانی امیر محمد اعظم خان که نقشه غلط خود را بر سردار عبدالرحمن خان تحمیل و از قبول نظریات برادرزاده شجاع و مجرب خود انکار و رزید بدون کدام محاربه اساسی صرف در اثر یک تصادف جزئی و نرسیدن امداد قوای آنها در حوالی زنه خان بمقابل عساکر امیر شیر علیخان هزیمت یافته و امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان در شدت سرمای زمستان - در حالی که عساکرشان پراکنده و تلف شده و تمام دارائی امیر محمد اعظم خان کسه بقول سراج التواریخ عبارت از یک لک و بیست هزار مثقال طلا معادل یا زده لک روپیه بود بدست امیر شیر علیخان افتاده بود به بسیار رحمت در حال تنگدستی از راه خوست بدون کدام نقشه معین حرکت کردند و در علاقه (داور) نزدیک بنو حاکم انگلیس ایشان را به آمدن در هند دعوت نمود تا باز آله دست او قرار گیرند لیکن امیر محمد اعظم خان نظر به اصرار سردار عبدالرحمن خان نپذیرفته قرار دادند که به ایران بروند و در امداد سرحدات قندهار و سیستان از طریق بیراهه در ماه محرم ۱۲۸۶ ه ق (۱۸۶۲ ع) به بیرجند و واز آنجا به مشهد رسیده حکومت ایران ایشان را به آمدن

به طهران دعوت داد. اما سردار عبدالرحمن خان که نقشه های دیگری در سر داشت و نخواست آله دست ایران قرار گیرد نپذیرفته بطرف بخارا رفت و امیر محمد اعظم خان که از بسیار هنگامه جوئی خسته شده و مریض هم بود قبول کرده جانب طهران حرکت نمود ولی در عرض راه وفات یافت و در شهر بسطام دفن شد سردار عبدالرحمن خان وقتیکه به بخارا رسید امیر بخارا از او پذیرائی خوبی نکرد و لاجرم به سمرقند رفت و حکومت روس از او احترام نمود و باجنرال کوفمان حکمران ترکستان ملاقات کرده میبغ (۱۲۵۰) منات ماهانه برای مصارفش مقرر گردید و اگرچه زار روس او را دعوت آمدن به پترزبورگ هم داده بود لیکن ظاهراً به مراعات همراهان خود و باطناً برای اینکه از سرحدات افغانستان دور نشود معذرت خواسته و مدتی در سمرقند و زمانی در تاشکند بسر می برد و گاهی محترم و مورد توجه وزمانی هم نظریه تبدیلی سیاست دولت روس و تحریکات این و آن تحت نظر و فشار بصرمی برد.

باین صورت گریبا امیر شیرعلی خان پس از دو نیم سال مهجوری دوباره بر تخت کابل تصرف نموده و امیر محمد اعظم خان بعد از یک سال سلطنت که به همت برادرزاده خود سردار عبدالرحمن خان بدست آورده بسود از اثر بی تدبیری های مسکرو و مخصوصاً دور کردن شجاعت و تسدبیر عبدالرحمان خان از خود، از سلطنت محروم و جلای وطن شد که در همان جا پندرو دحیات گفت.

سلطنت دوم امیر شیرعلی خان

۱۲۸۵ ه ق - ۱۸۶۸ ع تا ۱۲۹۶ ه ق ۱۸۷۸ ع

پس از شکست امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان در شش گاو (او اخر رمضان ۱۲۸۵ ه ق ۷ دسمبر ۱۸۶۸ ع) امیر شیرعلی خان به کابل وارد شده بار دوم بر تخت شاهی جلوس گسرد درین موقع چون اکثر قبای سلطنت از بین رفته بودند، امیر شیرعلی خان فرصت گامی برای پیشبرد پلانهای مدنی و عمرانی خود پیدا کرده، ب فکر تاسیس یک سلطنت مترقی و اساسی افتاد و تا اندازه هم درین کار موفقیت حاصل کرده، بساموسسات جدید و عصری را در مملکت برای بار اول اساس گذاشت از قبیل تاسیس مکاتب ملکی و عسکری، نشر جریده، ایجاد فابریکه ها، تشکیل حکومت مثل سائر دول متمدن و ترتیب عسکر منظم و انشاء شهرها و عمران بناها و غیره. لیکن متأسفانه درین عرصه از یکطرف بانفاق خاندانی در نفس فامیل خود که عبارت از پسرانش باشد و از طرف دیگر بامشکلات سیاسی که زاده تضادم سیاست روس و انگلیس بود مواجه گردیده، هر چند سعی کرد از سبب حدت مزاجی که داشت راه حل مسالمت کارانه برای این دو مشکل پیدا ننسوا نسته و نتیجه آن شد که اساس سلطنت او از داخل بباغواوت سرکشاده پسرانش مختل و با تجاوز بلا موجب

انگلیس از خارج بهم خوررد و این پادشاه منور در پایان یازده سال مجاهده بحال قابل تاسفی به ترک تاج و تخت آبائی خویش مجبور و در حال بی سرو سامانی از غصه هلاک شد .
 بهر حال تاریخ افغانستان نسبت به این پادشاه از هر جهت احترام را نگه داشته و تخم هائسی که او پاشیده و تا امروز با وجود وقته های کم و زیاد نشو و نما کرده است ، برای همیشه نام او را به نسل های آینده یاد آوری خواهد کرد .

- پس از استقرار سلطنت و اینکه آخرین منبع خطر برای او که محمد سرور خان بن امیر محمد اعظم خان بود و در تیزین موقع گرفته بود - قهرا از آنجا خارج و از خاک افغانستان نیز بیرون شد - امیر یک سیاست آشتی را نسبت به اعضاء خاندان خویش و سایر مامورین و بزرگان که با او از در مخالفت پیش آمده بودند اتخاذ کرده - سردار محمد یوسف خان برادر خود و محمد زمان خان بن مهر دل خان و دیگر سران را عفو کرد و نایب محمد علم خان که قبلاً در اثر شکست اول امیر محمد اعظم خان از طرف امیر شیر علی خان برای تامین ولایات شمالی اعزام شده بود آن منطقه را از تصرف محمد اسحق خان پسر دیگر محمد اعظم خان خارج ساخته و نامبرده را از رود آمو بطرف بخارا متواری ساخت و باین قسم برای مرتبه نخست بعد از مرگ امیر دوست محمد خان - افغانستان در تحت اثر یک پادشاه واحد قرار گرفته - معاندی در صحنه مملکت بمقابل او به مشا هده نمی رسید .

و از همین جهت بود که بزودی دول هدسایه از قبیل انگلستان ، ایران و بخارا با اعزام نمایندگان شان بدر بار امیر و اجرای مراسم تیر یک به شناسائی سلطنت او مبادرت ورزیدند چنانچه عطاء محمد خان سدوزائی از طرف حکومت هند و میر ابو الحسن شاه از طرف پادشاه ایران و همچنین شهزاده بخارا که بظاهر از پد ر خود قهر کرده بود بدر بار امیر موصلت کردند .

- درین موقع بود که امیر شیر علی خان شروع به اصلاحات داخلی نموده اگر چه از نظریات حضرت سید جمال الدین که بعد از فرار امیر محمد اعظم خان (که وزیر و مشیر او بود) در کابل مانده بود استفاده زیاد کرد لیکن از سبب علائق ممتدی که بین سید موصوف و امیر محمد اعظم خان موجود بود او را رسماً در امور مملکت داری موقع نداد تا آنکه سید موصوف به فکر خارج شدن از افغانستان افتاده بعد تسلیم پیش نهادت و پلان اصلاحات خود - وطن عزیز را ترک گفت (و دیگر تازمان مرگ روی وطن را ندیده فقط خاک او پس از (۷۵) سال مهجوری در دوره زمامداری اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از استامبول به کابل نقل داده شد) .

- از طرف دیگر اولین کار امیر مراجعه به دولت بر طانیه بود تا این دفعه که سلطنت او مستقر شده است شناسائی و امداد آن مملکت را حاصل دارد چنانچه روی این نظریه از جلوس خویش به دولت مزبور توسط نماینده اش عطاء محمد خان سدوزائی بتاريخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۵ هـ ق (۱۸۶۸ ع) اطلاع داد و با فراموش کردن رفتار گذشته ، آمادگی و آرزوی خرید را برای دوام و روابط دوستانه با دولت موصوف اظهار کرد .

دولت مزبور که در تمام مدت خانه جنگی سیاست تماشا بین را کنار فرما شده بود و هر زمامدار را که بر وی کار می آمد در همان محل اقتدار او حکمران وقت و منطقه تسلیم می کرد و در امور عادی با او روابط داشت و در مسائل عمر می ممالکت با هیچ یکی داخل مراد نمی شد، بعد از گرفتن این مکتوب بتاريخ ۲ نوامبر ۱۸۶۸ ع (شوال ۱۲۸۵ هـ ق) مراسله تبریک و شناسائی سلطنت امیر شیر علیخان را بنام او ارسال کرد و ضمناً خواهش نمود که نه تنها آرزو دارد روابط دوستانه زمان پدرش بین مملکتین دوام کند بلکه میخرد اهد این روابط هنوز هم تقویه و تشدید یابد و تاحد امکان دولت بر طایفه سلطنت او را تقویه نماید و نیز لارد (لارنس) که درین وقت حاکم اعلائی هند وستان بود امیر را دعوت آمدن به هندوستان نمود و ضمناً ۱۲ هزار تنگ و ۶ لاک روپیه برسم پیشکش به تقریب جلوس او ارسال داشت. امیر شیر علیخان که این تغییر اوضاع را مشاهده کرد، برای آنکه با دولت همسایه خود روابط خویش را روی یک اساس متین تر که متضمن استقلال افغانستان و احترام سلطنت آن باشد - استوار کرده باشد، قبول این هدایا را موکول بصورت گرفتن مناسبات حقیقی گذاشت. درین ضمن لارد (لارنس) از حکومت اعلائی هند به لندن خواسته شد و لاردمایو عوض او به هندوستان اعزام گشت و این شخص در ضمن اطلاع رسیدن خود به هندوستان آرزوی حکومت خویش را برای تشدید روابط با امیر شیر علیخان تجدید و امیر را دعوت آمدن به هند نمود زیرا درین عرصه که پیشرفت روسها در شمال افغانستان شکل محسوس بخود گرفته بود - دولت بر طایفه فیصله کرده بود تا با افغانستان روابط دوستانه را از سر گرفته افغانستان را در پلان دفاعی هند شریک بسازد و روی این منظور بود که پس از انتظار فیصله سلطنت افغانستان که بکدام شخص تعلق میگیرد و کدام یکی برای این منظور مناسب تر است بالاخره با استقرار سلطنت امیر شیر علیخان و ازین رفتن رقبای او دولت موصوف بفکر افتاد تا امیر را بدوستی خود دعوت کند و سلطنت او را شناخته امداد هائی هم در صورت قبول مطالبات خرد با او بنماید.

درینجا لازم است قدری متصل تر راجع به اوضاع هند و منشی سیاسی حکومت بر طایفه و اوضاع روسیه در شرق از وقت مرگ امیر دوست محمد خان تا پادشاهی دوم امیر شیر علیخان صحبت نمایم زیرا ازین وقت یک جریان تازه در سیاست انگلستان آغاز می یابد که عواقب آن بر روابط افغان و انگلیس خیل ها موثر می باشد.

در سال ۱۲۷۸ هـ ق (۱۸۶۲ ع) که امیر دوست محمد خان پدر و دحیات گفت و قضا بهیه الحاق قطعی هرات نیز در همین سال خاتمه پیدا کرد یک دوره آرامش سیاسی برای انگلیس ها آغاز گردید چه بعد از سالیان درازی ایران و روس از اقدامات برای انتزاع هرات از افغانستان عملاً منصرف شده و پریشانی که ازین اقدامات ایشان برای انگلیس نسبت به هدف و چشم داشت روس بطرف هند پیدا شده بود، بالفعل خاتمه یافت. اما با لمقابل با قضیه دیگری مواجه گردیدند که آن نفاق اولاده امیر موصوف بود.

درینوقت لارڈ لارنس یعنی همان سرجان لارنس سابق که با امیر دوست محمد خان معاهده کرده بود عهده حکومت اعلی هندوستان را داشت. نامبرده در عین اینکه خلق و ذات و تمایلات شهزاده گان را امر اقبیت میکرد در نظر داشت که سیاست عدم مداخله را کار فرما شود و از امداد عسکی بسا تمام شهزاده گان ولو که مثل شیر علیخان در وقت پلرمقابل و لیهندی را نیز حائز بوده باشند، خود داری کند چنانچه روی همین نظریه بود که در سلطنت اول امیر شیر علیخان در حال شناسائی حکومت او از امداد مادی انکار و رزید و طبیعی این سیاست برای افغانستان مضر تمام شد زیرا امیر جدید را که پس از لشکرکشی های اخیر بلورش از حیث مالی و حربی تهی دست شده بود به ضعف مادی دچار و با لاسقابل حریفان او را تشویق به اقدامات نموده، طوری که دیوک آف ارگایل وزیر سابق هند در کتاب خود موسوم به (مسئله افغانستان) می نویسد در عین زمان لارڈ لارنس میخواست باین ذریعه تمام شهزاده گان را و دارسازد تا بطرف برطانیه چشم داشته باشند و بدیگر طرف ها نگاه نکنند و این سیاست اگر چه ظاهراً منوط به ملاحظات محلی بود لیکن در باطن از اثر پیشرفت روس جانب آسبای مرکزی و احتمال اینکه روس مثل گذشته ایران را برای اجرای مقاصد خود آله دست خویش قرار دهد، اتخاذ شده بود و این عقیده زمامداران انگلیس سهل ترین راهی برای جلوگیری از این احتمال بود (ولو که سراسر به نقص افغانستان تمام شد) و از همین لحاظ بود که در سال ۱۸۶۷ع - ۱۲۸۴ ه ق انگلیسها به امیر شیر علیخان در هرات اخطار دادند که اگر بطرف ایران تمایلی نشان بدهد قرار دادیکه با او دارند فسخ و رقبای او علناً با اسلحه و پول تقویت خواهند شد.

در عین زمان طوری که اشاره کردیم این سیاست انگلیسها از تمایلات شخصی هم میرانبو دچنانچه ثابت است که امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان را بر امیر شیر علیخان که افکار استقلالی داشت ترجیح میدادند همچنانکه یکسز مان شاه شجاع را بر امیر دوست محمد خان ترجیح داده و تصور کرده بودند که او برای اداره افغانستان و خدمت به موقوف سیاسی و مقتضیات ایشان مناسب تر خواهد بود لیکن بعد ها در اثر تجربه با شتاب خرد پس برده دوباره به امیر دوست محمد خان راضی شدند. در مورد امیر شیر علیخان نیز وضعیت تقریباً بهمان قرار انجام یافت. دلچسپی انگلیسها با امیر محمد اعظم خان و امیر محمد افضل خان اولستراز همه ازین معلوم میشود که در زمانی که امیر شیر علیخان ولیعهد رسمی مملکت بود و در هرات بر تخت پلرنشست لازم بود که مطابق بروح قرار داد هائی که انگلیس با پلر مترقی او داشتند فوراً امیر شیر علیخان را پادشاه افغانستان شناخته و مطابق قرار داد های مذکور از حیث پول و اسلحه با امداد مینمودند و لااقل همین امداد را که در سلطنت دوم برایش فرستادند در سلطنت اول باو تسلیم میدادند و ندای او را بی جواب نمیگذاشتند و باینقسم مخالفین او را بطور غیر مستقیم تشجیع نمیکردند.

علاوه برین، دلچسپی انگلیس با امیر محمد اعظم خان و امیر محمد افضل خان ازین نیز واضح میشود که زمانی که امیر محمد اعظم خان بحیث یک باغی بمقابل امیر شیر علیخان که دولت برطانیه اورا پادشاه افغانستان هم تسلیم کرده بود - قیام نموده و شکست خورد و بخاک انگلیس پناه برد انگلیس بجای آنکه اورا مطابق روح قرار دادهائی که با امیر دوست محمد خان داشت و امیر تعهد کرده بود که دوستان اورا دوست خود و دشمنان اورا دشمن خویش بشناسد بر اساس مقابله بالمثل محمد اعظم خان را بخاک خود راه نمیداد و یا اگر راه داده بود نظر بند ساخت و از منطقه سرحد دور نگه میداشت (مثلیکه خود امیر دوست محمد خان را در عصر شاه شجاع به کلکته و پسرش غلام حیدر خان را به بمبئی فرستاده بود) لیکن برای محمد اعظم خان برسم مهمانی روزانه یکصد کلدار مقرر کرد و زمانیکه باز دیگر به دعوت سردار عبدالرحمن خان برادرزاده خود برای اخلال سلطنت امیر شیر علیخان از راولپندی (در حاشیه سرحد) حرکت کرد مانع او نشد و گذاشت که بخاطر جمعی برای تخریب سلطنت پادشاهی که دولت برطانیه توسط نماینده خود سلطنت اورا برسمیت شناخته بود آزاده نه داخل اقدامات شود و همین تشویقات غیر مستقیم و مساعدت های ضمنی دولت برطانیه بود که به سقوط سلطنت امیر شیر علیخان که به انگلیس در سلطنت اول خویش هیچیک نقصی نرسانده بلکه غائله سلطان محمدخان مهمند را بخاطر دولت مزبور برای اثبات حسن نیت خود و پابندی کامل خویش به قرارداد های پدر قهرآخاموش ساخته بود منجر گردید.

بالاخره دلیل دیگر علاقه مندی انگلیس با امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان اینست که در موقع جلوس امیر محمد افضل خان دولت برطانیه آن تهنیت را که بایست در موقع جلوس امیر شیر علیخان بحیث ولیعهد رسمی سلطنت افغانستان میگفت در مکتوب شناسائی سلطنت او اظهار و از نفاق خاندان بارکزی با امیر موصوف ابراز تاسف کرده بود مثل اینکه حقیقتاً ولیعهد امیر محمد افضل خان بوده و شیر علیخان حقوق او را غصب کرده باشد و فقط درین فرصت با جلوس امیر محمد افضل خان وصیت امیر دوست محمد خان مرحوم عملی شده باشد.

بهر حال دولت برطانیه بزودی از این نظریه غلط خویش (اما بر اساس تجارب تازه که بدست آورده) منصرف شده و بالاخره با جلوس ثانوی امیر شیر علیخان که بدون هیچیک امداد خارجی و در حالیکه رقبای او بیشتر طرف توجه دولت برطانیه بوده اند - موفق به احراز سلطنت شده و باینقسم لیاقت و محبوبیت خود - هر دو را - نسبت با امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان اثبات کرد - امیر موصوف را از هر حیث پادشاه مستحق و قانونی افغانستان شناخت و باین صورت سیاست شناسائی حکمران بالفعل (دی فکتو) بجای حکمران بالاستحقاق (دی ژوری) پس از پنجسال از طرف حکومت هند خاتمه یافت. اما درین تغیر یک عامل خارجی دیگر هم تا اندازه زیاد دخیل بود و آن مسئله پیشروی روس

در آسیای جنوبی بوده که مدتی با انصراف روس و ایران از هرات شکل جدی خود را برای انگلیسها از دست داده و بعد از سال ۱۸۶۷ ع (۱۲۸۴ ه ق) دو باره جلب توجه دولت مزبور را نمود. در همین سنه و فتنه که امیر شیرعلیخان در هرات بود قراریکه بیان کردیم حکومت هند از این قسمت پریشان شده و از ترس آنکه مبادا امیر موصوف پس از نا کامی های متواتر برای احراز کامیابی دست بدامن ایران و روس بزند، امیر موصوف را تهدید کرد که اگر چنانچه جانب ایران تمایلی نشان بدهد دولت برطانیه قرار داد خود را با اولغ و بامخالفینش امداد علنی و عملی خواهد کرد تا حکمرانی او را حتی در هرات هم خاتمه بدهد (در اینجا این نکته قابل ذقت است که با وجود اینکه برطانیه در اثر اصرار و ابرام دور و دراز امیر دوست محمد خان بالاخره در سال آخر سلطنت او به الحاق هرات به سلطنت مرکزی افغانستان موافقه کرده بود لیکن باز هم آرزوی قلبی حکومت موصوف این بود که هرات یک حکومت جداگانه داشته سرنوشت علیحده را مطابق مأمول برطانیه تعقیب نماید. تا از همین حیث بود که در حالیکه امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان را پادشاه کابل و سایر نقاط افغانستان تسلیم میکرد - امیر شیرعلیخان را هم در هرات بحیث حکمران «بالفعل» شناخته و با او نیز روابط و قرار دادی داشته است).

بهر حال ازین تا ریخ حکومت هند نسبت به تجدید تحرکات روس و ایران باز دیگر به خیر افتاده و در او اخر سال ۱۸۶۷ ع (۱۲۸۴ ه ق) لاردرانس حاکم اعلاهی هندوستان توجه حکومت برطانیه را بسوی پیشروی روس باستقامت هند جلب کرد. لیکن سرستیفورد نارت کوت وزیر امور هند (در کابینه انگلستان) بتاريخ ۲۶ دسمبر سال مزبور جواب داد که درین نقطه حکومت برطانیه هیچیک دلیل اندیشه - با رقابت را احساس نمیکند بلکه پیشرفت روسیه را در جنوب آسیا یک امر طبیعی میدانند. اما با وجود این اطمینان صریح باز هم حکومت هند که مسئولیت منطقی مهم دارد - ازینطرف خاطر خود را جمع نساخته بلکه بنکر می افتد تا در مورد حکمرانان افغانستان سیاست سابق خود را که هر قسم احتمالات از آن انتظار میرود - ترک و یک سیاست واضح را کارفرما شده مرکزیت حکومت و تقویت آنرا نصب العین خود قرار دهد - چنانچه برای این منظور جلوس ثانی امیر شیرعلیخان و از بین رفتن رقبای اوزمینه را آماده تر ساخته و همان است که به مجرد مراجعه امیر موصوف که تنها سلطنت خویش را به دولت برطانیه با دوام دوستی سابق ابلاغ میداشت لاردرانس بر خلاف دفعه قبل، خودش برای دراز کردن دست دوستی و عرضه امداد به امیر موصوف سبقت میورزد و در مکتوب خود علاوه میکند که نه تنها برای دوام دوستی سابق آرزو مند است بلکه میخواهد سلطنت افغانستان را حتی المقدور تقویه نماید و سپس برای اثبات این نظر به خویش اسلحه و پول نقد که طرف احتیاج امیر بود خرد سرانه ارسال میدارد و در زمانیکه امیر در قبول آن نظر با اینکه چنین تغییر سیاست را اصلا متظر نیست و آنرا بکدام اوضاع تازه حمل مینماید تعلل بخرج میدهد حاکم اعلاهی جدید که عوض لاردرانس بهند میرسد و لاردران مایه میباشد قدم دیگری برای جلب امیر گذاشته او را دعوت آمدن بهند بحیث مهمان دولت برطانیه میدهد و میفریسد که تمام مسائل مربوط به مملکتین درین ملاقات بین او که نماینده ملکه برطانیه

است و امیرموصوفی مورد بحث قسرا گرفته و دوستی دیرینه تجدید و تشدید خواهد یافت. اما در همین وقت یعنی دو ماه پیش از ارسال اسلحه و وجه نقد برای امیر شیرعلیخان پایه عبارت دیگر مقارن جلوس و مکاتبه امیرموصوفی به دولت برطانیه یک واقعه تازه در عالم سیاست برطانیه در شرق اتفاق می افتد که اگر چه در اوایل چندان جالب توجه و حائز تاثیر تلقی نمیشود لیکن چون بعد ها یک جریان تازه را در روش سیاسی دولت مزبور در مورد افغانستان افتتاح مینماید. قابل دقت مخصوص بشمار میرود. و آن یاد داشت میجر سرهتزی را و لنسن نماینده سیاسی سابق برطانیه مقیم قندهار (در زمان سلطنت دوم شاه شجاع) است که بعد هادر قطار سیاسیرین و علمای برطانیه شهرت بسزائی کسب نمود و خطوط میخی بیستون را در ایران خوانده متکرر سیاست مشهور و مشوم پیش قدمی (فارورد پالیسی) شناخته شد. نامبرده درین فرصت که هنوز حکومت هند با امیر شیرعلیخان داخل کدام قرارداد تازه نشده و صرف آماده گئی خرد را برای تشدید و توسیع روابط با امیر موصوفی و ارسال امداد عملی باو برای تقریت سلطنتش اظهار نموده بود یاد داشتی متضمن نکته بوزارت هند در لندن تقدیم کرد که مطالب عمده آن نظریه پیشرفت روس ضرورت اتخاذ برخی احتیاط ها را تشکیل میداد و بر حسب ذیل بود :

۱- امیر شیرعلیخان را شناخته با او کمک پول و اسلحه بعمل آورده شود. بالمقابل نماینده برطانیه که انگلیس نژاد باشد در کابل بر امیر قبولانده شود تا قضایا را از نزدیک مراقبت نماید و همکاری بین مملکتین در مسائل سیاست خارجی فایده تر گردد.

۲- تجدید نفوذ از دست رفته در طهران.

۳- تکمیل خط آهن عسکری هند تا سرحد.

۴- اشغال کویته بشرطیکه با موافقه شاه و روه سالی افغانستان حاصل شود و قبائل هم آنرا برای خرد تهدید تلقی نکنند و الا این پیشرفت کوچک به خرابی روابط نمی آرزود.

این یاد داشت اگر چه در ۲۰ ماه جولائی ۱۸۶۸ ع (۱۲۸۶ ه ق) بوزارت هند تقدیم شده بود لیکن وزیر هند آنرا در ۲۱ اگست سال مذکور بدون هیچیک تبصره و یا نظریه از طرف خود و یا حکومت برطانیه به حکومت هند ارسال داشت و دیز ائیلی (بعدها لار دیکاسفیلد) که در این وقت رئیس حرب محافظه کار و صدراعظم برطانیه بود نسبت به پیشروی تدریجی روس هیچ صدائی بلند نکرد و به اطمینان (کور کاتچف) وزیر خارجه روسیه که عملیات آسیای جنوبی را برای متحد ساختن روس بدون فکر کدام نقشه مخالف دول دیگر و انمود کرده بود قانع شده و بسا بران یاد داشت را و لنسن را صرف بچیت یک نظریه مجرد جهت مطالعه حکومت هند فرستاد. اما درین وقت کابینه تبدیل شده گلید ستون با حزب لیبرل (آزادی خراه) روی کار آمد. درینجا باید تذکار شود که پیشرفت روسیه از سال ۱۸۶۴ ع (۱۲۸۱ ه ق) تا ۱۸۶۸ ع (۱۲۸۶ ه ق) بیشتر کسب سرعت نموده بود چنانچه در سال ۱۸۶۵ ع (۱۲۸۲ ه ق) تاشکند و در سال بعد (۱۸۶۶ ع -

۱۲۸۳ هـ ق) خجند را گرفته قوه خان خوقند را درهم شکسته و در سال ۱۸۶۷ (۱۲۸۴ هـ ق) بر بخارا حمله کرد و نایب السلطنه گئی ترکستان را که تاشکند مرکز آن تعیین گردید تاسیس نمود و بالاخره در سال ۱۸۶۸ ع- (۱۲۸۵-۸۶ هـ ق) سمرقند را اشغال و کنترل کامل بخارا را بدست آورد اما در اول و هله یعنی در نوامبر ۱۸۶۴ (۱۲۸۱ هـ ق) ذریعه متحد المآلی علت این پیشرفت خود را تأمین متصرفات خویش معرفی و توضیح کرد که اگر چه ساحه پیشرفت در آسیای مرکزی از غدیر کول تا (سردریا) میباشد ولی متوقف ساختن آن بسته به وضعیت اهالی آن قسمت است و خواهد بود گوید در ضمن همین عرصه پنج سال هرج و مرج افغانستان بود که روسیه از هرات منصرف و باله قابل پیشرفت خود در آسیای جنوبی سرعت بخشید و در اواسط این دوره بود که حکومت هند توجه حکومت مرکزی لندن را بطرف پیشروی مزبور جلب کرد و حکومت لندن نظریه داد که این پیشروی قابل اندیشه نیست و یک امر طبیعی است تا اینکه راولنسن پیشنهاد خود را تقدیم نمود و در اوپور مزبور هم پیش از یک پرسش دولت برطانیه را که از دولت روس نسبت به مقصد این پیشرفت سوال نمود کدام اقدام دیگر را ایجاب ننمرد و اطمینان معجل روس سبب ایقان لندن گردید.

با وجود این زمانیکه یاد داشت راولنسن به هند رسید بتاريخ ۴ جنوری ۱۸۶۹ ع (۱۲۸۶ هـ ق) از طرف حاکم اعلی هندوستان جواب رد بآن داده شده و لاردر مایو متذکر گردید که ما مورین هند طرفدار لشکر کشی و پیش بردن مراکز مرجوده خود نمی باشند و این اقدام از نظر حریمی و سیاسی و مالی فعلاً معقول نیست - امیر نماینده انگلیس را قبول نمیکند و دوستی مملکتین بر هم میخورد بهتر است با ایران نزد یک شده و باروسیه داخل مذاکره شوند - چنانچه در همین وقت باروسیه داخل مفاهمه شده و نتایج خوبی هم در قسمت تعیین مناطق نفوذ حاصل کردند.

از طرف دیگر لاردر مایو که در ماه مارچ ۱۸۶۹ ع (۱۲۸۶ هـ ق) از عزم امیر شیر علی خان برای آمدن به هند حتی رفتن به کلکته برای ملاقات خود توسط مکلود نایب گورنر پنجاب شنید بنا بر یخ ۱۰ مارچ به وزیر هند مکتوبی نسبت بطرز عملی که در کنفرانس (که محل انعقاد آن از طرف لاردر مایو شهر امباله تعیین شده بود) به مقابل امیر شیر علی خان اتخاذ کند - نوشته و در آن نظریه داد که او طرفدار است تا دولت برطانیه خود را از تعهدات دائمی خلاص کرده و عده امداد مستمر را ندهد و حتی هیچیک قرار دادی که تعهدات دائمی و حتمی را ایجاب کند به میان نیاورد بلکه فکر او اینست تا به امیر شیر علی خان نشان بدهد که برطانیه آرزو دارد یک حکومت قوی در افغانستان بدون مداخله غیر برقرار باشد و ما آرزوی مداخله را از هیچ رهگذر نداریم و در کابل نماینده انگلیس نزد امی خواهم و نه در سلطنت او نفوذ سیاسی را طلبیم»

- این بود شرح مجمل اوضاع عمومی سیاست انگلیس و روس بعد از مرگ امیر دوست محمد خان تا کنفرانس امباله و خط مشی که حکومت برتانیه در مورد این کنفرانس و رفتار با امیر شیر علی خان اتخاذ کرده بود - که باید خوبتر به ذهن خوانندگان این اثر که بعد ها محتاج مراجعه با لفاظی و روح این گفته ها و نوشته های رسمی میشوند - باقی بماند .

